

عندليب



سال هجتم شماره ۸۰

۱۵۹ بهج ۱۳۸۱ شمسی ۲۰۰۲ میلادی



عکس تاریخی، نوروز ۴۷ بدیع، ۲۱ مارچ ۱۸۹۹

عدّه ای از اجتهای حیفا از جمله ابراهیم خیرالله (نفر وسط از ردیف دوم) اولین کسی که امر بهائی را در امریکا تبلیغ کرد.
جناب ادوارد گتسینگر (نفر دوم از دست راست ردیف دوم) که جزء اولین دسته زائرین آمریکائی بود که به حضور حضرت
عبدالبهاء رسید در کنار جناب مشکین قلم دیده می شود

عندلیب

فصلنامهٔ محفل روحانی ملی بهائیان کانادا
به زبان فارسی

'Andalīb Vol. 20, Serial # 80, ASSN 1206-4920
Association for Bahá'í Studies in Persian
596 Upper Sherman, Hamilton, Ontario, L8V 3M2
Canada
Tel: (905) 388 0458 Fax: (905) 3881871
Email: pibs@sprint.ca Website: www.absp.org

شمارهٔ چهارم سال بیستم شمارهٔ پیاپی ۸۰
از انتشارات مؤسسهٔ معارف بهائی،
همیلتون، انتاریو، کانادا
حق چاپ محفوظ است

فهرست مندرجات عندلیب شماره ۸۰

صفحه	
۳	۱ - آثار مبارکه، از آثار قلم اعلیٰ
۵	۲ - الواح صادره از قلم مرکز میثاق
۶	۳ - نکاتی از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء گرد آورنده ابراهیم خلیلی
۸	۴ - از نامه های قدما، نوشته دکتر وحید رافتی
۱۳	۵ - بهار، شعر از محمد زهری
۱۴	۶ - دیانت بهائی و جهانشمولی حقوق بشر نوشته دکتر گیو خاوری
۲۲	۷ - باز نوروز است، شعر از فرهمند مقبلین
۲۳	۸ - حضور حضرت عبدالبهاء متن سخنرانی دکتر سیروس علانی
۳۰	۹ - آزادی گل، شعر از هادی خرسندی
۳۱	۱۰ - آخرین پاسداران معبد عشق، به بهانه انتشار کتاب سالهای سکوت، نوشته پریوش سمندری
۳۷	۱۱ - خدمات مهاجرین در اهداف، نوشته دکتر سیروس توفیق (شاخسار)
۴۴	۱۲ - آیات بیّنات، نوشته ملیح بهار
۴۷	۱۳ - اشتراک مجلات امری
۴۸	۱۴ - تازه کن ایمان به نوبهار، شعر از صائب تبریزی
۴۹	۱۵ - یک موضوع تبلیغی: نوشته ناتان رونشتاین، ترجمه صادق مهربان
۵۵	۱۶ - طنز، چند رباعی از هادی خرسندی
۵۶	۱۷ - گفتاری چند در باره عهد و میثاق نوشته دکتر ماشاءالله مشرف زاده
۶۶	۱۸ - مطالعه ای در باره سال اول اظهار امر حضرت اعلیٰ، نوشته ماهمهر گلستانه
۷۱	۱۹ - طلاق سفید نوشته پطرس گلستانی
۷۳	۲۰ - تحقیق و تتبع نوشته الهام میثاقی
۷۵	۲۱ - فوندانک، بنیاد آموزش و کاربرد علوم، نوشته احسان همت
۷۹	۲۲ - پیک عندلیب

عندلیب شماره چهارم، سال بیستم، شماره پیاپی ۸۰

۱۵۸ بدیع، ۱۳۸۰ شمسی، ۲۰۰۲ میلادی

حق اشتراک سالیانه (چهار شماره) ۴۰ دلار و دو ساله (هشت شماره) ۷۵ دلار است. (در کانادا دلار کانادائی و در سایر کشورها دلار آمریکائی)

پرداخت به وسیله کارت های اعتباری ویزا و ماستر کارد و یا چک قابل پرداخت در بانک های کانادا و آمریکا و یا چک بانکی (Money Order) میسر است
مشترکین گرامی میتوانند شماره آخرین مجله ای را که حق اشتراک آن را پرداخته اند در آدرس گیرنده روی پاکت محتوی مجله در جلوی نام خودشان ملاحظه فرمایند و در صورتی که دوره اشتراکشان پایان یافته برای پرداخت وجه اشتراک جدید اقدام بفرمایند.

لطفاً در صورت تغییر آدرس، مجله را از آدرس جدید مطلع بفرمائید زیرا هر بار پس از توزیع، تعداد زیادی از مجلات به علت تغییر آدرس گیرنده توسط پست پس فرستاده می شود.

Associatio for Bahá'í Studies in Persian

596 Upper Sherman, Hamilton, ON, L8V 3M2, Canada



هوالمستوی علی عرش الفضل

ابواب افضالی که از اول لا اول الی حین مسدود بود اِذَا قَدْ فَتَحَ بِالْحَقِّ بِاصْبَعٍ عَزَّ قَدِيمَ وَ اِنَّكَ اَنْتَ قُلْ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ و بعد از ابتدا به اسم مبارک بشارت ده کلّ ممکنات را و ندا کن مابین ارضین و سموات که هر نفسی اراده سؤال نماید به مظهر عزّ قدم معروض دارد جواب از سماء فضل نازل خواهد شد و هر ذی علمی که سؤال از علم بخواهد نماید البتّه به ساحت قدس اطهر معروض دارد که محروم نخواهد ماند و هر تشنه خمر آیات که از جبروت اسماء، کلمات و آیات سلطان صفات را آمل باشد طلب نماید که من غیر تعطیل و تعویق عنایت شود. قسم به جمال که اگر منع مانعین و ظلم ظالمین و سدّ منکرین از ملأ بیانیین حایل نبوده هرآینه امر می فرمودیم که کلّ اشیاء علم ماکان و مایکون طلب نمایند و جمیع را به این خلع

عظمی و قمیص عزّ ابھی مفتخر می فرمودیم و لکن چگونه قابلند این قوم که به اشاره حرفی از کلمه اعظم محجوب مانده اند و به حجاب غلیظ از منبع فیض رقیق لطیف دور گشته اند و اگر نفسی الیوم به عدد امطار سحابیه سؤال نماید جمیع به لسان بدیع آیات از سماء قدس کرم جواب نازل و ارسال خواهد شد. فَتَعَالَىٰ مِنْ هَذِهِ الْهُبُوبِ الَّتِي أَحَاطَتْ الْعَالَمِينَ. فَتَعَالَىٰ مِنْ هَذَا الْفَضْلِ الَّذِي اِسْتَهَرَّ بَيْنَ الْخَلَائِقِ اِجْمَعِينَ، فَتَعَالَىٰ مِنْ هَذَا الْوَجْهِ الَّذِي عِنْدَ اِشْرَاقِ نَوْرٍ مِنْ اَنْوَارِهِ قَدْ خَرَّتْ وَجُوهُ اَهْلِ مَلَأِ الْعَالِينَ. لازال در بدایع فضلم تأخیری نبوده و لکن چون ناس خود را به حجابات وهمیه محتجب داشته لذا از بدایع فضلیه و جواهر عزّ کرمیه محروم مانده اند چه که عباد را مظهر غنای خود قرار فرمودم و در جمیع آیه غنا از کلّ شیء مقرر داشتم و چون از این آیه عظمی محتجب گشته به فقر عرضیه مبتلا مانده اند پس نیکوست حال انفسی که خود را از جمیع ماسوی الله فارغ نمایند و به تمام همت به جمال عزّ احدیه توجه کنند تا بدایع ظهورات قدرتیه که در نفوسشان ودیعه گذاشته ام ظاهر و هویدا گردد و خود را غنی و مستغنی از کلّ من فی السموات و الارض مشاهده نمایند و هر نفسی که به این مقام وارد شد به لقاء الله در نفس خود به نفس خود فائز گشته و مباد که جهال قوم به این کلمه تمسک بسته به عرصه استکبار و غرور قدم گذارند چنانچه در بعضی ملاحظه شد که بعد از آن که سالها به نغمات روح به غنای مطلق دعوت شده اند بالاخره از حق استغنا بسته اند فنعوذ بالله عن ذلک چه که جمیع این غناها از مشیت امکانیه ظاهر و به او راجع زینهار که در حین ظهور به مقام و عرفان و یا به کلّ من فی السموات و الارض تمسک نمائید و مشغول شوید و از جمالی که به حرفی جمیع من فی السموات و الارض را به مکمن غنا کشاند محروم مانید باری غنا از دونم محبوب بوده نه از نفسم و انقطاع از ماسوایم مطلوب، نه از جمال کذلک ینبتکم قلم الله المقتدر المهیمن العزیز القدیر.

معانی لغات مشکل

افضال، بخشش ها - اصبع، انگشت - خمر، شراب - آمل، خواستار - ملا، مردمان - خلع، خلعت ها، جامه های زریفت - قمیص، جامه - امطار، باران ها - سحابیه، ابری - هبوب، وزش نسیم خوشبو - نغمات، آوازا - اطهر، پاک تر، پاکترین - جهال، نادانان - تمسک، چسبیدن - نعوذ بالله، پناه میبرم به خدا - ینبتکم، شما را آگاه میسازد - بیانیین، مؤمنین به کتاب بیان، بابی ها - مکمن غنا، محلّ ثروت - لقاء الله، دیدار خداوند

هوالبهی

جناب امین الأطباء علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند.

هوالبهی

ای طبیب ادیب در بدایت عمر در طبّ ابدان کوشیدی و به اسباب علل و امراض این جسم امکان پی بردی دوا و علاج بشناختی و معاجین از ادویه هند و چین ساختی چه بسیار بیمار را که به عقاقیر و خلاصات مداوا نمودی و بسا مریض اسیر فراش را به قوت اجزا و ارواح صحت و راحت بخشیدی لکن این صحت پاینده نه و این راحت باقی و مقرر نیست روزی چند چون سراب مشهود است لکن فی الحقیقه غیر موجود است و اگر فی الحقیقه ملاحظه نمائی معالجات جسمانی عبارت از تسکین است نه تمکین و صحت موقت است نه مؤید چه که در پایان این بنیان حکماً ویران گردد و در نهایت این صحت یقیناً منحرف شود. پس ظهور این صحت و بقایش دمی است و فیضش عبارت از شبنمی و شراب شیرینش سراب است و شهد و لذت شکرینش چون زهر ناب حال آنجناب به فضل وجود حضرت مقصود و از فیض موفور جمال معبود پی به طبّ حقیقی الهی که حیات ارواح و صحت قلوب اهل فلاح است برده‌اید و در بدو علاج یک دو پیمانه از خمر محبت الله کشیدند و علاج و دوا از مفرّح یاقوتی الهی که در اجزای خانه ملکوت الهی ترکیب و ترتیب شده گرفتید و خود به صحت کامله رسیدید و به راحت جان و آسایش وجدان رسیدید پس باید دست به معالجه دیگران بزنید و حذاقت لقمان نمائید و قوت علام ملکوت الهی ظاهر کنید تا ارواح مریضه و قلوب علیله به این ادویه ربّانیّه از امراض مزمنه جهل و ضلالت خلاص شوند و البهاء علیک و علی کلّ طبیب قام علی علاج المرضى فی دار شفاء الرحمن . عبدالبهاء ع

معنی لغات مشکل

طبیب ادیب، پزشک دانا - بدایت عمر، اوائل زندگانی - معاجین، معجون‌ها، چند دارو که باهم مخلوط شده است - عقاقیر، داروهای گیاهی - خلاصات، چکیده‌ها، رُبّ‌ها - اجزا، دارو - ارواح، خلاصه و چکیده بعضی داروها - مؤید، دائمی، همیشگی - ناب، خالص - فلاح، رستگاری - اجزای خانه، داروخانه - امراض مزمنه، ناخوشی‌های سخت و کهنه - دار شفاء، بیمارستان

گرد آورنده: ابراهیم خلیلی

نگاتی از بیانات حضرت عبدالبهاء در اسفار غرب

تأیید غیر از استعداد و علم و عقل است. چه بسا نفوس غیر مهمه که امور مهمه را کشف نمودند. چقدر نفوسی که سالها زحمت کشیدند برای کشف نقطه شمالی اما مسترآدمیرال پری رسید. و کشف نقطه مقصوده نمود. کلمبوس چون تأیید پیدا کرد بزحمت جزئی آمریکا را کشف کرد. حواریون حضرت مسیح با آنکه بظاهر ذلیل بودند کاری کردند که ناپلئون نکرد. هیئت عالم را منقلب کردند. از این ثابت میشود که امور بتأیید الهی است. (ص ۱۷۲ سفرنامه جلد ۱)

..... هر امری را منع و مقاومت میتوان نمود مگر اقتضای زمان را (ص ۲۲۲ سفرنامه جلد ۱)

فرمودند: همیشه خوش خبر باشید. اخبار خوش را همیشه زودتر منتشر نمائید و سبب سرور و انبساط قلوب گردید. اما اگر بجهت نفسی پیام و خبر بدی داشته باشید در ابلاغ و مذاکره آن عجله ننمائید و سبب حزن طرف مقابل نشوید من وقتی خبر بدی برای شخصی دارم صریحاً باو نمیگویم بلکه نوعی با او صحبت میکنم که چون آن خبر را میشنود صحبت من مایه تسلی میگردد. (ص ۳۰۸ سفرنامه جلد ۲)

فرمودند: با بودن آزادی و حصول اسباب هم بدون تأیید الهی هیچ کاری از پیش نمیرود. اما با تأییدات او بدون اسباب کامیابی حاصل میشود. دشمنها دوست میگردند و نفوس مستکبره با اعناق خاضعه ساجد میشوند.

(ص ۱۵۶ سفرنامه جلد ۲)

فرمودند: تو باید همیشه مسرور باشی و با اهل انبساط و سرور محشور و باخلاق رحمانی متخلّق، زیرا سرور مدخلیت در حفظ صحت دارد و از کدورت تولید امراض

شود آنچه مایه سرور دائمی است روحانیت است و اخلاق رحمانی که حزن در پی ندارد. (ص ۱۲۹ سفرنامه جلد ۱) بهترین انسان کسی است که قلوب را بدست آورد و خاطری نیازارد و بدترین نفوس نفسی است که قلوب را مکدر نماید و سبب حزن مردمان شود همیشه بکوشید که نفوس را مسرور نمائید و قلوب را شادمان کنید تا بتوانید سبب هدایت خلق گردید. (ص ۲۷۲ سفرنامه جلد ۱) ... وای بر حال چنان نفوسیکه بر تعالیم بهاءالله مطلع شوند و بدانند که سبب نجات ابدی است و تقرب الهی و با وجود این عمل نکنند بسیار جای اسف است ... (ص ۲۶۷ سفرنامه جلد ۱)

... عریضه مفصلی بنظر مبارک رسید که چون تمام آن را خواندند، فرمودند که "... ورق باین بزرگی را بخط ریزه سیاه کردند و من با این حالت خوانده ام می بینم از اول تا آخر یک مطلب ندارد. تحریر انشاء باید محض اداء مطلب و اظهار مقاصد باشد نه صرف تعارفات و ترتیب عبارات" (ص ۳۶۴ تذکره الوفا جلد دوم)

از راه خط آهن زیرزمینی عبور میکردند و میفرمودند: در طبیعت انسان باید طلب صعود باشد نه نزول هوای زیر زمین حبس است رفتن در راه بالا بهتر بود. جمالبارک میفرمودند که حتی مرده انسان حیف است زیر زمین باشد.

در مورد مسلمانها

خیلی مزه دارد که ما باید اثبات حقیقت رسول الله برای مسلمین نمائیم با این حال باز مسلمانها از ما راضی نیستند و در اظهار عداوت و بغضا چیزی فروگذاری نمی نمایند...

ظاهر شد ارض یابس و خاک سیاه را مطاف امم نمود باز عبرت نگرفتند..." (سفرنامه جلد دوم ص ۳۱۶)

... ذکر کثرت جمعیت و اشتغال رهایی نیویورک میفرمودند: " که این شهر و اطرافش نصف ایران جمعیت دارد. اگر ایران چنین جمعیت و ثروتی میداشت و رو بترقی میگذاشت از هر جهت نسبتی باین مملکت نداشت. از حیث اخلاق و محبت و مهمان نوازی و ذکاوت و فراست اهل ایران چه نسبتی دارند"

(ص ۱۵۴ سفرنامه جلد اول)

در یوم دسامبر ۱۹۱۲ سه روز قبل از حرکت از آمریکا فرمودند: ما آمديم تخمی افشاندیم امیدواریم پرتو آفتاب عنایات برویاند، باران رحمت ببارد، نسیم موهبت بوزد، زیرا آمریکا استعداد دارد.

(سفرنامه جلد ۱ ص ۱۷۸)

... در کتاب خود بنویسید که هرچه واقع شود سبب علو کلمة الله و نصرت امرالله است ولو بظاهر کمال زحمت و ذلت باشد. جمیع امور خادم امرالله است.

(ص ۲۴۵ سفرنامه جلد ۱)

وقتیکه حضرت مسیح را تاج خار بر سر نهادند همان وقت بچشم خود تاجهای ملوک را تحت اقدام خویش میدید. الآن من چون نگاه میکنم می بینم جمیع دول و ملل شکست خورده و در بیابانها ریخته شده و پاشیده اند و امرالله غالب و قاهر و مهیم برکل است. جمیع وقوعات آینده در نظر مظاهر مقدسه الهیه ظاهر و عیان است.

(سفرنامه جلد ۱ ص ۲۶۰)



... ما اینطور اثبات حقیقت اسلام درکنائس و معابد عظیمه مینمائیم و مسلمانان در باره ما چه میگویند ..."

(ص ۱۲۵ سفرنامه جلد ۲)

در باره مردمان پاریس

"... شما اهل پاریس را وقتی هم که میخواهید بروحانیات هدایت و دلالت نمائید باید اول نغمه و ساز و محفل عیش و عشرت بیارائید و بعد از آهنگ ملکوت آغاز نمائید والا گوش نمیدهند. (ص ۳۰۳ سفرنامه مبارک جلد ۲)

ذکر یاران شرق و ایران:

فرمودند: در این مدت ولو در غرب بودم ولی همیشه رویم بسوی احبای شرق بود و تأیید ایشان را از ملکوت الهی مسئلت می نمودم. امید من همواره باحبای شرق بوده چه که آنها چکیده امرند و امرالله بواسطه آنها در ایران تمکن تام جسته. چگونه ممکن است که آنی فراموش کردند و از خاطر بروند. (ص ۱۱۷ سفرنامه جلد ۲)

فرمودند: در ایران بدرجه ای نفوس فدائی یکدیگر بودند که یکی از بهائیان مهمان بهائی دیگر بود و چون حکومت آن مهمان بهائی را خواست دستگیر نماید مهماندار خود را باسم مهمان تسلیم حکومت نمود و بجای او شهید شد و فدای مهمان و برادر خویش گردید.

(ص ۲۵۲ سفرنامه جلد ۱)

در مورد ایران

... از آن جمله عصر یکی از بزرگان وطن حضرت سفیر ایران بتشرّف حضور افتخار و سرور موفور جست و از بیانات مبارکه خطاب بایشان یکی این بود:

"... چون از نصیحت به هموطنان نتیجه ای ندیدیم و گوش شنوائی نجستیم لابد توجه به غرب نمودیم. وقتیکه آنها خانمان را بباد میدادند ما به فتوحات ابدی مشغول بودیم فتوحاتی که در مستقبل سبب عزّت ابدیه مشرقیان است و تاج افتخار ایران و ایرانیان ..."

(سفرنامه جلد دوم ص ۳۳)

اما بعضی از ایرانیها میفرمودند که "اهل ایران از عظمت و شرافت این امر غافل ماندند. قدر ندانستند با آنکه تجربه شده بود که از بادیه العرب چون امرالله

دکتر وحید رافتی

از نامه های قدما

در مجله عندلیب شماره ۷۹ (ص ۸-۱۱) دو مکتوب از جناب حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی به طبع رسید. حال دو مکتوب دیگر آن نفس نفیس را که خطاب به جناب درویش غلام حسین همدانی (مشهور به حاجی قلندر) مرقوم شده مندرج می سازد و در ذیل هر نامه توضیحات لازمه را به اختصار مرقوم میدارد. برای ملاحظه شرح مربوط به سابقه این مکاتبات و کیفیت تسوید و طبع آنها به مجله عندلیب شماره ۷۹ مراجعه فرمائید.

مکتوب اول:

بسم الله الاقدس الاعز المحبوب

روحی و مهجتي حقیقتی و هویتی لکم الفداء درجرائد مدتی قبل ضوئاً بادکوبه را طبع نموده بودند خدای علیم خبیر بصیر گواه است به نهایت مضطرب و پریشان و مهموم شدیم و حفظ و حراست و صحت و عافیت و استقامت و علو همت و شدت توکل و توسل و سمو انقطاع آن حضرات را از خاک پای مبارک روحی و روح الوجود لاحبائه المخلصین واصفیائه المنقطعین الفداء مسئلت نمود و به اذن و اجازه حضرته الوحید الفرید در مقام اقدس در سجده و رکوع و قنوت به تضرع و تبتل حفظ آن محبوبین معظمین را استدعا و التماس نمود و چون به خلاف قبل تعلیق آن حضرت دو سه هفته زیارت نشد خواب از فانی قطع شد و پریشانی از حد گذشت تا یوم قبل به فرخنده نامه نامی که مبشر بر حفظ و سلامت بود مشرف و فائز شدم و جمیع طائفین روحی فداهم مسرور و شاکر شدند و چون حضرت مقصود را نوازل عارض و اذن طواف نیافتیم حضرت افنان معظم آقامیرزا هادی روحی فدا به حضور انور مژده دادند و الحمدلله تعلیق آن محبوب معظم سبب مسرت قلب انور گردید که هر ساعت و دقیقه ای

نیزه ها و تیرهای مفتريات ملل امم و دسائس و حیل نحل عالم بر صدر مبارک و جسم نحیف ضعیف لطیف انورش وارد است و فرموده بودند این بشارت مرهم زخمهای متراکمه است. و این که دکان جناب آقامیرزا آقابالا و خانه جناب جمال بیگ روحی لهما الفداء غارت شده ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء، باید به فضل الله از این وجودین مقدسین عمل خیری و نیت صالحی ظاهر شده باشد که دکان و خانه شان فدانشان شده است و بلکه فدائی احباب شده است.

فدایت شوم اکثر عرائض فانی از بدهیّات حکایت می نماید از یک ساعت بعد احدی آگاه نیست و کذلک احدی قادر بر حفظ خود و دفع ضرر از خود و جلب نفع خود نبوده و نیست و همه هم می دانیم خداحافظ است و خدا آنچه را خواست می شود، معذک تدارک تقرب الی الله را به توکل علی الله و توسل به ذیل موهبة الله و انقطاع عما سوی الله نمی نمایم خدایا خود این فانیان را آگاه کن که کلّ من علیها را فانی و وجه کریمت را باقی دانیم تا به حول و قوت تو و فضل و کرم همت نمایم، در ظلّ لواء و جهت مقرّ و محلّ و قرار یابیم لاله الا انت الفضال القدیم و به یقین مبین می دانیم بزودی

هم بلافصل در هر پست صد و زیاده عریضه تقدیم می‌شود و محض نمونه و ارمغان تقدیم نمود آن را هم که عرض شده به جناب کلیم میثاق روحی فداه تقدیم نمائید فکر آن حضرت صائب است سواد لوح بود و حال عوض تقدیم شد. جمیع طائفین آقا محمدرضا و آقامیرزا محمود و خدام بیرونی و بهجی و مسافرخانه و مسافرن و آقاسید اسدالله آن حضرت و حضرات روحی فداهم را سلام و خلوص دارم و نائب الزیاره کلّ بوده و هستیم، والسلام علیکم و علیهم اجمعین. حیدرعلی.

توضیحات:

* جناب حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی شرح حیات خود را در کتاب بهجت الصدور (لانگنهان: لجنه ملى نشر آثار، ۱۹۸۲ م) به رشته تحریر درآورده‌اند. شرح احوال و سوانح حیات ایشان بوسیله جناب عزیزالله سلیمانی نیز تحریر و در کتاب مصابیح هدایت (طهران: مؤسسه ملى مطبوعات، ۱۲۱ ب، ج ۱، ص ۹-۹۲) به طبع رسیده است.

* مقصود از آقامیرزاهادی افنان، داماد حضرت عبدالبهاء (شوهر ضیائیه خانم) است. آقامیرزاهادی افنان فرزند آقاسیدحسین در سنه ۱۸۷۳م در شیراز متولد و در سنه ۱۹۵۵م در حیفّا صعود فرمود. حضرت شوقی افندی ربّانی فرزند آقامیرزا هادی افنان و ضیائیه خانم بوده‌اند.

* آقامیرزا آقابالا و برادرش آقاعلی اشرف که اهل بادکوبه بوده‌اند سالها در حیفّا ساکن و به ساختن مقام حضرت ربّ اعلى اشتغال داشته‌اند. به این مناسبت باب وسط در سمت شرقی مقام اعلى به نام آقابالا و باب وسط در سمت شمالی آن مقام به نام اشرف تسمیه شده‌است. در این مقام یکی از الواح صادره از قلم حضرت عبدالبهاء را که به اعزاز این دو برادر عزّ صدور یافته مندرج می‌سازد:

من حیث لانتسب مضاعف آنچه ضرر و خسارت وارد شده عوض عنایت خواهد فرمود به شرطی که فراموش نفرمایند و برشکر قیام فرمایند.

حضرت ابی الفضائل روحی فداه چندی است به طواف و سجده و مشول و قیام لدى الباب موفق و قدر دانند و آناء لیل و اطراف نهار در هر مجلس و محفلی و به هر تقریر و بیانی و به جمیع تضرّع و تبتلی همواره شهادت را تمنا و استدعا می‌نمایند و حتّیٰ به مرّات فرموده‌اند و لو به اسم الله نباشد اما کاری هم که مخالف است نکرده باشم کشته شدن را می‌خواهم چه که فضل حق شهادت فی سبيله تعالی حساب می‌فرماید و سیّئاتم را به حسنات تبدیل می‌نماید. و حال آن حضرت وهمه احباب روحی فداهم را سلام و ثنا ابلاغ می‌فرمایند و می‌فرمایند ای دوستان الهی از من بشنوید به خود و شتون فانیة شخصیّة خود، خود را مشغول و مسرور مدارید به خدمت امرالله و خلق الله و انتشار کلمة الله و سطوع انوارالله و ظهور اسرارالله به جان و مال و راحت و جسم و روح و جوارح و ارکان خود قیام فرمائید و یا اقلاً از اوقات و ایام و جان و مال خود حقوق الله واجب را تقدیم نمائید و تأخیر ننمائید. این است کلمة صدق و حقّ.

و کذلک حضرت حاجی نیازهم روحی فداه مشرّفند و سلام می‌رسانند و تقریر ایشان هم تقریر حضرت ایشان است.

جرائد هند و رنگون و مندله و پنجاب و لاهور هم از حضرت ادیب و جناب آقامیرزا محمود زرقانی و جناب آقامیرزا محرم و مسیواسپراک پارسی روحی لهم الفدا بسیار خوب می‌نویسد و به اختلاف بیانات این مضمون است که حضرت بهاءالله در کلمات فارسی و عربی و کذلک حضرت عبدالله (کذا در اصل، مقصود حضرت عبدالبهاء است) که در نهایت فصاحت و بلاغت است معجزات کلیم الله و روح الله و حبیب الله را ودیعه گذاشته و از امریک و پاریس

بادکوبه:

جناب استاد آقابالا و جناب آقاعلی اشرف علیهما
بهاء الله الابهی

ای دو یار مهربان همواره در نظرید و در محضر
حاضر هر چند به جسم غائبید بجان مشهود و عیان و
مورد الطاف بی پایان همیشه شماها به خدمت قائم
بودید و به عبودیت آستان مقدس مألوف و به ثبوت
و استقامت معروف این نیت و عبودیت البته جاذب
تأییدات حضرت احدیت است امیدم چنین است که
هر کس از آن سمت عبور و مرور نماید زبان به
مدح و ستایش گشاید و ممنون و متشکر گردد تا
توانید به جان و دل بکوشید که سبب الفت و
اتحاد یاران گردید بلکه علت دوستی و محبت بین
نوع انسان، این عبد از برای شما این موهبت را
خواهد و این خدمت توقع دارد امیدم چنان است که
سبب شوید جمیع یاران قفقاز همدم و همراز گردند و
به وحدت و یگانگی دمساز شوند و علیکما البهاء
الابهی. ع

* مقصود از جناب جمال بیک، جمال الدین بیک
داغستانی است که مخاطب الواحی چند از قلم
حضرت عبدالبهاء قرار گرفته است.

* عبارت "کل من علیها" مأخوذ از آیه شماره ۲۶
در قرآن مجید در سورة رحمن است که می فرماید:
"کَلَّ مِنْ عَلَیْهَا فَاَنْ وَ یَبْقَى وَجْهَ رَبِّکَ ذُو الْجَلَالِ وَ
الْاِکْرَامِ" (آیات ۲۶ - ۲۷).

* عبارت "من حیث لایحتسب" مأخوذ از آیه قرآنی
است که در سورة طلاق آیه ۳ چنین می فرماید:
"ویرزقه من حیث لایحتسب و من یتوکل علی الله
فهو حسبہ ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء
قدراً".

* شرح احوال و آثار جناب ابوالفضائل به تفصیل در
کتاب جناب روح الله مهربان موسوم به زندگانی
میرزا ابوالفضل گلپایگانی (لانگنهان: لجنة ملی نشر

آثار، ۱۹۸۸م) انتشار یافته است.

* برای ملاحظه شرحی از احوال جناب حاجی نیاز
به نجم باختر (جلد دهم، شماره ۱۹، ص
۳۵۱) مراجعه فرمائید.

* شرح حال حضرت ادیب یعنی جناب میرزا حسن
ادیب ایادی در کتاب مؤسسه ایادی امرالله (طهران:
مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۰ ب، ص ۴۵۰-۴۶۴)
به طبع رسیده است.

* برای ملاحظه شرح احوال و خدمات جناب
میرزا محمود زرقانی به کتاب مصابیح هدایت
(طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۰ ب، ج ۸،
ص ۱۴۷-۲۳۰) مراجعه فرمائید.

* شرحی از احوال جناب میرزا محرم در کتاب
ظهور الحق (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۲
ب، ج ۸، ص ۱۱۶۲) انتشار یافته است.

* مقصود از مسیو اسپراک جناب سیدنی اسپراک
است که شرح حال ایشان در کتاب عالم بهائی (ج
۹، ص ۶۳۳-۶۳۵) منتشر شده است.

* مقصود از کلیم الله، حضرت موسی و مقصود از
روح الله حضرت مسیح و مقصود از حبیب الله حضرت
محمد رسول الله است.

* مقصود از "کلیم میثاق" ظاهراً آقاموسی نقی اف
متمول شهر بادکوبه است.

* مقصود از آقامحمد رضا، آقامحمد رضا قنّاد
شیرازی و مقصود از آقامیرزا محمود، آقامیرزا محمود
کاشانی است که شرح حال آنان را حضرت عبدالبهاء
در کتاب تذکرة الوفاء (ص ۶۷ - ۷۱) بیان
فرموده اند.

* مقصود از آقاسید اسدالله، آقاسید اسدالله قمی
است. شرح حال ایشان در کتاب مصابیح هدایت
(طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۵ ب، ج ۶،
ص ۴۲۹-۴۸۹) مندرج گردیده است.

مکتوب دوم:

بسم الله الاقدس الاعز المحبوب

هویتی و حقیقتی لكم و لما ورد عليكم في سبيل الله و حملتم حباله و استقمتم على امرالله و اذيتهم في الله الفداء. ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة. يا ابن الانسان اتحب ان تموت على الفراش او تستشهد في سبيلي على التراب و تكون مظهر امري و مطلع نوري في اعلى الفردوس فانصف يا عبد.

در عالم ابداع و جهان اختراع روحانیت ابدی و نورانیت سرمدی و ربانیت ملکوتی و رحمانیت جبروتی اعظم و اعلى و ابهای از شهادت نبوده نیست. حقیقت بندگان ثابت راسخ مستقیم خدا عجین و خمیر و فطرت و عنصرشان از آب و گل اراضی نبوده و نیست و از اختلاط اضداد و امتزاج طبایع نخواهد بود، عنصرشان رحمانی است و طبیعتشان صمدانی است و مزاجشان ربانی است توّلد ثانی است و بعث نورانی و به شهادت این مقامات ثابت و مبرهن می شود و شاهد امرالله می شود و شهادتش مسموع و مقبول و محبوب و منظور است. پس خوشا به حال جواهر وجود و مطالع عبودیت لله الحقی که در نسج عنکبوتی انوار لاهوتی را ظاهر فرمایند و از اوهن البیوت آثار و اسرار و انوار رحمانیت را باهر کنند، در جسم خاک نورانیت و لطافت افلاک را اظهارکنند، لشکر حیات جاودانی باشند و عسکر نجات لامکانی گردند راه روند در بین خلق و شهید باشند، خدمت امرالله فرمایند و مرده باشند، سبب راحت و آسایش عموم بندگان گردند و به کلی از خود و ناسوتیات گذشته باشند، راحت امکانی و آسودگی جسمانی و عزّت و ثروت فانی را فدای حقّ و امرالله نمایند. قسم به تراب آستان اقدس و خاک نعلین مقدّس که تفضلاً بر این نفوس مقدّسه منوره آفتاب طلوع می نماید و از

برکت این اشخاص باران می بارد و از پرتو این جواهر مجرده ارض انبات می نماید، روحی و روح الوجود لجودهم الفداء، حقیقتی و حقیقه اهل السجود لجود وجودهم الفداء، کینوتی و کینونه من فی حیّز الشّهود لسجودهم الفداء. والحمدلله در ظلّ لواء میثاق الله از این نفوس مبارکه لاتحصی قائم اند و خادم، ناصرند و ناطق و صدهزار شکر محافل بادکوبه مجمع این نفوس مبارکه است و مشرق انوار این جواهر نورانیه.

تعلیقه آنجناب زیارت گردید و بر مطالبش اطلاع حاصل شد و تقدیم مترجم لسان عظمت گردید و بعد از ملاحظه بحور الطاف مواج و سه روز است متصلاً متوالیاً اظهار بشاشت و مسرت می فرمایند که جمیع این وقوعات و حوادث و مصیبات و نوائب و مصائب و بلیات اسباب و آلات است که ارض کلاً جنت ابهی شود و ناسوت ملکوت اعلى گردد و عالم ظلمانی نورانیت شود، قول الرّب تبارک و تقدّس:

"... دنیا نمایشی است بی حقیقت و نیستی است بصورت هستی آراسته دل باو مبنید و از پروردگار خود مگسلید و مباحثید از غفلت کنندگان براستی میگویم که مثل دنیا مثل سراپست که بصورت آب نماید و صاحبان عطش در طلبش جهد بلیغ نمایند و چون باو رسند بی بهره و بی نصیب مانند و یا صورت معشوقی که از جان و روح عاری مانده و عاشق چون بدو رسد لایمن و لایغنی مشاهده نماید و جز تعب زیاد و حسرت حاصلی نیابد. ای عباد اگر در این ایام مشهود و عالم موجود فی الجملة امور بر خلاف رضاء از جبروت قضاء واقع شود دلتنگ مشوید که ایام خوش رحمانی آید و عالمهای قدس روحانی جلوه نماید و شما را در جمیع این ایام و عوالم قسمتی مقدّر و عیشی معین و رزقی مقرر است البتّه به جمیع آنها رسیده فایز گردید. اگر قمیص فانی را به قمیص باقی تبدیل

* عبارت "یا ابن الانسان اُتُحِب ان تموت ..." فقره ای از کلمات مکنونه عربی نازله از قلم جمال اقدس ابهی است.

* چون جناب حاجی میرزا حیدر علی ذکر مجمع نفوس مبارکه در بادکوبه را فرموده اند در این مقام یکی از الواح اعضای محفل روحانی آن مدینه را مندرج می سازد. این لوح به ظن قوی در اواخر سنه ۱۳۲۸ هـ ق ۱۹۱۰ م از قلم حضرت عبدالبهاء عزّ صدور یافته است:

بادکوبه:

بواسطه جناب آقا شیخ علی اکبر
اعضای محفل روحانی

جناب آقا علی اشرف جناب استاد بالا جناب
آقا میرزا علی اکبر جناب مصطفی بیگ جناب
کریلانی عمران جناب آقا میرزا حیدر نخبجوانی جناب
آقا نوروز جناب آقا رضا قلی جناب آقا عبدالوهاب
جناب آقا عبدالملک جناب آقا علی معلّم جناب
آقا بالا جباراف جناب آقاییک جناب آقا صمد
جناب علی سلطان جناب آقا علی عباس جناب
علی بالا جناب علی ذهاب جناب رستم جناب
آقامشهدی بابا علیهم بهاء الله الابهی

هو الله

ای یاران عبدالبهاء حمد خدا را که به خدمت قیام دارید و شب و روز به جان و دل میکوشید که سبب انتشار نفحات الله و اعلاء کلمه الله شوید. محفل روحانی تشکیل نمودید و به خدمات عتبه رحمانی پرداختید از حضرت بیچون نهایت امید چنان است که آن انجمن مظهر الطاف ذوالمنن گردد و به تأییدات غیبیه و توفیقات لاریبیه غبطه هر انجمن شود. یاران الهی امروز باید در محافل روحانی ترتیل آیات و وصایای الهی در هر هفته بنمایند و به موجب آن قیام نمایند و جمیع یاران را به عمل به آن دعوت

نمائید و به مقام جنت ابهلیّه که مقرّ خلود ارواح عزّ قدسیّه است وارد شوید. جمیع اشیاء دلیل بر هستی شما است اگر از غبار تیره نیستی بدر آئید از زحمت ایام معدوده دلتنگ مباشید و از خرابی تن ظاهر در سیل محبوب محزون مشوید چه که بعد هر خرابی عمارتی منظور گشته و در هر زحمتی نعیم راحت مستور...".

انتهی بیان روح الوجود لبیانہ الفداء. پست تر از جمیع کائنات خاک است و مشهود است که عزّت و سلطنت این نفوس در نقطه تراب هم تجلّی و ظهور می نماید به شأنی که ترابشان مسجود من فی الوجود می شود این تجارت یک به صد هزار الاف الوف ربح و نفع می آورد حبه بسیار ریزه درخت بزرگ عظیم می شود که هر سال چند خروار از آن میوه میدهد انسان چقدر اعظم از جماد و نبات است و شهادت فی سبیل الله به چه مقدار اعظم و ابهی، لاحول و لا قوه الا بالله و لکن حسن خاتمه مجهول و جمال جمال <کذا در اصل> عاقبت غیر معلوم، به دامن مبارک ولی امر متمسکیم و به ذیل فضل مرجع عهد متشبّث که فانیان هم از این بحر تسلیم و نهر تسنیم بیاشامند و لکن نه به اراده ناقصه جاهله ما بلکه به اراده کامله عالمه خودش. آنه لایضیع اجر المحسنین. کلّ را به حقیقت فدائی و جانفشان و دعاگو و خیرخواه است والسلام علیکم. حیدر علی

توضیحات:

* عبارت "ان الله اشترى..." آیه شماره ۱۱۱ در سوره توبه در قرآن مجید است که می فرماید: "ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون و عدا علیه حقا فی التوریه و الانجیل و القرآن و من اوفی بعهده من الله فاستبشروا بیعکم الذی بايعتم به و ذلک هو الفوز العظیم".

محمد زهری

بوی بهار

آمد بهاران

زبوی باد رهگذر بهار را شناختم
چو خواستم،
که پنجره گشایم و درود گویمش
بهار رفته بود

بچه ها بهار
گلها وا شدن،
برفا پا شدن
از رو سبزه ها
بچه ها بهار،

تماشای بهار

"آی،

گل پونه

نعنا پونه ..."

با صدائی که شنید

حلزون آمد از کاسه خود بیرون

به تماشای بهار

داره رو درخت
میخونه به گوش:

پوستینو بکن
قبا رو بیوش
بیدار شو بیدار
بچه ها بهار

بل قاموا علی خدمتک و عبودیة عتبة قدسک ربّ
اجعلهم من جنود ملکوتک و قبیلّاً من ملائکتک و
طیوراً مرفرفاً فی اوج عنایتک و حیطاناً سابحة فی
حیاض معرفتک و لیوثناً زائرة فی غیاض موهبتک
انّک انت الکریم انّک انت العظیم و انّک انت الرحمن
الرحیم. ع ع

* فقره "دنیا نمایشی است بی حقیقت ..." که جناب
حاجی میرزا حیدرعلی از بیانات مبارکه جمال قدم
نقل فرموده اند در مجموعه الواح مبارکه (قاهره:
سعادت، ۱۹۲۰ م، ص ۳۲۸ - ۳۲۹) به طبع
رسیده است.

* عبارت " انّه لا یضیع اجر المحسنین" مأخوذ از آیه
شماره ۵۶ در سورة یوسف در قرآن مجید است.

فرمایند. امروز روز عمل است اگر به تلاوت آنچه در
صحائف الهی است قناعت شود ابداً نتیجه نبخشد
پس باید به جان و دل بکوشیم که موفق بر عمل
گردیم. احبای بادکوبه الحمدلله ثابتند و مستقیم و در
نهایت همّت به خدمت پرداخته و میپردازند ولی هرچه
بیشتر بهتر باید روز بروز قدم پیش نهاد و در مراتب
عبودیت ترقی نمود تا به رُفرف اعلی و به سایه سدره
منتهی در ملکوت ابهی رسید، عبدالبهاء از آن
یاران راضی لهذا نهایت علویت را برای ایشان از
درگاه احدیت طالب و راجی.

ربّ و رجائی و مطلبی و منائی و ملجئی و ملاذی
و مهربی و معاذی انّ هؤلاء عباد لم تتّخذهم فی
سبیل حبّک لومة لائم و لا فترت همّتهم بصولة شاتم

دیانت بهائی و جهانشمولی حقوق بشر

دکتر گیو خاوری

وسیعتری یافت.

دولت‌هایی که در چهاردیوار نظامات استبدادی شکل گرفته بودند بالطبع و بشیوه‌های مختلف می‌کوشیدند شانه از زیر بارتعهدی نسبت به اصول و احکام اعلامیه خالی کنند با این همه دولتهایی هم بودند که هرچند علت وجودی و ترکیب و ساختمان سیاسی آنها با ارزشهای دموکراتیک فاصله داشت ناگزیر و چه بسا بقصد حفظ حیثیت بین المللی خود، اعلامیه را پذیرفتند ولی پیدا بود که با سوء استفاده از فقدان تضمین‌های عملی در کنار آن، براه خود خواهند رفت و بهرحال همین کیفیت تضاد میان "پذیرش و کنش" یکی از علتهایی بود که گروهی از آزادیخواهان را در سراسر جهان برآن داشت تا در صدد دستیابی به پشتوانه‌ای برآیند که اعلامیه را بسندی لازم‌الاجراء مبدل کند. اینک میتوان گفت بر اثر تلاشهای انسان دوستانه آنهاست که بر این زمینه سازمان ملل متحد در

موشکافی علل وجهات مخالفت آنهایی که علیه جهانشمول بودن مواد اعلامیه حقوق بشر فعالیت داشته و دارند پرداخته و با شیوه‌ای مستدل و جامع الاطراف مسئله را مورد بررسی قرار داده است نقل میشود.

"... از همان مرحله نظرخواهی در باره پیش‌نویس اعلامیه جهانی حقوق بشر نمایندگان دولتهایی هرچند از افقهای سیاسی مختلف و حتی متضاد نظیر عربستان سعودی و شوروی و امارش و یا دولت نژادپرست آفریقای جنوبی پاره‌ای با سلاح "ایده‌ئولوژی" و برخی به بهانه مذهب و عمدتاً "اختلاف فرهنگها" به مقابله برخاستند ... در دسامبر ۱۹۴۸ بسیاری از کشورهای آفریقایی و آسیایی که هنوز استقلال خود را بدست نیاورد بودند طبعاً در جلسات سازمان ملل نمایندگی نداشتند تا مواضع خود را مطرح کنند از آن پس با ورود تدریجی نمایندگان کشورهای نواستقلال مسئله برخورد با این اعلامیه زمینه‌های

دیانت بهائی که بر وحدت عالم انسانی و تساوی حقوق مردم صرفنظر از هرگونه تمایزات نژادی و ملی و مذهبی و جنسی و امثال آنها متکی است در واقع جهانشمول بودن اعلامیه حقوق بشر جزء تار و پود تعالیم و احکام آن است که نیم قرن قبل از صدور اعلامیه حقوق بشر و فعالیت هوادارن آن، پیروان ادیان و اقوام و قبایل مختلفه را با حقوق یکسان در دامن خود جای داده و پرورده است و به مقاومت‌هایی که در عرصه دیانت و سیاست در مقابل عام الشمول بودن حقوق بشر میشود آشنائی کامل دارد و از همان وقت تشکیل یک محکمه بین المللی را برای رسیدگی به اعمال دولت‌هایی که دست تجاوز بحقوق دیگران دراز میکنند لازم دانسته است. در رابطه با جهان شمول بودن اعلامیه حقوق بشر در مطبوعات فارسی زبان مقالاتی درج شده که اینک بخش‌هایی از یکی از آن مقالات که به

آستانه تصمیماتی قرار گرفته و امید به تأسیس یک مرجع قضائی بین المللی را قوت بخشیده است که بشرط تصویب قادر خواهد بود نسبت به دولتهایی که در حوزه اقتدار خود اصول مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر را پایمال می کنند مجازاتهایی برقرار سازد. اما اینکه در این زمینه آیا میتوان از ابراز امید فراتر رفت و از توفیق دیر یا زود ولی محتوم آزادیخواهان سخن گفت. پیش بینی قاطعی مقدور نیست. با پایان جنگ سرد و حذف یکی از مهمترین پایگاه های مقابله با "حقوق بشر" یعنی جبهه اتحاد شوروی و اقمارش البته این آرزو نیرو گرفت که از این پس سازمان ملل میتواند در راهیابی بسوی ایجاد امنیت که نه فقط حضور کشورهای باصطلاح مارکسیستی نظیر چین که یک چهارم نفوس بشری را در خود دارد و بهر تقدیر وزن قابل ملاحظه ای در سیاست های جهان محسوب میشود و نیز حضور دولتهایی که در عین وابستگی به غرب ماهیت استبدادی خود را حفظ کرده اند و سرانجام ظهور رژیم های مستبد مذهبی از آن قماش که در خاور میانه پا گرفته است ... بلکه حتی وجود محافلی خواه

دولتی و خواه وابسته به قدرتهای مالی و اقتصادی در دموکراسی های غربی (هرچند از دیدگاههای ظاهراً متفاوت) عوامل مهم و اثرگذاری هستند که قویاً از تحقق ضمانت های عملی و استوار در قبال اعلامیه حقوق بشر مانع شده اند. همین جا اضافه کنیم که اغلب این قبیل دولتها و محفل ها که بویژه در شرایط کنونی سعی دارند تا بر مخالفت خود جامه ای باصطلاح منطقی و استدلالی بپوشانند عمدتاً مسئله "تفاوت ها و حتی" تضادهای فرهنگی را پیش می کشند و از این رهگذر خصلت "جهانشمولی" اعلامیه حقوق بشر را در برابر علامت سؤال می نهند و در پی آن با طرح یک رشته "بافته ها" به این نتیجه میرسند که "چون اعلامیه دهم دسامبر یکسویه و تنها حاصل فرهنگهای غربی است و در آن ویژگیها و گونه گونگی های فرهنگهای سایر ملل ملحوظ نشده است لاجرم در قلمرو اجراء و استناد نمیتواند معیار عمل اقوام و ملل مختلف جهان شود و همگان را در یک خط بخواند و بیابد."

اما قبل از کاوش در "منطق" گویا الهی و تضاد فرهنگی

حضرات، بیسود نمی دانیم که ابتدا بنیاد دعوی مبتنی بر "تضادها و تفاوت های فرهنگی" میان ملل غربی و غیر غربی را بکاویم و چند و چون آنرا در معرض یک حلاجی و داوری واقع بینانه قرار دهیم که طبیعی است چنانکه موهوم بودن کلیت این ادعا مسلم شود خواه و ناخواه واهی بودن اجزاء آن نیز مبرهن خواهد شد...

در این قیل و قال مثلاً "فرهنگی" رژیم های استبدادی "غیر غربی" تنها نیستند و یارانی در غرب هم دارند هرچند پایگاه به اصطلاح استدلالی و "منطقی" آنان ظاهراً متفاوت است ... باز کردن و شکافتن درونمایه احتجاجی که هریک از دو طرف برای خود بافته است نه تنها بدرک پوچی دعوی آنها کمک میکند، بخودی خود شنیدنی و تا حدودی سرگرم کننده است خاصه در آنجا که در مسیر چنین احتجاجی که سلطه گر و سلطه پذیر دقیقاً در کنار یکدیگر و در برابر یک هدف می یابیم که همان ردّ و نهی خصلت جهانشمول اعلامیه جهانی حقوق بشر است.

خوشبختانه در سالهای اخیر هر اندازه نمایندگان استبدادهای شرقی و کلاً غیر غربی و در

همانحال نمایندگان محافل سلطه طلب تقللاً کرده اند تا باطل خود را با احتجاج های گویا "فرهنگی" در مکان حق بنشانند آزادیخواهان و انسان دوستان شرق و غرب و اغلب در سلک روشنگران و استادان و صاحب نظران برجسته متقابلاً در صف واحدی در برابر این توطئه ضد بشری به فعالیت گسترده ای دست زده و با تأکید بر همان خصلت جهانشمول اعلامیه حقوق بشر، بیش از پیش بر ضرورت ایجاد تضمین های بسود آن پافشاری کرده و با نشر رسالات و برپائی انجمن ها و بسیج نیروهای آزادیخواه بدین کار بزرگ گام بگام غنا بخشیده اند.

در یکی از برجسته ترین رسالاتی که تا کنون در اثبات جنبه جهانشمول اعلامیه جهانی حقوق بشر و در ردّ توهم تضاد میان فرهنگ های غربی و غیر غربی در این زمینه، نشر یافته متن سخنرانی پرفسور آمارتیا سن Amartya-Sen از مردم هند برنده جایزه نوبل استاد دانشگاه هاروارد و رئیس کالج تربیتی دانشگاه کمبریج (انگلستان) است که در اوّل ماه مه سال ۱۹۹۷ در شورای مؤسسه پژوهشی (کارنگلی) ایراد شده و

اخیراً در فصلنامه International Review Herald زیر عنوان "واقعیت های جهانی - حقوق بشر و توهم غربی ساختن" به چاپ رسیده است پرفسور مطلب خود را اینگونه آغاز میکند: "در زمینه چگونگی برخورد با حقوق بشر در جوامع غیر غربی، شاگردان من اغلب هم ابراز نگرانی می کنند و هم نظریات بسیار متفاوتی ارائه میدهند آنها بیشتر این پرسش را پیش میکشند که آیا اصولاً ضرورتی دارد که جوامع غیر غربی به پذیرش ارزش های غربی مبتنی بر "آزادی" ترغیب شوند؟ آیا این خود نمادی از یک "امپریالیسم" فرهنگی نیست؟"

آنگاه پرفسور خود این پرسش را رد میکند و میگوید: "مقوله حقوق بشر بر اندیشه مشترک انسانیت بنا شده است و نه به تابعیت از کشوری و نه به بستگی با هیچ ملّتی ارتباط پیدا می کند. برآمده از حق هر انسان است بدین معنا مفهوم حقوق بشر جهانی خود یک وحدت ایده است" او میگوید این مبحث مربوط به گونه گونگی فرهنگ ها و مبتنی بر اختلاف و یا نبرد میان فرهنگها غالباً با این

پرسش مطرح میشود که چرا کشورهای غرب "حقوق بشر" و از آنجمله آزادیهای سیاسی را مصرانه پذیرفته اند در حالی که در کشورهای آسیائی چنین باوری اصولاً در میان نیست؛ و آنگاه سؤال دیگری را پیش میکشد که آیا "واقعاً در قلمرو فرهنگها و سنتها چنین اختلاف سنگینی وجود دارد؟" - توجه داریم که دکتر سن نگاه خود را بسوی ریشه دعوی چرخانده است.

او با ذکر این واقعیت که پاره ای از نمایندگان دولت های آسیائی نه فقط بر غیر لازم بودن بحث در باره جهانشمول بودن حقوق بشر تأکید دارند بلکه با طرح "ارزشهای فرهنگی آسیا" این ارزشها را مغایر ارزشهای غرب می شمارند و برای مثال بحث خود را به شرح نظام فکری کنفوسیوس می کشانند که در آن هرچه بیشتر بر "نظم و انضباط" و هرچه کمتر بر حقوق و آزادیهای فردی تأکید شده است. برخی از این نمایندگان باز هم جلوتر رفته و گفته اند "پذیرش حقوق بشر جهانی بازتابی از تحمیل ارزشهای غربی بر دیگران است" ادعا می کنند که مثلاً سانسور مطبوعات در جوامع شرقی از آن

جهت جاری است که در فرهنگ آنها "نظم و انضباط" در مقام اول است و این موضوعی است که بویژه در کنفرانس وین ۱۹۹۳ در زمینه حقوق بشر از طرف آنها مجدّانه دنبال شد. پرفسور همین جا توضیح میدهد که چنین برداشتی نه فقط از سوی شرقی‌ها بلکه در غرب نیز از سوی محافلی پی‌گیری میشود. به عقیده او "در اروپا و نیز در ایالات متّحده این تمایل هر چند غالباً ناآشکار وجود دارد که مسئله حقوق بشر یک امر غربی و فقط غربی تلقی شود در این باره غریبها معمولاً نظریه خود را به اعصار قدیم می‌کشند و نتیجه میگیرند این پدیده یکتا در تمدن غرب بوجود آمد و طبعاً برای ساکنان نقاط دیگر جهان بیگانه است (واین همان نکته ایست که ما پیشتر به آن اشاره کردیم که چطور مخالفان غربی و غیر غربی حقوق بشر مآلاً در یک خط قرار میگیرند)

پروفسور سن بر این گفته خود می‌افزاید که چگونه سهواً و یا از روی جهل این نظریه غربی مایه دست مخالفان حقوق بشر در سرزمینهای غیر غربی شده و چه سان سلاحی بدست آنها داده است تا بکمک آن ادعا کنند

که این بیگانه "حقوق بشر" در جوامع شرقی نوعی "امپریالیسم فرهنگی" است که غرب آنرا در خط سلطه‌گری ساخته و بخدمت گرفته است.

پروفسور سن با استناد به شواهد تاریخی سؤال میکند: این اتّکاء مستمر بردوگانگی فرهنگی میان غرب و اقوام غیر غربی تاجه اندازه با واقعیت تطابق دارد؟ و خود پاسخ می‌دهد: "بباور من اصرار بر چنین ثنویتی نه در پیوند با ادّعای آن دسته از نمایندگان دولتهای شرق که بر "ارزشهای آسیائی" ابرام دارند و نه با دعوی آن گروه از غریبها که بر "ارزشهای اختصاصی غرب" پای می‌فشرند مبنای تاریخی ندارد اینکه غالباً گفته میشود تمدن غرب خاستگاه طبیعی مقولاتی چون "آزادی فردی" و "دموکراسی سیاسی" است برآمده از تمایلی برای پرکردن "گذشته" از "حال" است و گرنه مفهوم عامیّت حقوق بشر با تأکید بر حقوق هر فرد بشری در واقع یک اندیشه نسبی جدید است و نه در غرب کهن و نه در هیچ تمدن باستانی دیگر پایگاهی (بدینگونه که مطرح میشود) نداشته است.

اگر کسانی فلسفه ارسطو را که با تأکید بر آزادی و شکوفائی انسان

آمیخته است پشتوانه مناسبی برای اندیشه کنونی حقوق بشر (درمغرب زمین) تلقی می‌کنند نباید از یاد ببرند که در نظم فکری افلاطون و سنت اگوستین بهیچوجه کمتر از کنفوسیوس بر "نظم و انضباط" تأکید نشده است وانگهی آنها که در غرب بر آزادی فرد بعنوان یک ارزش غربی می‌نگرند باید به استثنائی که ارسطودر این زمینه نسبت به زنان و بردگان قائل است توجه داشته باشند که همین خود "عامیّت حقوق بشر" را در دیدگاه اونفی میکند ازسوی دیگر نباید این واقعیت را ازحوزه نظر دورنگهدارند که افتراق عقیده‌ای که میان فلاسفه گذشته غرب (ارسطو در یک طرف و افلاطون و سنت اگوستین در طرف دیگر) جریان داشته در آسیا نیز بگونه خاص خود جاری بوده است به عبارت دیگر کنفوسیوس تنها فیلسوف آسیا نیست و حتّی آنها فیلسوف چین هم نیست که اغلب عقاید او را کلیت می‌بخشند و مبنای داوری قرار می‌دهند. در آسیا ازیک سلسله روشنگران و نویسندگان و فلاسفه میتوان یاد کرد که بنای فکری آنان بر "آزادی" و "مدارا" و حتّی "حق آدمیزاد" قرار گرفته

است.

زبان آزادی خود مقوله بسیار مهمی است و باید بدرستی آنرا درک کرد. برای مثال در شناخت بودیسم که نخست در آسیای جنوبی ظاهر شد و آنگاه به جنوب شرقی و شرق آسیا و از آنجمله به چین و ژاپن و کره و تایلند راه جست و در آن سرزمینها عمدتاً مورد اقبال قرار گرفت دانستن این نکته واجد کمال اهمیت است که فلسفه بودا نه تنها بر آزادی به عنوان شکلی از زندگی تأکید میکند بلکه فراتر از آن به مقوله آزادی درون مایه سیاسی میدهد برای مثال "تحت تأثیر چنین باوری بود" که آشوکا امپراطور مشهور هند در قرن سوم قبل از میلاد مسیح "مدارا" و "آزادی" را بخشی از سیاست حکومت و ناظر بر روابط انسانها و اقوام مختلف میدانست و براین عقیده بود که قلمرو "تسامح" و "مدارا" باید جمیع آحاد بشری را بلا استثناء در برگیرد.

دکترسن می‌گوید: حالا گذشته از همه اینها ارائه تصویری از کنفوسیوس بعنوان یک مبشر خودکامگی اصولاً بمقیاس زیادی دور از واقعیت است. این درست است که کنفوسیوس بر اصالت

"نظم و انضباط" باور دارد ولی او هرگز آحاد بشری را به اطاعت کورکورانه از حکومت دعوت نکرده است وقتی "زیلو" از او سؤال میکند که "چگونه میتوانم به شاهزاده خدمت کنم؟" کنفوسیوس جواب می‌دهد: حقیقت را به او بگو هرچند به خشم آید" و کیست که نداند کار برد چنین رهنمودی هم امروز در پکن و یا سنگاپور چه عواقب وخیمی ببار می‌آورد. آری کنفوسیوس یک مرد طرفدار "اصالت عمل" بود- او میگفت مخالفت با یک قدرت پاگیرشده، جنون محض است - آری او همواره - بر احتیاط و حضور ذهن در گفتار و کردار تأکید میکرد ولی در عین حال باید دانست که همو به هنگام ضرورت بر مقاومت و مخالفت (ابراز نظر مخالف) اصرار میورزید. او میگفت: "زمانی که حکومت را در راه درست می‌یابید شجاعانه سخن بگوئید و دلیرانه عمل کنید ووقتی حکومت را منحرف از راه درست می‌بینید شجاعانه عمل کنید و به نرمی سخن بگوئید." اجمالاً این نکته اصلی را باید پذیرفت که در سنت های ملل غربی و غیر غربی هم در غرب و هم در آسیا هستند بسیار که

بر"نظم و انضباط" تأکید می‌کنند و برای آن اصالت قائلند و نیز هستند بسیار که اندیشه حقوق آدمی را در خود تمامی آحاد انسانی می‌شمارند. پرفسورسن ازاین بررسی عالمانه تاریخی نتیجه میگیرد که: خاصه در اوضاع واحوالی که عمومیت بخشیدن های ساده نگرانه که تحت عناوین "تمدن غرب" و "ارزشهای آسیائی" و "فرهنگ آفریقائی" همانند بمب برمغز ما فرو می‌ریزد شناخت مسئله پذیرش تنوع درون فرهنگهای متفاوت در جهان کنونی فوق العاده مهم است.

تأکید براینگونه برداشت های بی پایه ازتاریخ نه تنها ازدیدگاه روشنفکری، سطحی است بلکه در ایجاد جدائی و تفریق میان ملتها در دنیایی که ما در آن زندگی میکنیم نقش پیدا کرده به خشونت دامن زده است. دیگر از روشنگران "غیر غربی" که در راه اشاعه و ترویج اصل "جهانشمولی" بودن حقوق بشر در ماوراء گونه گونگی فرهنگها فعالیت گسترده ای دارد بانوی عرب تباری است که هم اکنون با عنوان "پرفسورحقوق" دردانشگاه ریچموند تدریس میکند نام او عزیزه الجیری است و علاوه بر

اصل اجتهاد شیعی، احکام از قبیل: قواعد ارث، قضاوت، نکاح، حضانت (نگهداری اطفال حاصل از ازدواج)، شهادت و امثال آنها را در مواردی که به حقوق زنان پیوند میخورد دگرگون ساخت؟ در زمینه های عمومی تر- آیا میتوان حقوق انسانها را در انتخاب آزاد مذهب یا تغییر مذهب و حق متساوی آحاد بشری را فراسوی باورهای مذهبی و سیاسی شان در تمامی قلمروهای زندگی اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آنگونه که بالصرّاحه در اعلامیه جهانی حقوق بشر رقم خورده است- از راه تعبیر و تفاسیر مذهبی و یا مثلاً به اتّکاء اصل اجتهاد یا روش های امام شافعی متحقّق ساخت؟ اجمالاً مشکل خانم الجیری همان مشکل تمامی "اصلاحگران" و "رפורمیست های مذهبی است که وقتی تأسی و تطابق به شرایط زمان و مکان و تمامت حقوق بشر در میانست عملاً در می مانند که چگونه "اصول لایتغیر" را با الزامات متغیر آشتی دهند. (۱)

ماحصل آنکه چنانکه گفته شد مقابله با اعلامیه جهانی حقوق بشر و عمدتاً نفی خصلت "جهانشمول" آن از همان مرحله

احکام دینی را از راه تعبیر و تفسیر با الزامات زمان تطبیق داد ... مشکل استدلال خانم الجیری عمدتاً در این است که میخواهد با استفاده از نقل های تاریخ و مثلاً "باحضور زنان در قلمرو امور سیاسی و مذهبی و بطور کلی اجتماعی" (مواردی مثل حضور حضرت خدیجه و عایشه و حضرت زینب در عرصه اسلام" و نیز با استناد به عقاید امام شافعی که بر ضرورت محاسبه شرایط زمان و مکان اصرار داشت و حتّی با استشهاد به اصل اجتهاد که عمدتاً در فقه شیعی پذیرفته شده است به این نتیجه برسد که: لذا میتوان در بستر تعبیر و تفسیر پهنه حقوق بشر را وسعت بخشید و مثلاً حقوق پایمال شده زنان را که قلمرو اصلی فعالیت اوست احیاء کرد و این در هیچ زاویه ای با منطق واقعیت ها جور در نمی آید خانم الجیری در عین حال که تأکید میکند در هیچ تغییر و تحولی "اصول پایه ای اسلام قابل تغییر نیست" مسلماً باید مشخص کند که در قلمرو احکام اصولی، دست کم در همان حوزه حقوق اسلامی زن، آیا میتوان از راه "معتقدات امام شافعی" و یا بر اساس

استادی دانشگاه سازمانی را بنام "کرامه" بقصد پشتیبانی از حقوق بشر مشتمل بر گروهی از بانوان مسلمان حقوقدان تأسیس کرده است ... این خانم کوشیده است تا حجت نظریات خود را از بدنه اسلام بیرون بیاورد و از این رو بگمان ما مباحث این خانم بی آنکه قصد خود را آشکار اعلام کند خواه و ناخواه به مبحث "اسلام راستین و ناراستین" منتهی میشود ... واقعیت این است که مقوله "حقوق بشر" و خاصه خصلت جهانشمولی آن موضوعی نیست که بتوان آنرا به اتّکاء "ارزشهای مذهبی حتّی" در غالب آنچه زیر نام "اسلام راستین" شهرت یافته است دنبال گرفت و به نتیجه ای منطقی و عالمانه دست یافت ... خانم الجیری میگوید: در کار رفورم و تعبیر و تفسیر اسلامی چشمه های فراوانی وجود دارد که میتوان بآنها التجا کرده برای مثال اصلی در اسلام جاری است که بنا بر مقتضیات زمانی و مکانی به امر تعبیر و تفسیر حقوقی راه میدهد ... همانگونه که پیشتر اشاره شد کاملاً مشهود است که گذرگاه فکری و اعتقادی خانم الجیری همان گذرگاه رفورمیسم دینی است. او براین باور است که میتوان

طراحی از سوی پاره‌ای نمایندگان دولتهای شرقی و غربی سرگرفت و جالب توجه است که مخالفان از هر دو سو اغلب "تفاوتهای فرهنگی" و حتی برخی "تضادهای فرهنگی" و جماعتی هم مانند بلوک شوروی مسائل ایدئولوژیک را بهانه می‌آورند و چنانکه میدانیم این ماجرا همچنان تا به امروز نیز کشیده شده و گفتنی است که در این میان رژیم هائی هرچند با فاصله‌های بعید عقیدتی مانند چین ظاهراً مارکسیستی در نفی این درخشان‌ترین دست‌آورد جامعه انسانی تنگاتنگ یکدیگر رانده‌اند با این تفاوت صوری که مثلاً چینی‌ها (و پیشتر شورویها و توابع) بنای مخالفت خود را بر دعاوی ایدئولوژیک و فرهنگی بالابرده‌اند که البته با یک کاوش دقیق و بیطرفانه میتوان به انگیزه‌های اصولاً سیاسی و جوراجور این برخوردها دست یافت که منافع اقتصادی یک جنبه و جزمیت‌های ایدئولوژیک جنبه دیگر آنهاست. قبلاً توضیح دادیم که مبانی "استدلال" آن گروه از غربی‌ها نیز که بن مایه حقوق بشر یعنی تاکید بر اصالت "آزادی فرد" را از بنیاد یک فرآورده صرفاً

غربی تبلیغ می‌کند تا چه اندازه بی‌محتوا و منحصرأ "سیاسی" است و تاچه اندازه در دعوی خود به جای توسل به یک تبلیغ همه سویه و ژرف به دست چینی دلخواهانه میان پاره‌ای از آراء فلاسفه اکتفا کرده و در این دست‌چین نسبت به آراء بسیار متفاوتی که در زمینه مواجهه با "فردیت و حقوق آحاد انسانها" در بسیط فرهنگی حتی خود آنها ظاهر شده است بی‌تفاوت مانده اند ... هرچند نهضت دفاع از آزاداندیشی و جلوه‌های متنوع آن در قرن هیجدهم و عصرمعروف به "روشنگری در غرب عمدتاً فرانسه (در مفاهیم کم و بیش امروزی) گسترش یافت ولی این واقعیت نه هرگز ظلمت و انجماد دوران‌های طولانی بردگی و فئودالیسم اروپائی را که این دومی اصولاً با استبداد کلیسایی گاه همراه و نه تکیه‌گاهی منطقی فراهم میسازد تا پشت برآن بتوان ارزش‌های فرهنگی تمدن شرق را که در زمینه‌ها و رشته‌های ستبری منادی" مدارا و سهل‌گیر" بوده‌اند از قلب تاریخ بیرون کشید و کناری نهاد به عبارت دیگر همانگونه که

نمیتوان و نباید بخشی ازافکار ارسطویی را بانحصار مبنای حکم کلی برای فرهنگ غرب قرار داد و از نظریات افلاطون و سنت آگوستین و امثال آنها چشم پوشید در مورد مشرق‌زمین هم نمیتوان و نباید تنها به آراء کنفوسیوس و نظایر او - آنهم بشیوه‌ای انتزاعی و نه مبتنی بر تمامیت افکار و عقاید او - چسبیده و آراء پراثر و ماندگار روشنفکرانی نظیر بودا و یا گسترده عظیم فرهنگی عرفان قبل و بعد ازاسلام، ایران را چرا پس زد و اجمالاً اگر یک تتبع ژرف و بیطرفانه در میان است راه اصیل توجه و تحقیق در کلیت فرهنگهاست و نه توسلی به دست چینی که تنها برای اثبات یک "نظریه" خاص محور قضاوت قرار گیرد. این نکته قابل توجه است که کارگردانان مخالف حقوق بشر با دستاویز باورهای متصلب مذهبی در این رهگذر دقیقاً بهمان راهی میروند که قریب هزاره‌ای پیش پاپ‌های قرون وسطی و کلیسای عیسی مسیح میرفتند. بعبارت دیگر در آستانه هزاره سوم نغمه‌ای را ساز کرده‌اند که همتایان مسیحی آنان در قرنهای بویژه دهم و یازدهم سر داده و سرانجام پس ازسده‌های

متوالی ترکتازی خاموش شده و ناگزیر میدان را ترک گفته اند. بررسی آراء و احکام پاپ‌های مزبور از آن جمله "هیلدبران" که ابتدا کشیشی بود و بعدها با عنوان پاپ گرگوار هفتم سلطه خود را بر کلیسا استوار ساخت (سال ۱۰۷۳م) و یا پاپ اینوسان سوم (۱۱۹۸ تا ۱۲۱۶م) بنحو شگفت‌انگیزی هر ذهن کاوشگری را به نظریات مخالفان اعلامیه حقوق بشر بهانه اختلاف فرهنگ مذهبی متوجه میکند ... (۲)

... نتیجه اینکه طرح بهانه‌هایی در جهت نفی "حقوق بشر" و ابرام بر "تضاد و تنافر فرهنگها" که از اساس یک دعوی پوچ و بیمایه است هدفی جز فراهم ساختن "مصالح" بنای استبداد در پیش ندارد و این روندی است که در نطفه‌بندی و رشد تمامی نظام‌های ایدئولوژیک و مذهبی سابقه تاریخی دارد. مسیحیت هولناک قرون وسطی نیز دقیقاً همین راه را پیموده است تا آن زمان که مقهور امپراطوری روم بود مسیحیان معتقد هریک نمادی از ایشان و مظلومیت ایمان و محرومیت محسوب می‌شدند ولی آنگاه که دوره قدرت فرا رسید از سلاله آن مظلومان پاکباز غولهای بی‌گذشت و

بیرحمی پدید آمدند که در خشونت و سرکوب "غیرخودیهها" خاطره دوستاقبانیان و شکنجه‌گران حافظ دیانت چند خدایی رومیان را بیرنگ ساختند ... اینکه پاره ای براین باورند "تاریخ تکرار میشود" هرچند بیشتر به یک مثل می‌ماند تا یک واقعیت تاریخی ولی ظاهراً در مواردی و از آن جمله در سرگذشت و سرنوشت اصحاب جزمیت آنقدرها هم بی‌مصدق نیست. (۳)

قدر مسلم اینست که در دوران دیانت‌های پیشین چون زمان رفع هرگونه تعصبات محلّ به حقوق بشر و تحقق وحدت عالم انسانی نرسیده بود لذا مفاد اعلامیه حقوق بشر منطقاً نمی‌توانست در تعالیم و احکام آنان انعکاسی داشته باشد از این رو فقط در دوره دیانت بهائی است که مفاد اعلامیه مزبور حتی نیم قرن قبل از انتشار آن در حقیقت تار و پود دیانت بهائی را تشکیل داده و با اعلام نفی تمایزات نژادی جنسی و ملی و وطنی و سیاسی و امثال آنها افراد همه جوامع بشری را صرفنظر از عقیده و رنگ و نژاد و غیره از حقوق یکسانی بهره‌مند ساخته و با ندهای دل‌انگیزی مانند "همه

بار یکدارید و برگ یکشاخسار" و جهان یک وطن و جهانیان بمثابة اتباع یک دولت و حکومت‌اند راه را بر سلب هرگونه حقّی از دارندگان مذاهب و عقاید غیر بهائی و عموم دگراندیشان بسته است چنانکه حضرت ولی‌امرالله در سال ۱۹۳۶ فرمودند: "وحدت عالم انسانی صفت مشخصه دوره‌ای است که اینک جامعه بشری به آن نزدیک میگردد وحدت خانواده، وحدت قبیله، وحدت حکومت شهری و وحدت ملی که یکی پس از دیگری تحقق یافته است و اکنون هدفی که دنیای رنج کشیده و درمانده برای نیل بدان تلاش میکند وحدت عالم انسانی است.

مرحله ایجاد ممالک پایان رسیده است. آشوب و اغتشاش ناشی از برخورد قدرتهای ملی باوج خود نزدیک میشود و دنیا که در جهت بلوغ و کمال پیش میرود باید از آن بُت معبود دست بکشد و وحدت و تمامیت روابط انسانی را بشناسد و برای همیشه نظامی مستقر سازد که بتواند به بهترین وجه این اصل اساسی حیات بشری را در خود مجسم و مصور سازد" (۴)

یادداشتها و توضیحات

۱- باید گفت محقق و نویسنده مقاله که

فرهمنده مقبلین

باز نوروز است

به خنده میشکند گل که باز نوروزست
 اگر چه سنت نوروز از قدیم بجاست
 نوید بر بشریت که زنده گشت و دگر
 رسید نوبت مهرو وفا و صلح و صفا
 غبار وهم و تعصب زلوح دل بزدا
 زجمع ثروت و مکنّت کسی به حق نرسید
 به سیر باغ و چمن شادمانه رو زیرا
 اسیر جلوه جانان نه در جهان مائیم

جهان کهنه زنو خرم و دل افروزست
 به یمن شاه قدم روز تازه امروزست
 خدای نور بر عفريت چهل پیروزست
 جدال و جنگ و توحش از آن دیروزست
 که مایه خفقانست و خانمان سوزست
 غلام همت آنم که حکمت اندوزست
 همین طبیعت زیبات نکته آموزست
 که لاله نیز زداغ فراق پر سوزست

بخوان ترانه شیرین چو بلبلان "الهام"

که شام غم سپری گشته و زنو روزست

- از قول چین و ماچین برای مستند ساختن نوشته خود مدد گرفته است اگر از دیانتی که در وطن خود او ایران ظهور کرده اطلاع میداشت و یا در صورت اطلاع آنرا ندیده نیگرفت متوجه میشد که چون دوره دیانت‌های پیشین سپری شده "اصلاح" و "رفورم" نیز نمیتواند تعالیم آنها را با زمان و مکان و تمامیت حقوق بشر منطبق و هماهنگ سازد و راز عدم کامیابی رفورمیست‌های مذهبی در این حقیقت نهفته است که موعود همه ادیان و ملل را نپذیرفته‌اند تا با قرار گرفتن در ظل سرپرده وحدت عالم انسانی که مؤید حقوق همه مذاهب و نژادها و اقوام و ملل و افراد جوامع انسانی است به هدفی که بدنبال آندند نائل شوند.
- ۱- نویسنده مقاله آقای مهدی قاسمی با "رعایت اختصار به چندی از این هم‌خوانیها و شباهتهای خیره‌کننده در دو سوی یک فاصله قرون و اعصاری" اشاره میکند و آنها را در صفحات ۴۱ تا ۴۴ ماهنامه علم و جامعه شماره ۱۷۵ تیرماه ۱۳۷۸ نقل مینماید.
- ۲- بنقل از مقاله آقای مهدی قاسمی در شماره ۱۷۴ سال هشتم مورخ تیرماه ۱۳۷۸ ماهنامه علم و جامعه صص ۴۷-۵۶ و شماره ۱۷۵ صص ۴۰-۴۷.
- ۳- بنقل از نشریه "پژوهشنامه" شماره ۵ (سال سوم شماره اول) ص ۳

دکتر سیروس علانی

حضور حضرت عبدالبهاء *

خوشا به حال نفوسی که در زمان حیات حضرت عبدالبهاء زندگی کردند و به زیارتش فائز شدند. آنچه از نوشته‌ها و گفته‌های این نفوس برمی‌آید این است که بهترین اوقات زندگی‌شان ساعاتی بوده است که در حضور مبارکش سرکرده‌اند، در این دوران بنیة روحانی ایشان قوی‌تر شده و یا به کلی خلق جدید شده‌اند. در تاریخ امر بهائی اگر شخصیتی را بجوئیم که اطلاع از جزئی‌ترین حرکات و سکنات و گوشه‌های زندگی آن شخصیت برای هر فرد بهائی مفید و بلکه ضروری باشد، آن فرد ممتاز در درجه اول حضرت عبدالبهاء مثل اعلای امر بهائی است. اما ما که دیگر سعادت ملاقات حضوری و جسمانی ایشان را نداریم نباید دل افسرده باشیم. ما می‌توانیم با مطالعه و دقت و تفکر و تعمق در شرح حیات ایشان، به ملاقات روحانی حضرتش بشتابیم. وقتی زیارتنامه حضرت عبدالبهاء را زمزمه میکنیم "الهی الهی ائی اَبَسُّط الیک ..." اگر از جزئیات وقایع حیات ایشان آگاه باشیم و آنها را به خاطر آوریم، آسان‌تر خود را در محضرش حسّ

میکنیم، و کمابیش همان حالتی به ما دست می‌دهد که برای زائرین هیکل عنصریش حاصل می‌شد. بنابراین منظور تکرار شرح حال ایشان به مفهوم کلاسیک نیست. آنرا همه میدانیم. هدف این است که، شما را با خود به بعضی زوایای حیات حضرت عبدالبهاء ببرم که شاید کمتر شنیده شده‌است. جناب بالیوزی، ایادی فقید امرالله، در اول کتاب خود که عنوان آن "عبدالبهاء" است شرحی موجز، جامع و زیبا آورده که ترجمه تقریبی آن چنین است. (عبدالبهاء. تالیف بالیوزی - انگلیسی - ناشر جرج رونالد - ۱۹۷۱ - صفحه ۲۰۳)

"زندگی سرکار آقا، وافر و جامع و بیکران است. هرگز نمی‌توان آن را با شایستگی توصیف کرد. نمی‌توان به آن احاطه یافت. این زندگی خارج از حوزه تحقیق و بررسی است، زیرا هر واقعه‌ای از حیات فرزند حضرت بهاءالله معنا و مفهومی مهم در بر دارد. ایشان را وقتی هشت ساله بودند به زندان سیاه چال طهران بردند، و حضرتش پدر محبوب خود را در حالی مشاهده کرد که زیر سنگینی زنجیر خم شده بودند.

زندگانی حضرت عبدالبهاء از همان دوران حسّاس تا هفتاد و هفت سالگی که رسالتشان انجام پذیرفت، و صعود واقع شد، توأم با فداکاری مطلق و خدمت بدون وقفه و بی‌حدّ و حصر حقّ و خلق بود. حضرتش در این راه از هیچ درد و رنجی پرهیز نکرد. حضرت بهاءالله ایشان را به عناوین "غصن اعظم، سرالله و آقا" ملقب فرموده بودند. ولی وقتی ردای رهبری روی دوش ایشان قرار گرفت، لقب "عبدالبهاء" را برای خود برگزید.

حضرت عبدالبهاء در حزن غمزدگان و مبتلایان و رنجوران در کمال دلسوزی و مهربانی شریک بود و با سرور دلشادان واقعی مسرور. هزاران نفر در آستانه خانه ایشان به امید کمک جمع می‌شدند. بعضی از این نفوس دنبال اعانه مادی بودند، ولی بسیاری متقاضی هدایای روحانی. حضرت عبدالبهاء همه آنان را مشمول عطایای بی‌حدّ و حصر خود می‌فرمود. احدی درب منزل ایشان را بسته ندید. هیچ‌کس را جواب نکردند. هیچ‌فردی از حضور ایشان دست خالی مرخص نشد. حضرتش منتظر

نمی‌نشست که مظلومان و پیریشان حالان و افتادگان محضرشان را درک کنند، خود در جستجوی آنان به راه می‌افتاد و به کمک ایشان می‌شتافت. دانشمندان و عقلا نیز به ملاقات آن حضرت می‌شتافتند و از چشمه دانائی ایشان سیراب می‌شدند. حکام و فرمانروایان و مأموران دولتی و امرای ارتشی و اهل اقتدار و بزرگان همگی می‌آمدند و حضرتش را مشاوری با سعه صدر و دور از هر غرض شخصی می‌یافتند

در مقدمه‌ای که بر کتاب "حیات حضرت عبدالبهاء" تألیف محمدعلی فیضی نگاشته شده می‌نویسد: (حیات حضرت عبدالبهاء، محمد علی فیضی - طهران ۱۹۷۲ تجدید چاپ درآلمان

۱۹۸۶ - مقدمه)

"... حیات حضرت عبدالبهاء گلستان پرفشای بی‌انتهائی را ماند که هر محقق و مؤلفی با وجود نهایت همت و دقت تنها به گوشه‌ای از این روضه رضوان راه یافته و پس از مدتی سیر و سیاحت، آنچه میسر گشته، دامنی پر از گل نموده و به ارمغان هدیه دوستان آورده. درک وسعت و فسحت این گلزار الهی ممتنع و محال، و هرکجا که وصفی از آن شده، نمونه‌ای بوده مختصر و محدود از این عالم نامحدود ..."

کتابها و مقالات بسیاری در باره

حیات حضرت عبدالبهاء نگاشته‌اند که با توجه به شیخ اجل می‌توان گفت که هر کتابش دامنی است پر از لاله‌های رنگارنگ و هر مقاله‌اش سیدی است پر از میوه‌های گوناگون. من سیری سریع در این بوستان کردم به این نیت که ارمغانی مناسب برای شما فراهم کنم. ولی در میانه باغ بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت. به ناچار افتان و خیزان فقط چند شاخه گل برگرفتم و زیب سخن کردم می‌گویم فقط چند شاخه گل، زیرا حیات حضرت عبدالبهاء را در یکساعت بیان کردن بدان ماند که خواهیم آب دریائی را در کوزه‌ای بریزیم.

گربیزی بحر را در کوزه‌ای

چند گنجد قسمت یک روزه‌ای

مثل اعلیٰ

قبلاً باید گفته شود که عنوان "مثل اعلیٰ" را نباید به این معنی گرفت که شایسته است و یا بهتر است که از کلیه حرکات و سکنات مبارک عیناً تقلید کنیم. راهنمای ما در این امر احکام و تعالیم الهی است که در الواح مندرج است. تبیینات حضرت عبدالبهاء و حضرت شوقی ربّانی و تشریعات بیت العدل اعظم، مکمل و متمم این احکام و تعالیم است. پیروی از سنت و طرز زندگانی هیاکل اصلی و مقدس امر، به صورتی

که در اسلام مرسوم است، در این امر مبارک همتائی ندارد. اما در نحوه اجرای همین احکام و تعالیم، و نیز آنجا که نصی در دست نیست، و در چهارچوب منطق کلی، میتوان و شایسته است که از حضرت عبدالبهاء سرمشق گرفت. مقام حضرت عبدالبهاء وحید و فرید است. هیچ کس نباید و نمی‌تواند خود را به جای ایشان بگذارد و رفتار ایشان را عیناً تقلید کند. ایشان گیسوان بلند داشتند. گاه نماز اسلامی می‌گزارند و گاه در رمضان روزه می‌گرفتند. به سائلین سگه عطا میکردند. حتی طبق نوشته زرقانی در بدایع الاثار حضرت عبدالبهاء روزی در امریکا به زوجی که هر دو بهائی بودند و قصد ازدواج داشتند، امر فرمودند که برحسب قانون مسیحی و توسط کشیشی که در آن محفل حاضر بود، عقد کنند، و روز بعد فرمودند که دیشب وضع مجلس خیلی موافق حکمت و مورث محبت بود که عقد ازدواج اهل بها در مجلس به قانون مسیحی هم جاری شود. ایشان سرالله بودند و مبین آیات الله مختار بودند آنچه را به اقتضای حکمت و یا هر دلیل و علت دیگری، صحیح تشخیص دهند، به انجام برند. ما باید بدانیم که برای سائرین، یعنی ما، تنها نصوص مبارکه ملاک است،

نه بعضی رفتار استثنائی حضرت عبدالبهاء و یا سایر هیاکل مقدسه امر بهائی. تقلید از لباس ایران قدیم که حضرت عبدالبهاء به تن می کردند، در دنیای امروز عنوانی ندارد. حتی حضرت ولی امرالله چنین تقلیدی نکردند.

خصوصیات ظاهری

بعد از این مقدمه، از خصوصیات ظاهری حضرت عبدالبهاء شروع می کنیم. یعنی از آنچه طلعت مبارکشان می دیدند و ما از آن محرومیم.

ادوارد براون در سال ۱۸۹۰ به حضور حضرت بهاءالله شرفیاب شد و حضرت عبدالبهاء را نیز ملاقات کرد. سال بعد او کتاب "مقاله شخصی سیاح" اثر حضرت عبدالبهاء را به انگلیسی ترجمه کرد و با مقدمه مفصلی در کمبریج انتشار داد

او در این مقدمه می نویسد: "ندرتاً شخصی را دیده ام که زیارتش به این اندازه در من تأثیر نماید. شخصی بلند قامت و خوش بنیه، دارای اندامی موزون و محکم، قامتی چون سرو روان کشیده و خرامان، مولوی سفید رنگی بر سر دارد، و لباده سپیدی در بر، گیسوان مشکین بردوش افشاند، از پیشانی بلند و نیرومندش آثار کمال عقل و ذكاء و اراده محکم و خلل ناپذیر پدیدار. دارای چشمانی تیزبین و جذاب، و درعین حال فتان و

دلربا. این است اولین اثری که در ذهن نگارنده از ملاقات حضرت عباس افندی یا سرکارآقا با لقبی که بابیان حضرتش را می نامیدند. جلسات متوالی درک حضور حضرت عباس افندی و مکالمه در محضر مبارکش بر اثرات دیداری که از روزاول نگارنده را مجذوب و بیقرار ساخته بود، افزود هر جلسه از نو نطقی فصیح نمودن و بلاتأمل بیانی جدید و برهانی بلیغ ایراد کردن، و با کمال قدرت و مهارت هر موضوع را وصف و تمثیل نمودن، و تا این اندازه درکتب مقدسه عبرانیان و مسیحیان و مسلمانان احاطه وعلم داشتن، به نظرمن از نوادر و غرائب امور است که حتی در بین خود ایرانیان هم که هم نژاد آن حضرتند و بر لطائف و دقایق امور واقف و آگاه یافت نشود. این اوصاف که با مشی و وقار و عظمت و لطف و مهربانی حضرت عباس افندی آمیخته بود، مرادچار شگفتی و تعجب نمود. مبهوت و متحیر ماندم که تا چه اندازه آن حضرت نه تنها در دائره پیروان پدر بزرگوارش، بلکه در خارج آن محیط و جمع نفوس، نفوذ و احترام دارد. هر کس که حضرت عباس افندی را زیارت نمود ممکن نیست بتواند نسبت به عظمت و اقتدار آن حضرت شک و تردید نماید. (ترجمه فارسی از کتاب "حیات حضرت عبدالبهاء" تألیف محمد علی

فیضی، صفحه ۲۱۸ و ۲۱۹)
خانم آلیس باکتون انگلیسی که روز هشتم سپتامبر ۱۹۱۱ در لندن میزبان مبارک بوده، حضرتش را چنین توصیف میکند: (حیات حضرت عبدالبهاء" صفحه ۱۷۰ و ۱۷۱)

"... چه چهره پر لطافتی داشت. لباسش سفید و بسیار ساده، و در روی آن عبای نازکی انداخته، و برسر مولوی زیبایی که بر دور آن پارچه حریر بسیار سفید پیچیده شده بود گذارده. محاسن و گیسوان سفید فروهشته اش که در ایام زندان سیاه بوده، جمال بی مثالی داشت. چشمانش آبی دلربا، مژگانش بلند و ابروانش باریک، و چهره اش بسی میزان و متناسب، و لبانش فشرده و روح افزا. اینها مزایای ظاهری جسمانی اوست. ولی هرگز کلمات و عبارات بشری از عهده توصیف آن هیکل ملکوتی برنیاید. قامتش به حدی متناسب و پر از قدرت و هیمنه بود که در نظر اول بسیار بلند بالا در چشم جلوه گر می شد، تا آن اندازه که سالیان دراز عمرمبارکش را که سراسر آن مملو از رنج و محنت بود می پوشانید. هرکس به کمال وضوح می دید که او ملاطفت ها و عواطف ملکوتی را به نهایت مهارت به کار میبرد و جلال و کمال باطنی او را از کلیه آثار ظاهری اش برتر می ساخت. تجلیات این نور نهانی در جمیع

آثار حیاتی او هویدا بود. پرتو آن از نگاه و کلمات و حرکاتش هرکس را به آن منبع اصلیّه آگاه می نمود ... همین که ورود فرمودند آغوشهای پر از محبت خود را باز کرده فرمودند خیلی از شما راضی و مسرورم. محبت شما مرا به لندن آورد. چهل سال در زندان منتظر چنین روزی بودم که پیام الهی را برای شما بیاورم. آیا از پذیرائی چنین میهمانی مسرور هستید؟"

دکتر یونس افروخته در اثر پرارزش و جاودانه خود، خاطرات نه ساله، در مورد غذا و لباس مبارک می نویسد:

(خاطرات نه ساله دکتر یونس افروخته - کلمات

پرس ۱۹۸۳ امریکا صفحه ۳۶۲ و ۳۶۳)

"ترتیب اکل و شرب هرچند اگر میهمان نبود، نظم و ترتیب معینی نداشت، اما شستن دست قبل از غذا و شستن دهان و دندان بعد از غذا، حتمی بود. تقلیل غذا و تغییر مائده در مواقع لازم هم معمول بود. مثلاً اکتفا به نان و پنیر یا نان و زیتون یا نان خالی در بعضی مواقع متداول بود. گاهی فقط مقدار خیلی کمی حکیمانه کباب برای خود تجویز میفرمودند دلیل آن را هم در سفره بیان میفرمودند. یگانه نعمتی که در سفره مبارک، چه در اندرون و چه در حضور میهمان در بیرون، همیشه حاضر و مسلّم بود، بهترین قرص نانی بود که

اسماعیل آقا از روی خلوص و ارادت تهیه می نمود. یک یا دو قرص همیشه مهیا بود. آنرا هم اگر میهمان هائی بودند به همه حضار تقسیم می کردند. این نان خالی به قدری لذیذ بود که از نعمت های دیگر ممکن بود صرف نظر نمود. هر وقت که در بیرونی در سر سفره می نشستند، فرمایشات مسرت انگیز جریان داشت. اگر مسافری غربی مشرف بودند جواب سؤالات آنها را به خوشی و خرسندی میفرمودند، و سفره طولانی می شد. سفره مبارک در اندرون بی نهایت ساده بود، و مخارج ناهار و شام مبارک اگر میهمان نبود از هرچه تصوّر نمائید کمتر بود. لطافت و نظافت به اعلی درجه حکمفرما بود. با غذا مختصری آب میل میفرمودند این بود ترتیب اکل و شرب مبارک. پوشاک جسم نازنین هرچه بخواهید لطیف و سبک و آزاد بود. با اینکه هوای آزاد عکاً مانند شهرهای اروپا دود و کثافات هوا نداشت، و نسیم لطیف همیشه در مرور بود، معذّک روزی دومرتبه پیراهن عوض میکردند، و برای این کار اوقات زیادی مصرف نمی شد، زیرا عبا و قباي آزاد بلند و فراخ بدون دگمه های زائد را کندن و پوشیدن، زحمت نداشت. سفیدی و لطافت پارچه پیراهن و کلاه مبارک چشم را خیره

می نمود. بیشتر لباسهای مبارک پنبه و ارزان قیمت بود و بواسطه خفت (یعنی سبکی) ملبوس جسم نازنین همیشه آزاد بود. شالی که به کمر می بستند بسیار شل و نرم بود. رنگ ملبوس عموماً سفید شکری رنگ یا نیم رنگ بود. لباس سیاه یا مشکی هرگز ندیدم بپوشند."

دکتر یونس خان در جای دیگری از خاطرات نه ساله خود، نگاه مبارک را شرح میدهد: (خاطرات ۹ ساله صفحه ۵۵۱ تا ۵۵۳)

"... یکی مسئله تأثیر نگاه مبارک است. مقصود تأثیر نگاه است نه توصیف چشم. زیرا توصیف چشم مبارک چنانست که همه احبّا گفته اند، و درست هم گفته اند، که به چشم مبارک نمی توان نگاه کرد، کما اینکه هنگام ورود به امریکا، چنانکه ملتزمین رکاب نقل میکنند احبائی که برای امتحان چشم آمدند نتوانستند نگاه کنند. این مسئله را هرکس مشرف شده است میداند ...

اما تأثیر نگاه مبارک اصل مقصود ماست.

* اوّل - نگاه خشم و غضب چنانست که نعوذ بالله من غضب الله (یعنی پناه بر خدا از غضب الهی) ولی الحمدلله این نگاه نادر الوقوع است.

* دوّم - نگاه محبت و شفقت است. این نگاه نگاه دائمی

عمومی است. بسیار فرح بخش و روح افزاست.

از نگاهی میدهد جان چشم او عشاق را

نرگس بیمار این جا کار عیسی میکند

* سوم - نگاه دلفریب و تسخیر کننده و جذاب است. بسیار دیده ام در کوچه های تنگ و تاریک عکا، اغیار نابگاهی مجذوب و در دنبال ما راه افتاده اند تا آنها را مرخص فرموده اند این نگاه خصوصیتی دارد که از ذکر آن معذورم.

پادشاهان با سپاهی مملکت گیرند و تو

با نگاهی ملک دل ها را مسخر میکند

* چهارم - نگاه رضامندی است. یعنی از تو راضی هستم

* پنجم - نگاهی است که منظور نظر آن با قوه ملکوتی ادراک می نماید که در این حال اگر سلطنت آسمان و زمین را بخواهم به من عطا خواهد فرمود. اما در این حال کجاست آن منظور نظری که جز رضای مبارک آرزویی داشته باشد.

این نگاه را مکرر دیده ام در تحت تأثیر این نگاه انسان رجا و تمنای بلا می نماید. ورقای شهید و بعضی دیگر در تحت تأثیر این نظر به قربانگاه عشق شتافتند.

* ششم - نگاهی است کشف که منظور نظر آن نگاه (کسی که به آن نگاه میکند) ادراک می نماید که جمیع مکنونات خاطرش از گذشته و آینده واضحاً مشهود و نمایان شده.

آنچه در انسان بود مکر و رموز

پیش حق پیدا و رسوا همچو روز

* هفتم - و از همه بالاتر نگاهی است که با یک نظر در یک آن علم و عرفان مبذول میدارد مثلاً ما دو نفر را به چشم خود دیدیم سرمست این نگاه گشتند و کسب عرفان نمودند. یکی فاضل شیرازی، یکی شیخ علی اکبر شهید قوچانی. هر یک از این دونفر در هنگام تشرّف دارای ذوق سلیم و صدر منیر. اما به اقرار خودشان عاری از اصل عرفان حقیقی. در باره هر دو نفر مکرر بر سیل مزاح فرمودند. شما هم تبلیغ میکنید. من هم تبلیغ میکنم. شیخ علی اکبر را من طلبیدم، دو کلمه صحبت کردم، باشد تا ببینید من چه جور تبلیغ کردم - در باره فاضل هم تقریباً همین بیان را فرمودند. ماها در عکا هرچه از این دونفر پرسیدیم، جواب مقنعی ندادند، اما در امر تبلیغ هریک داد سخن دادند. نمیدانم حافظ از کجا فهمیده بود که گفت:

آنان که خاک را بنظر گیمیا کنند

آیا بود که گوشه چشمی بمانند

خود این عبد (یعنی دکتر یونس خان) شخصاً اگر چه لایق این نگاه نبوده ام، اما نمونه آنرا مکرر دیده ام. یکی را برای مثال عرض میکنم. یک روز در ظلّ مبارک می رفتیم به خانه ای که جمال مبارک سابقاً تشریف داشتند.

فرمایشاتی راجع به امور مختلفه میفرمودند یک مرتبه بدون مقدمه فرمودند. خان چند سال است تو با ماهستی؟ عرض کردم پنج سال. نگاهی کردند. فرمودند - پنج سال؛ وقت آن شده که من نگویم و تو بفهمی.

مقام منیع عبودیت

بعد از خصوصیات ظاهری، مناسب است که به ذکر نکته ای در مورد مقام رفیع و یکتای حضرت عبدالبهاء پردازیم. ایشان خود لقب عبدالبهاء را انتخاب فرمودند. متأسفانه همیشه بعضی از افراد احبّا که واله و شیدای ایشان بودند، به ذکر مقاماتی برای حضرتش می پرداختند که سبب حزن و اندوه آن حضرت را فراهم میکردند. در خاطرات نه ساله، بعد از اشاره به دسائس ناقضین وبی وفائی های آنان آمده است: (خاطرات نه ساله - صفحه ۳۲۴ - ۳۲۵)

"در آن زمان که دوستان ایران در آتش عشق می گذاختند، و در نار حسد و بغضای مغرضین، و تهمت و افترای ناقضین می سوختند و می ساختند، شعرا و ادبا در نعت و ثنای حضرت عبدالبهاء غزل ها و قصائد غرا می سرودند، و در عظمت مقامشان درهای گرانبها می سفتند و ابداً استغفرالله هم نمی گفتند. در چنین ایامی، ما ساکنین عکا و طائفین مطاف

ملاً اعلی دست از پا خطا نمی‌کردیم. ادنی کلمه ای در ذکر الوهیت و ربوبیت آن حضرت بر زبان نمی‌راندیم. میدانستیم که اغلب مدیحه‌سرایان را نصیحت فرمودند تا بتوانند با ذکر عبودیت و رقیّت مولای خود را بستانند. در چنین ایامی یکنفر از اماء الرّحمن، طاهره خانم، عریضه‌ای منظومه به توسط این عبد فرستادند که صورت مناجات به ساحت قدس احدیت داشت. این ابیات را در موقعی که به قول خود مناسب یافته‌ام تقدیم کردم. درحینی که از پله های عمارت کنار دریا پائین می‌آمدند، همینکه یک یا دو بیت آن را ملاحظه فرمودند، دفعتهً وجه مبارک را برگردانیده با منتهای حزن و کدورت فرمودند. توهّم این جور کاغذها به دست من می‌دهی؛ نمدانی من چقدر از این عناوین محزون می‌شوم؛ مگر تو هم مرا شناخته‌ای؟ اگر تو ندانسته باشی، پس کی باید بداند؟... نمی‌بینی شب و روز چه می‌کنم و چه می‌نویسم؟ ... والله الذی لا اله الا هو من خودم را از تمام احبای جمال مبارک کوچکتر می‌دانم (به بینید حضرت عبدالبهاء چه مقامی برای احبّا قائل بودند) این عقیده من است... اگر بد فهمیده‌ام بگو بد فهمیده‌ای؛ این آرزوی من است. این را هم ادّعا نمی‌کنم. چه از

هر ادّعائی بیزارم. سپس اشاره به سمت قبله فرموده، فرمودند: یا جمال مبارک مرا باین مقام فائز کن؛ ... این بیانات را به قدری غیورانه و متغیّرانه فرمودند که گوئی قلبم ایستاد. نفسم قطع شد. وجود از حرکت باز ماند، حقیقتاً مثل اینکه حیاتم قطع شد. طاقت تکلم که نداشتم سهل است، قدرت تنفس هم سلب شد. آرزو داشتم زمین مرا بلع کند. دیگر مولای نازنین را به این درجه حزن مشاهده نکنم. لحظه‌ای در این عالم نبودم. وقتی که راه افتاده از پله ها سرازیر شدند، ملتفت نبودم. صدای لغزش گالش پوتین مبارک در روی پله‌های مرمر در زیر باران مرا بیدار کرد. فوراً سرازیر شدم. دنباله فرمایشات را شنیدم که می‌فرمودند - من به ناقضین گفتم که شما هرچه بیشتر مرا اذیت می‌کنید، احبّا بی‌اختیار در حق من غلوّ میکنند ... در این جا که تقصیر از گردن احباب مرتفع و به گردن ناقضین افتاد قدری به هوش آمدم. جانی گرفتم و فهمیدم که عکس‌العمل ظلم و اعتساف ناقضین بی‌انصاف عنان اختیار را از دست احباب ربوده‌است

"در پاریس در ژانویه ۱۹۱۳ آقا میرزا حسین عارف پس از تشرف به محضر حضرت عبدالبهاء در حالی که جمعی از بزرگان ایران

حضور آن حضرت مشرّف بودند، اشعاری را که در وصف حضرت عبدالبهاء سروده بود، قرائت کرد، ولی مورد رضای مبارک قرار نگرفت. به او فرمودند من عبودیت آستان الهی را طالبم و بس. از جمله اشعار او این ابیات بود:

**هرکس به بندگی خداوند پای بست
این بنده را یقین که خدائی به از توست**

**می‌دید اگر کلیم رخت را به کوه طور
می‌گفت حبّذا که لقائی به از توست**

(حیات حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲۳۶ و ۲۳۷)
حضرت عبدالبهاء حتی از تقلید سبک جمال مبارک در نطق و بیان، از نظر احترام، پرهیز میکردند. زرقانی در بدایع الاثار می‌نویسد: (بدایع الاثار - جلد اول - صفحه ۱۱۹)

"در هشتم ماه جون در سفر امریکا بیانات مبارکه در ذکر ایّام بغداد بود، که جمال مبارک بعد از دارالسلام (بغداد) و ادرنه در محفل عمومی نطق فرمودند و طرز نطق مبارک عجیب بود و بی‌نظیر و عدیل ولی من احتراماً نمی‌خواهم به آن طرز نطق نمایم" راستی چه بجاست که ما در این مورد حضرت عبدالبهاء را سرمشق قرار دهیم، و از تقلید طرز نگارش هیاکل مقدسه امر، احتراماً پرهیز کنیم، مخصوصاً که توفیق در این تقلید تقریباً غیر ممکن است.

مزاح و طنز

اجازه بدهید این مقالت را با

ذکر جلوه دیگری از حضرت عبدالبهاء به انجام برم، و آن اشاره به هنر مزاح و لطیفه گوئی و طنز در سطحی بسیار بالاست که در گفتار و نوشتار مبارک به چشم می خورد.

در خاطرات نه ساله آمده که وضع حمامهای عمومی در ارض اقدس مناسب نبود و حضرت عبدالبهاء راضی نبودند. بعضی از احبّا با هم مشورت کردند و "قرار شد استاد آقابالاى معمار قفقازی که مشرف بود رجا و استدعا کند یک دستگاه حمام مختصر محقری در بیت مبارک بنا نماید. لهذا عریضه ای عرض نموده این توفیق را تمنا نمود. چون این شخص از مخلصین و مؤمنین بود حاجتش برآورده شد و نذرش قبول شد. آقای معمارباشی فوراً مصالحی آماده کرد، و در زیر پله های بیرونی مشغول بنائى گردید، و مکتوبی به احبای بیروت نوشت که یک دستگاه حمام فلزی (وان) و لوازم دیگر ابتیاع نموده معجلاً بفرستند. سه روز از این مقدمه گذشت. بنائی تازه شروع شده بود. یک شب احباب همگی مشرف بودند. یک مرتبه فرمودند جناب استاد آقابالا، حمام تمام شد؟ استاد آقابالا مضطربانه عرض کرد، خیر قربان، مشغولم، از بیروت هم

هنوز جواب نیامده است. باز فرمودند پس کی تمام می شود؟ استاد آقابالا نمی دانم چه جواب عرض کرد که ناگهان با تبسم فرمودند - حکایت من و شما حکایت آن عربی است که سه سال سرش بی کلاه بود و در کوچه و بازار در معرض گرما و سرما و بوران و باران، سربرهنه می گشت. یک شخص کریمی پیدا شد، بر او رحم آورد. خواست عمامه ای برای او تدارک کند. عرب را نزد بزّاز برد، و پارچه عمامه فرمایش داد. به مجرد اینکه بزّاز سر توپ چلوار را باز کرد تا ذرع و پیمان نماید، عرب سربرهنه فوراً یک سر پارچه را گرفت، هنوز نبریده معجلاً دور سر خود پیچید. بزّاز گفت صبر کن زرع و پیمان کنم - عرب گفت - تا کی صبر کنم، سرم میچاد، سرما می خورم -" (خاطرات ۹ ساله صفحه ۳۶۰ و ۳۶۱)

اثر بیان و قلم حضرت عبدالبهاء مطلب بعدی اثر بیان حضرت عبدالبهاست. در خاطرات نه ساله آمده که: (خاطرات ۹ ساله صفحه ۷۶)

".... فصاحت و بلاغت ناطقین برای این بود که حقایق و معانی را با الفاظ بلند پیورراند تا در نظر مستمعین جلوه نماید. اما فرمایشات

مبارک اصل حقایق و معانی بود که به صورت الفاظ و معانی هویدا می گشت. لهذا الفاظ حکمی نداشت. بلی فرمایشات ایشان به قدری ساده و دقیق و لطیف و آسان بود که گوئی ماءمعین صاف و شفاف گوارائی، در جویبار لطیفی، آهسته و به ملایمت می گذرد، تا تشنگان بادیّه حرمان سیراب و کامیاب گردند..."

دکتر یونس خان در حکایت آقامیرزا حسن (خاطرات ۹ ساله صفحه ۱۰۴ تا ۱۰۸) مطالب بسیار جالبی آورده که دریغ است این جا ذکر نشود. او میگوید:

"یکی از کیفیات تشرف به حضور عبدالبهاء آنکه اگر صد نفر باهم مشرف باشند، و هیکل مبارک فرمایشاتی به صرافت طبع و اراده شخصی بفرمایند نه اینکه مطلب مخصوصی را در جواب مسائلی یا در نطق عمومی ایراد فرموده باشند - هر یک از این صد نفر جواب مسائل خود را جداگانه می یابد و تصوّر می کند روی سخن تماماً با او بوده، بلکه توجه عنایت و مرحمت مخصوص او بوده لاغیر.

چنان لطف خاصیش با هر تن است که هر بنده گوید خدای من است

* قسمت اول از سخنرانی دکتر سیروس علائی در مدرسه دو روزه بهائی در بارنت انگلستان ۵ سپتامبر ۱۹۹۲.

هادی خرسندی

آزادی گل

شبی از پمپ بنزین گل خریدم
 نبودم فکر گل آن موقع شب
 ولی آنجا سر تحویل پترول
 گل زیبا نگاهم را بخود دوخت
 میان آنهمه بنزین و روغن
 غریب افتاده بود آن نازنین گل
 چه سخت است ازدیاری خود جدائی
 گل آنجامثل مرغی در قفس بود
 پریده بود رنگ از برگ و برگش
 ز پشت شیشه بر بیرون نظر داشت
 تو گوئی با زبان بی زبانی
 سه چار پوندی زدم از پول پترول
 چو بیرون آمدم بویش درآمد
 همه گلبرگها زیبا شد آنجا
 طراوت بر تنش آمد دگر بار
 بمن میگفت بابویش که ممنون
 گل از آزادی خود شادمان بود
 بخانه توی گلدانش نهادم
 دو روزی را که گل مهمان مابود
 گل از استیشن پترول خریدم
 من از گلخانه گل میگیرم اغلب
 حواسم رفت روی دسته ای گل
 برای دسته گل آنجا دلم سوخت
 آچار و هندل و لاستیک و آهن
 نمیکرد آن غریبی را تحمل
 گرفتاری، غریبی، بینوائی
 چه بی فریاد و بی فریاد رس بود
 رسیده بود گوئی وقت مرگش
 تو گوئی عشق آزادی به سر داشت
 به من گوید کمک کن گر توانی
 خریدم لاجرم آن دسته گل
 تو گوئی دور زندانش سر آمد
 بله، گل را، گل از گل و اشد آنجا
 تو گوئی خفته ای گردیده بیدار
 که آوردی مرا با خویش بیرون
 بهر سو عطر آزادش روان بود
 خوراکش را ز قند و آب دادم
 همه دور و بر ما با صفا بود

پریوش سمندری

آخرین پاسداران معبد عشق

نکته های دقیق و ظریف از کتاب "سالهای سکوت"

نزدیک به ۸۰ سال گذشت، یادبودهای بسیاری همراه با حادثه آفرینانش در خاک شدند. اما امروز افسانه حیات آخرین پاسداران معبد عشق بار دیگر افکار ما را بخود میخواند و شهرزاد قصه گوی تاریخ، داستانهای فراوان از دورانی که برای بسیاری از ما بیگانه است می سراید.

جزیره کوچک تورکو واقع در خلیج فنلاند سالها محل سکونت مهاجر مبارز ودلیر جناب اسدالله علیزاده و همسر فداکار و مخلص ایشان خانم رضوانیه علیزاده بود.

آشنائی با این خانواده ارجمند در خیل خاطرات ذیقیمت دوران محدود زندگیم در کشور فنلاند از پرارزش ترین یادبودهائی است که هرگز فراموش نمیشود.

شخصیت ممتاز و روحانی جناب علیزاده نمونه کامل از خودگذشتگی و در عین حال سرافرازی و پیروزی در چالش بی امان زندگانی یک انسان واقعی بود.

در دوران نقشه جهاد کبیر دهساله، چندین خانواده ایرانی و جوانان غیور در تعقیب سهمیه جامعه بهائی ایران در این نقشه عظیم و جهانی، به کشور فنلاند

مهاجرت کردند.

بعض آنان کسانی بودند که به زبان روسی آشنائی داشتند و حضرت ولی امرالله توصیه فرمودند این افراد خصوصاً به فنلاند بروند و زمینه میادین تبلیغی آتی را تا گشایش کشور پهناور روسیه فراهم آورند زیرا تقریباً امکان هیچگونه نفوذ و اقامت در آن سرزمین برای خارجیان ممکن و میسر نبود. مجاهدات مهاجرین عزیز فنلاند تا قبل از گشایش دروازه های آهنین سبب تشکیل جامعه فعال بهائی فنلاند گردید و هم زمان اقدامات مجذانه از طرف بعضی مهاجرین فنلاند در روسیه شوروی آغاز شد که هر یک نماد کوشش و سرسختی و استقامت مجریان نازنین و قهرمانان بی سرو صدای آن بوده و هست.

زنده یاد علیزاده، از جمله افراد نادری در دنیا بودند که به زبان اسپرانتو تسلط کافی داشتند و عضو شناخته شده انجمن اسپرانتیست های اروپا بشمار میآمدند.

زندگانی در جزیره کوچک و خلوت تورکو و گذران زمستانهای سرد و طولانی فنلاند ابداً آسان نبود.

در ایام پیری مشکلات صحتی برآنچه بود افزود و گاه مانع از مسافرت و حضور ایشان در جلسات عمومی سالیانه شد. دیدار مهاجرین ایرانی کمتر اتفاق میافتاد زیرا محفل روحانی ملی هر یک را به گوشه ای از این کشور اعزام میداشت. بیاد دارم روزی خانم بتی رید که در آن اوقات عضو هیأت مشاورین قاره ای اروپا بودند گفتند مهاجرین ایرانی بشکل قطعه نورانی

الماسهائی میمانند که در هر نقطه میدرخشند و محافل روحانی ملی اصرار دارند آنها را به نقاط مختلف بفرستند تا وجود یک پایه و مرکز در هر کجا که مهاجرین هستند مسلّم و حتمی گردد.

وجود

شخصیتهائی نظیر عزیزاده با تعبیر بالا منطبق بود. خانواده او اساس جامعه محل خود محسوب میشد. کتاب خاطرات عزیزاده پس از صعود ایشان به همت هنرمند شهر و اندیشمند جناب فریبرز صهبا تدوین و انتشار یافت.

در این خاطرات همان رنگ و بوی خلوص و فروتنی که جزو لاینفک خصوصیات عزیزاده بود همراه با داستان زندگانی بعضی مهاجرین خدوم مهد امرالله در عشق آباد و سرزمین روسیه ملاحظه میشود. در مقدمه آمده است: "داستان سرگردانی و تبعید مهاجرین عشق آباد مانند شعر غمگینی است که در یک غروب اندوهگین پائیز سروده شده است." اسطوره قهرمانان شهر عشق آباد

در لابلای سطور کوتاه و موجز کتاب "سالهای سکوت" در خاموشی شکیبانه غنوده است. در حالی که انعکاس بازیافته اش در فضای کشور آزاد شده روسیه، با هجوم مهاجرین تازه نفس و



آخرین پاسداران معبد عشق جلو در مشرق الاذکار

مبلغین مشتاق روز بروز شدیدتر و دامنه اش وسیعتر میگردد. عشق آباد بار دیگر با عشق، آباد میشود. و شاید این بار شور عشق را برای قرنهای خود نگاهدارد و آباد و سرشار باقی ماند.

مقدمات بنای اولین مشرق الاذکار بهائی عالم قبل از صعود حضرت بهاءالله با صدور فرمان حضرت غصن الله الاعظم آغاز شد. آن حضرت به زائرین کعبه

مقصود که از احبای فداکار و رنج دیده یزد بودند فرمودند اوطان خود را ترک نموده و به عشق آباد هجرت کنند و ندای امرالله رادر خطه روسیه بسمع طوایف و قبایل متنوع رسانند.

پیام حضرت

عبدالبهاء توسط

زائرین به ایران

رسید و علمداران

شجاع از نواحی

مختلف ایران

خصوصاً از یزد

و خراسان بپا

خاسته و راهی

آن دیار گردیدند.

در مقدمه کتاب

میخوانیم نفوذ و

تأثیر پیام

حضرت

مولی الوری

راجع به هجرت به عشق آباد، شهری که هم مرز با ایران و در حال آبادانی بود بقدری شدید و سریع بود که عده ای از مسلمانان به بهائیان تاسی نموده دسته دسته بسوی عشق آباد حرکت کردند. در میان مهاجرین افراد متفکّر مانند معمار و بناهای زیده نیز وجود داشتند. سپس حضرت عبدالبهاء در سخت ترین دوره حیات مبارک و شدیدترین ایام زندان در خاک فلسطین، جناب وکیل الدوله افغان را مأمور ساختن مشرق الاذکار

عشق آباد فرمودند. مشرق‌الاذکار عشق آباد با همکاری و تلاش و کوشش فراوان یاران چنانچه در تاریخ مربوط به آن مذکور است بنا شد و نتیجه شور و اشتیاق و مهر و پشتکار و همت دوستان به صورت بنائی محکم و زیبا قد برافراشت. از لحاظ استحکام یگانه ساختمانی بود که در زلزله مهیب ۱۹۴۸ در عشق آباد فقط صدماتی متحمل شد ولی از پای در نیامد.

در مجموعه ساختمان، مدارس دخترانه و پسرانه تأسیس شد و معلمان از بین اعضاء جامعه بهائی انتخاب شدند و به تدریس پرداختند. خود کفائی جامعه عشق آباد از این لحاظ هم قابل تأمل و توجه بود. بعد از انقلاب کبیر روسیه جوامع مذهبی بدواً مورد بی مهری مقامات دولتی قرار گرفتند و بتدریج با خشونت و اعمال زور رؤسای حکومتی مواجه شدند. در روسیه تعداد زیادی کلیسا و تعدادی مساجد وجود داشت ولی دولت جدید از ادامه کار همه آنها ممانعت کرد.

در سال ۱۹۷۳ برای شرکت در یک کنفرانس بین المللی نفت به روسیه دعوت شدیم و به اتفاق همسرم به آن کشور رفتیم در طی برنامه های تنظیمی و دیدار از مناطق دیدنی کشور شوروی از

راهنمایم پرسیدم آیا در مسکو هیچیک از کلیساها بروی مردم باز است؟

چون جواب او مثبت بود تقاضا کردم برای دیدن یکی از این اماکن زیبا و مجلل بروم. با درخواست من دو روز بعد موافقت شد و باتفاق شش نفر مأمور امنیتی و یک خبرنگار آرژانتینی و دو نفر دیگر به یک کلیسای ارتودوکس رفتیم. مشاهدات آن روز بسیار جالب بود.

یکی از همراهان توضیح داد درب چهل کلیسا باز است اما نسل جدید اصولاً علاقه ای به مذهب ندارد. نوع تعلیم و تربیت تحت کنترل دولت است و کودکان گاه از سن چهار سالگی به شبانه روزی میروند و در رشته هایی که متخصصین برآورد میکنند به تحصیل می پردازند. در آن روز فقط تعدادی کمتر از ده نفر پیر زن در صحن کلیسا بودند.

مأمورین ما را به اطاق مخصوص بردند و یک کشیش جوان مراسم مذهبی ارتودوکس را بجای آورد. در آن اطاق شرکت کننده دیگری دیده نمیشد. پاسخ مأمورین درقبال پرسشهای ما دیدارکنندگان کوتاه بود و سایه سنگین فشارهای حکومت و اعتقادات ضد مذهبی کاملاً محسوس بود.

عجب نیست که عمال حکومت کمونیستی در ابتدای انقلاب برای ریشه کن کردن افکار مذهبی، مدارس وابسته به گروههای دینی از جمله مدارس بهائی را در عشق آباد ممنوع کردند و مدرسه را به محل دیگری انتقال دادند و معلمان را عوض کردند. آنان به تأثیر تعلیم و تربیت در کودکان کاملاً واقف بودند. محل جدید مدرسه تماماً از ساختمان حظیرة القدس فاصله داشت تا کودکان حتی المقدور از نفوذ دینی در حوزه حظیرة القدس دور بمانند. چند دهه بعد اثر کوشش آنان در این زمینه مشاهده شد. بعض فرزندان خانواده های قدیم بهائی که در روسیه باقی مانده بودند فقط موارد بسیار جزئی از امر بهائی را از گفتار والدینشان بخاطر میآوردند.

یورش برای گرفتن مشرق‌الاذکار از سال ۱۹۲۷ یعنی ۲۵ سال از آغاز نصب اولین سنگ بنای آن آغاز شد و پس از دو سال قحطی شدید در روسیه پدید آمد و سراسر کشور را فرا گرفت. یاران مهاجر اکثراً مقاومت نموده و به قول نویسنده کتاب "جان عزیز خود و عزیزانشان را در گرو اطاعت و انقیاد و میل و رضای مولا و مقتدای خود قرار دادند" و در عشق آباد ماندند.

به یاد دارم در همان ایام دیدار از روسیه بنا بر تقاضای شخصی، ازدانشکده هنرهای زیبای شهر مسکو دیدن کردم و با چند تن از اساتید آن، دور یک میز نشستیم و گفتگو از فرهنگهای دو کشور داشتیم. در ضمن اطلاعاتی که در اختیارم قرار دادند. موضوع دوران قحطی در آن سرزمین بود. یکی از استادان گفت عده‌ای از مردم روسیه نمیخواهند در باره دوران قحطی صحبت کنند زیرا علل و حوادث آن هیچکدام خوش آیند نیست. مثلاً بعضی مردم در آن اوقات تاریک، اجباراً برای زنده ماندن گوشت انسان خوردند. اینگونه خاطره‌ها آزار دهنده است.

در آن دوران سخت بسیاری از اصولی که در جامعه بشری رعایت میشود مفهوم خود را از دست داده بود طول زمان قحطی مردم را مستأصل کرده و ضعف بنیه جسمانی تأثیر بسزائی در قوه تعقل و فکری آنها ایجاد کرده بود.

در چنین اوضاع و احوال عمومی مهاجرین ایرانی عشق آباد، از جهات متفاوت مورد تهاجم قرار داشتند اما تصمیم قاطع گرفتند عشق آباد را ترک نکنند و در مقابل گرفتاریهای روزافزون مقاومت نمایند. این تصمیم به

دولت وقت اطلاع داده شد و مواجهه با عکس العمل‌های تازه گردید. دولت بیکار نشست و بر فشارها افزود و تدابیر جدید غیر انسانی برای مزاحمت آنان به موقع اجرا گذاشت. مردان را از کار اخراج کرد و زنان و خانواده آنان را در معرض دشواری جدی قرار داد. سپس وقایع موحش‌تری رخ داد حمله‌ها مستقیم تر شد و دولت زنان و مردان را به بهانه‌های مختلف توقیف نموده و زندانی کرد. در کتاب آمده است: "چه کتاب مخوف و وحشتناکی، نمی‌دانید کسانی که فقط یک ورق را دیدند چه‌ها کشیدند چه اشخاص نازنین و روان پاک، که زیر ضربات و شکنجه این غول مهیب از پای درآمدند. چه بسا جان سختهائی که در آرزوی مرگ دقیقه شماری میکردند".

مردم هنوز کمر از زیر بار قحطی عمومی راست نکرده در دام‌های متعدّد دیگر گرفتار آمدند. در سیاست جدید کشور، پاکسازی جوامع دینی یکی از طرح‌ها و برنامه‌هائی بود که بدون وقفه دنبال میشد و وسعت مییافت و افراد بیشتری را در دوزخ آتشین خود فرو می‌کشید.

وقایع شب ۵ فوریه سرآغاز یورش دیگری برای انهدام جامعه بهائی و سایر ایرانیان مقیم عشق آباد

بود، معمولاً زنان در آن دوران کمتر مورد هجوم مستقیم قرارمیگرفتند اما در آن شب هولناک سنت‌های دیرین شکست و جام بلا بالسویه برای زنان و مردان بهائی بدور آمد در خاطرات جناب علیزاده میخوانیم که ساعت سه بعد از نیمه شب در زدند. آقای جلیلی یکی از احبای شهر با صدای گرفته گفتند از اداره سیاسی (ک پ او) دو نفر برای بازجویی به منزل خانم سینازاده آمده اند رفتار و گفتارشان بسیار خشن است. دو مأمور دیگر در همان موقع به منزل زرین تاج خانم و همسرش رفتند و خانه آنها را زیر و رو کرده تا مدارکی علیه آنها بدست آوردند و چون به مقصود مورد نظر نرسیدند و ناامید شدند به ناسزا گوئی و هتک احترام پرداخته و به زعم خود زمینه‌ای برای گرفتن ایراد و بهانه پیدا کردند و در خاتمه کار با توهین نسبت به زرین تاج خانم وی را بدون دلیل و علت بازداشت نموده و در همان ساعات اولیه صبح به اداره سیاسی بردند اعضاء فامیل در برابر این حادثه بسیار مشوش و پریشان خاطر شده بودند و نمی‌دانستند در مقابل حملات غیر انسانی مأمورین کوچکترین عکس العملی نشان دهند. ایجاد

از جانب ما اهمالی انجام نگرفته است.

عکس العمل خانمها با شرایط سخت زندگانی که بدون درآمد و یا احتمالاً با ذخیره جزئی مجبور بودند از باقیمانده خانواده نگهداری کنند و هیچگونه روزنه امیدی به آینده وجود نداشت بسیار قابل تأمل است.

آنان موقعیت زمانی را درک نموده و در نهایت بلند همتی بقدر لزوم اعانه تهیه کردند و آخرین مالیات مشرق الاذکار زیبای شهر عشق را پرداختند.

این بنا، نماد یک عشق با عظمت و پر جلال بود. هر قطعه سنگش با مهر یزدان یکایک بر هم نهاده شد و بهم پیوست. معبد عشق جایگاه عاشقان و عاکفان دوست یکتا گردید و مدت ۲۵ سال آغوش بروی مشتاقان گشوده داشت.

بازداشت زنان همچنان ادامه یافت و افراد دیگری از جمله لقائیه خانم شهیدی در کمال قساوت و خشونت بازداشت شدند. بعضی از زنان در پی زندانی شدن همسران و برادران و پدران عهده دار سرپرستی بازماندگان فامیل بودند و در آن آتش همه گیر و سوزان، با لیاقت و کفایت وظیفه طاقت فرسا را به انجام رساندند. سکینه خانم گلپایگانی تا آخر

افزودند. تصور زندانهای مخوف کمونیستی راحت و آسایش خیال برای کسی باقی نگذاشت. دریای انقلاب متلاطم و امواج هر لحظه در هجوم بود و قربانیان را به درون تاریک خود میکشید. هیچ کس خوشتن را در امان نمیدید. اقدام بعدی دولت صدور حکم مالیات سنگین بر ملک مشرق الاذکار شهر عشق بود. در اثر بیکاری و طول مدت قحطی صندوق محفل خالی مانده و بودجه ای برای پرداخت چنین هزینه سنگین در اختیار محفل نبود. در این مرحله، آخرین پاسداران معبد عشق نقش تاریخی خود را انجام دادند:

آقای نسیم تنها عضو باقی مانده محفل روحانی عشق آباد از کلیه خانمها دعوت بعمل آورده مسئله را مطرح نمودند و فرمودند مقصود از مالیات سنگین تصرف مشرق الاذکار است اگر مالیاتش را نپردازیم به عنوان پرداخت نکردن مالیات آنرا تصرف خواهند کرد در آن صورت ما در آن دنیا و در حضور حضرت بهاءالله خجل و شرمنده و سرافکنده خواهیم بود و آن طور که اوضاع و احوال نشان میدهد شاید اگر مالیات را هم بپردازیم باز هم آن را تصرف کنند ولی در آن صورت ما معذور و روسفید خواهیم بود زیرا

رعب و وحشت عامل مؤثر برای سرکوب مظلومان بود. هیچ مرجع رسمی برای ارجاء خواستها و یا شکایات وجود نداشت. حوادث یکی پس از دیگری بوقوع می پیوست و بهائیان هدف مستقیمی در دنباله سیل خروشان انقلاب خونین روسیه گردیدند.

همزمان، بازرسی منزل خانم سینازاده نیز ساعتها طول کشید و چون ایشان از شخصیت های برجسته اجتماع بودند مأمورین گمان می کردند میتوانند مدارک مورد نظر خود را در لابلای اثاث منزل این خانم بیابند تلاش و کوشش آنان در میانه رنج و عذاب افراد خانواده ادامه یافت و در خاتمه بازرسی گستاخانه ایشان را جلب نموده و همراه با کتب فراوانی که داشتند به اداره مخصوص بردند.

پس از انقلاب مردم از اسم اداره سیاسی به وحشت می افتادند زیرا قدرت مخرب و تلخ آن را مظلومین تجربه نموده بودند و داستانهای وحشتناک از شکنجه ها و کشتارها در افواه شایع بود. لذا هر توقیف احتمالاً با خطر مرگ برابر بود.

مأمورین دولت همزمان ۸ نفر اعضاء محفل روحانی عشق آباد را توقیف و زندانی کرده و بر سختی اوضاع زندگانی یاران

عمر در روسیه باقیماند و رابط بین سیبری و ایران شد. چند تن از خانم ها که بستگانشان در زندان بودند داوطلب شدند همراه با کاروان زندانیان به سیبری رفتند و زندگی مشقت باری را متحمل شدند. عده ای از خانمها که از خطر جستند و تبعید نشدند بیکار نشستند و با شوق و رغبت دست پر مهر و محبت خود را بسوی دوستان بیکس و تبعیدی دراز کردند و با شجاعت به ملاقات آنان رفتند و قلب سرد و رنجور آنها را به آتش وفاق و اشگ شوق گرم نمودند.

عده ای از آنان با اهداء کمکهای مالی و لوازم ضروری جان عده زیادی از دوستان را در همان اولین زمستان در سیبری نجات دادند. در یکی از فصول کتاب "سالهای سکوت" میخوانیم:

"گفتیم که آخرین مالیات مشرق الاذکار توسط خانمها پرداخت شد. خانمها در آن روزهای تاریک نقدینه ای در بساط نداشتند و اجباراً میبایست به فروش اثاثیه و لوازم منزل متوسل شوند. چه بسا موقعی پیش می آمد که یک تومان حکم صد تومان پیدا میکرد و گرده نانی، ارزش جان انسان. براستی این خانمهای مظلوم در آن روزهای فراموش نشدنی در

چنین موقعیتی بودند" بنظر میرسید هر روز حکمی صادر میشد تا آخرین رمق حیات جامعه بهائی نابود شود. در بحبوحه مشکلات حائله حکم اخراج بلد یا تبعیدی زنان ابلاغ شد.

نویسنده کتاب با احساس همدردی نسبت به بلای اخیر شرح میدهد: "صدمه ای که خانمها از این ظلم بی مثل و مانند دیدند واقعاً دلخراش بود و ضربت آن بر پیکر ضعیف و ظریف و قلب حساس و رئوف آنها از ضربات شلاقهای فولادینی که بر تن و جان عزیزان زندانی ایشان فرود میآمد کمتر نبود.

محکومین مجبور بودند پانزده روز از آغاز صدور حکم اخراج از خاک روسیه خارج شوند. آنان در این مدت کوتاه سعی داشتند آخرین اشیاء باقیمانده زندگانی را در بازار شلوغ عشق آباد به فروش رسانده و خرج راه تهیه نمایند. اما اغلب نا امید به خانه باز میگشتند زیرا فروشنده بسیار و خریدار کم بود. خانمها قبلاً درچنین بازار راکد، اثاثیه و اشیاء خود را به نازلترین قیمت فروخته بودند تا پول مالیات مشرق الاذکار را فراهم آورند.

بقول نگارنده: "اقدامی بود بسیار سخاوتمندانه و کریمانه و فوق

تحمّل آنها. درست مثل آن ران ملخ که مور ضعیف ناتوان، به پیشگاه حضرت سلیمان هدیه کرد" نزدیک به ۸۰ سال گذشت یادبودهای بسیاری همراه با حادثه آفرینانش در خاک شدند. اما امروز افسانه حیات آخرین پاسداران معبد عشق بار دیگر افکار ما را بخود میخواند و شهرزاد قصه گوی تاریخ، داستانهای فراوان از دورانی که برای بسیاری از ما بیگانه است می سراید.

آیا این قصه ها به پایان رسیده است و این غصه ها در اعماق هستی درآرامش ابدی فرو خفته است؟



خدمات مهاجرین در اهداف

دکتر سیروس توفیق (شاخسار)

در شماره گذشته (عندلیب ۷۹) نگاهی کوتاه به نقشه های مهاجرت و تبلیغ و تحکیم مبانی امر در همه اقالیم داشتیم و فهرستی از این نقشه ها را که از سال ۱۹۳۷ طرح و اجراء شده اند بدست دادیم. در این شماره خدمات مهاجرین را در اهداف از نظر میگذرانیم. و اذعان داریم که این صورت کامل نیست و خوانندگان مطلع میتوانند نکات دیگری را بر آن بیفزایند.

ارتفاع کلمه الهی و تشکیل محفل بهائی:

نخستین و والاترین منظور هجرت به یک نقطه بکر اقامت یک فرد بهائی در آن نقطه و ارتفاع کلمه الهی است. حتی اگر شخص مهاجر موفق به یافتن گوش شنوایی در آغاز اقامت نشود. همین وجود او در محل آغاز خجسته ای است برای تشکیل جمعیت بهائی و سپس محفل روحانی مادام که مهاجر تنها باشد یک نقطه منفرد تشکیل شده ولی بمحض آنکه کسی تصدیق کند یا

احبای دیگر مانند زن و فرزند ذیرای مهاجر به او پیوندند جمعیت بهائی تشکیل می شود. شمار نقاط منفرد و جمعیت های بهائی همواره بسیار بوده است و با الحاق چند تن دیگر و رسیدن عده احبای ذیرای به نه تن محفل روحانی در آن نقطه تشکیل میشود... آمار نشان میدهد که در سال ۲۰۰۱ بهائیان عالم در بیش از ۱۲۷ هزار شهر و قریه ساکن بوده اند و تعداد محافل روحانی نزدیک ۱۲ هزار بوده است.

نظر باینکه تشکیل محفل روحانی ملی در هر کشور و اقلیم بر اساس حد نصابی از محافل روحانی محلی است و بدون آنکه حد اقلی از محافل محلیه تشکیل شده باشد محفل ملی تأسیس نمیگردد، اهمیت تشکیل محفل روحانی محلی معلوم میشود. در اجرای نقشه های اخیر مواردی اتفاق افتاده که تأسیس یک محفل ملی قدری به تأخیر افتاده تا یک جمعیت بهائی دیگر تبدیل به محفل روحانی شود. و چه فوز عظیمی برای یکی دو تنی حاصل شده

که با توجه به آن نقطه موجب تشکیل آخرین محفل لازم شده اند. در بسیاری از موارد پیش از تشکیل یک محفل روحانی ملی یک کشور جداگانه مستقل یک محفل روحانی منطقه ای (مانند شمال شرقی آسیا یا افریقای شمال غربی) تشکیل میشد. و بتدریج که کشورهای خاص آماده میشدند اقدام به انتخاب و تأسیس محفل روحانی ملی آنها بعمل میآمد. بعلاوه در گذشته دو یا سه کشور همسایه و همگن ابتدا یک محفل ملی مشترک داشتند و در موقع مقتضی محافل ملی جداگانه در آنها تأسیس میشد (مانند محافل ملی هند و برمه. مصر و سودان. ایالات متحده آمریکا و کانادا. آلمان و اتریش) برخی از مهاجرین به تسخیر روحانی یک هدف اکتفا نکرده پس از تشکیل محفل روحانی در نقطه ای بکر به هدف دیگری روی آورده همواره مهاجر و خادم مانده اند. توصیه حضرت ولی امرالله آن بود که برای اقدام به مهاجرت وجود ۱۵ تن از احباء در یک محل کافی است و

افراد مازاد بر آن میتوانند به گشودن اهداف دیگر همت گمارند. شاهد مواردی هم بوده ایم که یک خانواده آمادگی خود را به هجرت اعلام کرده مشروط بر آنکه خانواده دیگری همکاری نموده به جای آن بیایند تا محفلی که به زحمت تشکیل شده منحل نشود. در طی نقشه دهساله جهاد کبیر اکبر بسیاری از مهاجرین ایرانی و مالزیایی که توفیق خدمت و تبلیغ جمهور را در هندوستان یافته بودند. با مشورت بیت العدل اعظم و حضرات ایادی رهسپار هدایت نفوس در افریقا شدند. محافل ملی همواره نام و امکانات کار و زندگی در اهداف را که جمعیت بهائی دارند و با انتقال یک یا چند خانواده به آن میتوان محفل روحانی جدیدی تشکیل داد اعلام و توجه یاران را جلب میفرمایند. شمار قری و شهرهای جهان بسیار است وامکان هجرت و خدمت در همه مناطق پیوسته وجود داشته است. دانشجویان و کارآموزانی که به اروپا و امریکا میرفتند حتی الامکان در یکی از اهداف اقامت گرفته روزها به شهر دانشگاهی یا مرکز تحقیق و کارورزی خود سفر میکردند. از محصلین ایرانی در تشکیل محفل و تقویت مؤسسات امری کشورهایی مانند هند و پاکستان وفیلیپین و بنگلادش استفاده بسیاری

بعمل میآمد و شادروان دکتر رحمت مهاجر ایادی عزیز امرالله در هدایت دانشجویان و لجنه مهاجرت به امکاناتی که وجود داشت نقش مؤثری ایفاء میفرمود.

بخاطر می آوریم که در نقشه جهاد کبیر اکبر وقتی چند خانواده از احبای ایران به هدف مشکلی چون ترکیه هجرت فرمودند و اجازه اقامت آنها تجدید نشد یأس به دل راه ندادند و به اهداف دیگر نظر دوختند: برخی به اتریش و برخی به ایتالیا رفتند و بعضی هم در اهداف دورتری در امریکای جنوبی به خدمت پرداختند. مهاجرت به برخی اهداف حتی در داخل اروپا و امریکا گاه بسیار دشوار است و پایداری در سخت ترین روزها میخواهد. شاید مشکل ترین اهداف در تاریخ مهاجرت امر ممالک افریقای شمالی و جنوب شرقی آسیا و خاورمیانه خاصه در سالهای ۱۹۴۰ تا ۱۹۷۰ بوده است. افتخار گشودن اهداف در کشورهای اسلامی به احبای ایران و عراق و مصر داده شده بود. صرفنظر از آنکه آزادی مذهب و بیان در بعضی از این اقالیم وجود نداشت زنان و دختران از برخی حقوق انسانی محروم بوده اکثر امور خانواده منوط به نظر و اقدام مردان بود. در باره سختی ها و محرومیت ها و سرگردانی

های مهاجرین این مناطق داستانهای عبرت انگیز و مؤثری نقل میشود که قسمتی از تاریخ معاصر امر را تشکیل خواهد داد.

فارسان امرالله

برای حق شناسی و تقدیر از مهاجرین دلاوری که اهداف دهساله را در اقالیم دور و دشوار گشودند حضرت ولی عزیز امرالله آنان را به لقب Knight of Baha'u'llah (که در زبان ما فارس امرالله ترجمه شده) مفتخر فرمودند. این مهاجرین بیشتر رهسپار جزایر بعید و کوچک و فاقد وسایل ارتباطی شدند و نه تنها از کشورهایی بودند که در گذشته مهاجرین از آن برخاسته اند یعنی ایران، مصر، عراق، آمریکا، کانادا، انگلستان و آلمان - بلکه از اقلیمی هم قیام کردند که بتازگی به سرپرده یگانگی وارد گشته بودند.

چند تن از حضرات ایادی امرالله خود مهاجرینی بودند که در شرایط سخت اهداف استقامت فرموده به اقبال نفوس و تشکیل محافل و مؤسسات و موقوفات امری کمک نموده بودند. نمونه هایی از ایشان جنابان ابوالقاسم فیضی (مهاجر بحرین) موسی بنانی (مهاجر یوگاندا)، اونیک اولینگا (مهاجر کامرون)، ویلیام سیرز (مهاجر افریقا)

دکتر رحمت مهاجر (فارس و مهاجر اندونزی) و آقا و خانم دان (مهاجر استرالیا) و خانم آگنس الکساندر (مهاجر ژاپن) بودند. این حضرات و دیگر ایادیان به هر کشور و اقلیم و جزیره ای سفر نموده احباء را به قیام دعوت و راهنمایی میفرمودند و خود موجب اقبال و ایمان نفوس تازه تصدیق میشدند. در بسیاری موارد هم مشکلات اقامت احباء را در اهداف رفع نموده امکان کار و تحصیل را برایشان فراهم میفرمودند.

کنفرانسهای بین القارات:

عامل دیگری که موجب تشویق و توجه دوستان به امر مهاجرت خارجه میشد کنفرانسهای بزرگ بین القارات (مخصوصاً در شروع و طیّ نقشه دهساله ۱۹۵۳-۱۹۶۳) بود. در این کنفرانسهای تبلیغ و هجرت چند تن از حضرات ایادی حضور داشته پس از توضیح در باره نقشه و در وقتی مقتضی از حاضران داوطلب هجرت میخواستند بروی صحنه آمده تصمیم خود را به قیام و سفر به نقطه ای از اهداف به اطلاع یاران برسانند. عده دوستانی که بعزم شرکت در کنفرانس از وطن خود خارج شده با استماع سخنان ناطقین مستقیماً به اهداف رفتند کم نبود و خوشا بحال معدودی که با

تشرّف به حضور حضرت ولیّ امرالله در سالهای اول نقشه مذکور و استماع بیانات ایشان رهسپار اهداف شدند.

تبلیغ و اشتهار امر:

دومین هدف مهاجرین تبلیغ نفوس و اشتهار امر بهائی نزد عموم بوده است. ولی روش ابلاغ کلمه و نتایج آن تفاوت بارزی با گذشته داشته است. این بار، یعنی از آغاز نقشه دهساله تبلیغ بصورت عمومی هم صورت گرفته و افواجی از پیروان جدید به خیمه امر داخل شده اند. در نتیجه شمار بهائیان در بسیاری از اهداف اضعاف مضاعف گشته افراد ملت و ارکان دولت از ظهور دیانت جدیدی که صلاهی یگانگی نوع بشر و صلح جهانی میزند آگاهی یافته اند. این روش تازه یعنی تبلیغ جمهور ابتدا در افریقا (خاصه یوگاندا و کنیا و کنگو) و امریکای لاتین (خاصه کلمبیا و بلیویا و برزیل) شبه قاره هند (شامل سیلان و برمه) نتیجه داد ولی چندی نگذشت که نتایج مطلوب در اکثر ممالک اقیانوسیّه و امریکا و اروپای شرقی و آسیای مرکزی هم بدست آمد. در کنگره های بین المللی و کنفرانسهای بین القارات بهائی در نیم قرن اخیر شاهد حضور احبای الهی از اقوام و قبایل و ملل مختلف، از ایسلند در

شمال و شیلی در جنوب جهان تا نیجریه و جزیره پاپوانیوگینی بر روی خط استوا، بوده ایم و اجتماع هزاران مرد وزن و کودک با چهره های گوناگون و البسه رنگارنگ و زبانهای مختلفی که در ادعیه و سخنان خود بکار میبردند چه شور و نشوری در دلها می افکند. امروز مسافری که از هر کشور و اقلیمی بگذرد میتواند به آسانی احبای محلی و بومی را در قری و شهرها ملاقات کند و خود را در آغوش محبت بی شایبه آنها بیاندازد.

تبلیغ جمهور در گذشته هم در ایران معمول بوده است: هزاران مرد و زن به شنیدن ندای امر یا زیارت یکی از الواح و آثار یا با مشاهده آزار وایذائی که بر مؤمنین روا میشد و استقامتی که شهدای بیشمار از خود به ظهور میرساندند به سراپرده یگانگی قدم میگذارند.

تزئید معلومات مصدّقین:

خدمت سوّم مهاجران تزئید معلومات امری مصدّقین تازه است. مردمی که با شنیدن پیام ملکوت در اجتماع دهکده یا شهر خود یا اصغای یک مناجات یا لوح اقبال میکنند احتیاج به مطالعه و دانستن تعالیم و مبادی روحانی و تاریخ امر و نظم اداری دارند تا بتوانند

در تشکیلات امری و مشروعات بهائی شرکت مؤثر داشته دیگران را هم هدایت کنند. اگر به تبلیغ اکتفا کنیم و از حال مصدّقین غافل بمانیم بسیار محتمل است که نتیجه کامل و مطلوب حاصل نشود و دلسردی و یأس روی دهد. بسیاری از مصدّقین جدید از فریضه خواندن در بام و شام آگاه نیستند و کثیری از مردم عادت و اعتقاد به مطالعه نداشته همه چیز را از راه گوش فرا میگیرند. افتخار آموزگاری این مردم پاکدل و مستعد به مهاجرین داده شده و دوستان خادم و مهاجر این فرصت گرانبها را غنیمت میشمردند. در کلاسهای تزئین معلومات امری Deepening Classes نه تنها اطلاعات و ایقان مصدّقین تقویت میشود بلکه آشنایان و مبتدیان تازه هم در مقام تحرّی حقیقت برآمده به جمع احبّای می پیوندند.

تعلیم و تربیت اطفال و جوانان:

خدمت چهارم مصدّقین، مخصوصاً خانمها، معلّمی کلاسهای تربیت امری کودکان است که معمولاً در روزهای تعطیل تشکیل میشود. در اکثر جوامع بهائی کمیسیونی از طرف محفل روحانی مأمور تعلیم و تربیت اطفال و نوجوانان و ترتیب جشنها و نمایشهای آنها و انتخاب یا تألیف کتاب مناسب

کودکان میشود. و مهاجرین مطلع فرصت شرکت در این خدمات را داشته روشهای تربیت اطفال را متداول میسازند. دو نکته شایسته یادآوری است: اول آنکه بسیاری از معلّمین مهاجر یک یا چند تن از جوانان تحصیل کرده محلی را در اداره کلاس مشارکت میدهند تا در صورت غیاب آنها آموزگاران محلی کار را بعهده بگیرند. دوم آنکه همه شاگردان بهائی زاده نیستند. بسیاری از کودکان همسایه مایلند در کنار کودکان بهائی نشسته درس اخلاق و ادب بگیرند. حضور این کودکان مستعد در کلاسهای بهائی موجب تحبیب اولیای آنها و اطلاع از تعلیم امر شده به ارتفاع کلمه الهی کمک میکند.

تأسیس مدارس و دیگر خدمات آموزشی و فرهنگی:

برخی از مهاجرین که در رشته های تعلیم و تربیت یا علوم ریاضی و کامپیوتری و مهندسی تخصص داشته اند موفق به یافتن شغل مفید و مؤثری در آموزشگاههای کشور میزبان شده اند یا خود مدرسه و کالجی تأسیس کرده به پیشرفت دانش و صنعت در ممالک توسعه نیافته کمک نموده اند. این خدمت پنجم مهاجرین مورد تقدیر و حمایت اولیای دولتها قرار داشته، و

گاه از احبّای خواسته اند در برنامه ریزی های آموزشی و عمرانی و متداول ساختن استفاده از کامپیوتر و فنون تازه در آن کشور سهیم شوند. خدمات فرهنگی و علمی مهاجرین در همه سطوح، از تأسیس کودکستانها و دبستانها گرفته تا کالجهای کشاورزی و صنعتی و حرفه ای و تدریس در آنها صورت گرفته است و در مناطق روستائی هم که اطفال و نوجوانان ناچار از کار روزانه در کشتزارها و چراگاهها هستند و فرصت حضور در مدارس را ندارند مهاجرین با همراهی احبّای بومی و اجازه کدخداهای کلاسهای سوادآموزی و تعلیم بهداشت و اخلاق Tutorial Schools در دهکده ها و نقاط دور دست کوهستانی یا صحرایی تشکیل داده در پرورش و آموزش کشاورزان و دامداران آینده شرکت کرده اند.

اخبار مربوط به خدمات احبّای در زمینه های آموزشی و فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی و بهداشتی و حفظ حقوق زنان و کودکان در نشریات امری، مخصوصاً مجلّات عالم بهائی، منتشر میشود. در این منابع نام و برنامه کار مدارس بهائی، که هم اکنون در هندوستان و برزیل و بلیویا و کلمبیا و ماکایو و چک و کانادا مشغول کارند، داده میشود.

دیدار و مصاحبت با نسل جدید:

ششمین خدمتی که از مهاجرین مطلع و مجرب بر میآید سفرهای ناحیه ای در داخل کشور میزبان یا در همسایگی آن برای تبشیر و تشویق احبّا و سخنرانی در کنفرانسها است. اکثر دوستان در اهداف از شنیدن سخنان اینگونه نفوس و مصاحبت و سفر با آنها بهره معنوی برده تبلیغ و معلومات امری را فرا میگیرند. همانطور که احبّای ایران داستانها و خاطراتی از قدمای امر مانند جنابان حاجی امین، حاج میرزا حیدر علی، حاج مهدی ارجمند و اشراق خاوری در ذهن دارند و از تعلیمات ایشان مایه میگیرند، احبّای نسل کنونی هم در خارج از مهد امرالله خاطراتی گرانبها و مفید از جنابان ابوالقاسم فیضی و دکتر رحمت مهاجر ایادیان امرالله و مرحومان حبیب طاهرزاده (مهاجر برزیل) حسین آوارگان (مهاجر ایتالیا) دکتر امین الله مصباح (مهاجر مراکش و حبشه)، عنایت الله فنناپذیر (مهاجر افریقای شرقی) و قدرت الله وحید طهرانی (مهاجر ژاپن و جزایر ساموا) نقل کرده اندر زهای ایشان را بکار میگیرند.

حُسن رفتار با همسر و فرزند و دیگران:

از مهمترین مسؤولیت های شخص مهاجر اعمّ از زن و مرد زیستن موافق احکام و تعالیم بهائی است. وقتی رفتار مهاجر با همسر و فرزندان به زیور مهربانی و بردباری آراسته باشد و در معاملاتش با همکاران و مشتریان آثار درستی و امانت، بلکه مقدّم داشتن حقوق آنها مشهود شود البته دعوتش مقبول میافتد. در گذشته وقتی کسی به امر روی میآورد اطرافیان صداقت و ایمانش را محک امتحان میزدند: یکی پیشنهاد شرب مسکرات میکرد، دیگری در ماه صیام غذا جلوش میگذاشت و سوّمی وامی به اومیداد و منتظر باز پرداخت آن می نشست. خوشبخت کسی بود که از این آزمایشها روسفید برون میآمد و ایمان خود را به ثبوت میرساند. در تاریخ امر داستانهایی از امانت داری احبّا در کسب و کار و تجارت ثبت شده است. بازرگانی که به سفر میرفته نقدینه اش را به یکی از دوستان سپرده وسالها از یکدیگر دور وی خبر مانده اند، ولی چون بیکدیگر رسیده اند نه تنها اصل سپرده بلکه بهره پول و سود معاملات را به صاحب آن برگردانده وثابت کرده که بهائی را به عمل شناسند نه به اسم. دلالّ مؤمنی که به انجام معامله و دریافت کارمزد سخت احتیاج داشته، چون زیان یک طرف

را متحمل میدیده او را آگاه ساخته و معامله را بهم زده است. این گونه مردان صادق و امین بر سر سفره زن و فرزند چه چیزی به نام نیک حاضر کرده اند؟

در مهاجرت همه چشمها به رفتار و نحوه زندگی مهاجر دوخته است، و دیگر شخص آن آزادی را که در وطن داشت ندارد. رفیق بی توفیق در بیت او وارد میشود و در اموالش تصرف میکند، ولی شرمندگی او را نمی پسندد و دم بر نمی آورد. همسایه نیازمندش ظروف و وسایل طبخ و ملافه هایش را همچون مال خود میبرد، ولی همه را میبخشاید، مبادا دلی آزرده شود. مهاجری را میشناسم که وقتی اتومبیل تازه ای خریده بود و روز اول آنرا به خانه میبرد بچه های کوچ و همسایه با پرتاب سنگ و خاشاک از پشت درختان از موکب اواستقبال کردند. روز دوم جعبه ای از شکلات و شیرینی خرید و با نزدیک شدن به خانه وقتی باران سنگ شد آنها را از پنجره ماشین پرتاب کرد و نثار آن کودکان گرسنه کرد. روز سوّم همان کار را تکرار نمود، ولی در پایان بچه ها را با مهربانی به حیاط خانه خود دعوت کرد و طبق قرار قبلی با زن و فرزندان خود با آنها به خواندن سرود و شادی و بازی پرداخت. از آن پس هر



دکتر مهدی سمندری، فارس امر حضرت بهاء الله و مهاجر افریقا

باتفاق عده ای از احبای شهر بوا در کشور کامرون

جا میرفت بچه ها بدنبال او قدم بر میداشتند و او را دوست و حامی خودمیشناختند. بسیاری از بانوان مهاجر تبلیغ نفوس را از تعلیم و تربیت اطفال در فضای بیرون خانه شروع کرده اند، و چون پدران و مادران آداب انسانی و خوی رحمانی و میل به خواندن سرودهای روحانی را در خردسالان خود دیده اند در مقام تحقیق برآمده به بشارات ملکوت مستبشر شده اند.

زن و شوهر مهاجر هر دو وظیفه خطیری در حفظ اتحاد و یگانگی و محبت در خانواده خود دارند. بسیار ممکن است یکی از آن دو تاب مقابله با همه سختی های زندگی در اهداف را نداشته باشد و محتاج شریک زندگی خود باشد.

چند خدمت دیگر:

خدمات دیگر مهاجرین را میتوان چنین خلاصه کرد:

* سفرهای کوتاه تشویقی و تبلیغی به اهداف دیگر و سعی در روشن نگاه داشتن شوق خدمت در دوستان.

* تشکیل محافل ایام محرمه و اعیاد بهائی و جلسات عمومی بمناسبتهای مختلف، از جمله اعیاد ملی و روزهای بین المللی (مانند روز ادیان، روز وحدت نژادها، روز سازمان ملل متحد)

در برخی کشورها اعیاد بهائی مورد احترام مردم و دولت قرار دارد و تسهیلاتی مانند سالن مناسب در اختیار دوستان قرار میگیرد.

* شرکت در تهیه و اجرای برنامه های دعا و مناجات مشارق اذکار.

* تماس با اولیای امور و روشن کردن حقایق در مورد اعتقادات و روش اهل بهاء خاصه در نشر دانش و هنر و بهداشت و حمایت از امور خیریه و پرهیز از دسته بندی ها و اختلافات سیاسی و قومی و اطاعت از دولت عادل.

کمک به تهیه برنامه های جوانان، مخصوصاً تجهیز واعزام آنها به

تصحیح و اعتذار
از خوانندگان گرامی تقاضا میشود اغلاط ماشین زیر را در شماره ۷۹ تصحیح فرمایند:

ص ۲۱ س ۲ نمونه	نموده
ص ۲۱ س ۳ خاصیتی	خاصی
ص ۲۲ س ۲ ۱۹۲۷	۱۹۳۷
ص ۲۲ س ۲ ۱۹۲۸	۱۹۳۸
ص ۲۳ س ۱ ۴۶	۴۹
ص ۲۳ س ۳ ۱۹۲۸	۱۹۳۸
ص ۲۴ س ۳ ۱۹۲۰	۱۹۳۰

دو شعر از فائقه جواد مهاجر

شاعرۀ جوان افغانی

ای باد

ای باد! با نگاه من از خشک و ترنگو
از باغهای سبز جهان، از سفر نگو
از مرغکان چهچه زن در رسای گل
جائی که مرده در دل گلها شرر، نگو
باباشه های بسته به جادوی کوهسار
از ترک آشیانه به افسون پر نگو ...
این تیره شام کهنه به تقدیرمان رسید
از آفتاب جلوه نمای سحر نگو
جغرافیای شهر خوشی های ناب را
با کودکان درهمه سو در بدر نگو
رؤیای مست زنده شدن در بهار را
با نونهال کُشته به ضرب تبر نگو
با دختران گیس پریشان کابلی
از تاج های قرمز گل روی سر نگو
با مرد های بی سر این نسل بی نشان
از دختران می زده عشوه گر نگو
ای باد! اگرچه شیشه شعرم شکسته است
از سنگ های حادثه با شیشه گر نگو
از این حضور نازک امید و انتظار
با روزگار سنگدل بی هنر نگو
بسیار گفته ای و ازین بیشتر نگو
... از قصه های آبی دریا دگر نگو

گردباد

و دیگر نه دیوار مانده نه خشت
نه ابر و نه باران، نه دهقان نه کشت
خطر پوش طوفان لامذهبنده
دل افسردگان، دختران بهشت
گل سرنوشت سیاه مرا
خدا از چه مرداب سردی سرشت
چرا سهم چشمان زیبای من
ازین آسمان بوده این شام زشت؟!
* * *
زمین غوطه ور در تف هرزگیست
خران زنده در شور و اردیبهشت
خدا زیر آوار دل مانده است
خداوند مسجد، خدای کنشت
"به هر قیمتی دست ما را بگیر"
کسی روی خاک بیابان نوشت

ملیح بهار

آیات پینات

مخاطب الواح عنایت آمیز
قرار گرفته اند.

در لوح مبارکی خطاب به معصومه
خانم فرهادی همسر جناب سمندر
چنین شهادت می دهند:

"یاورقتی یا امتی، از فضل حقّ جلّ
جلاله از کأس عرفان آشامیدی و به
آثارش فائز شدی..."

و چون در لوحی اسم معصومه
خانم را در میان اسامی ملاحظه
نمی فرمایند چنین مرقوم
می دارند: "یا امتی در این حین که
جناب اسم جود حاضر و این مظلوم
هم در مقام مستوی و جناب مجد
الواح را ترتیب می داد و اسامی را در
دفتر آخر مرتّب می ساخت مشاهده
شد اسم شما در آن میان نبوده، لذا
در این حین لسان عظمت به ذکرت
ناطق..."

چنان لطف خاصّیش با هر تن است
که هر کس بگوید خدای من است
بعد از صعود یا شهادت نبیل بن
نبیل همسراو شریفه خانم را
چنین مخاطب می فرمایند:

"یا امتی اعلمی انّ الموت باب من
ابواب رحمة ربّک به ینظر ما هو
المستور عن الابصار و ما الموت الاّ
صعود الروح من مقامه الادنی الی
المقام الاعلی..."

در لوح مهیمن دیگری، سمندر را
از فرش به عرش می برند:

"... یاسمندر علیک بهاء الله و عنایته،
شهادت می دهیم از اوّل اقبال نمودی
و به خدمت مشغولی، خدمت و ذکر و
ثنای تو به مقامی رسیده که احتمال
می رود کرام الکاتبین از تحریر آن
عاجز شده باشد این است فضل
بزرگ..."

نبیل را چنین مورد عنایت و
لطف قرار می دهند:

"یا نبیل علیک سلامی لازال مذکور
بوده و هستی..."

در لوح مهیمن دیگری به سمندر
چنین مژده می دهند:

"یاسمندر فضل و رحمت و عنایت حق
شامل احوال تو بوده و هست."

در لوح دیگری فضل و عنایت
بی نهایت است، چنین مرقوم
می فرمایند:

".. لازال نزد مظلوم مذکور بوده و
هستی و از اوّل ایام الی حین، به ذکر
ناطق و به افق ناظر و به وجه مقبل و
به خدمت قائم، این شهادت را کنوز
ارضی معادله ننمایید..."

مطلب قابل توجّه اینکه زنان این
خاندان عموماً مؤمن و موقن
و برخی با سواد آشنا به لسان
عربی و مصدر خدمات مهمّه
بوده، و مورد لطف و عنایت حق،

در این هفته دریافت هدیه ای
نفیس و پرازرش از منسوبی
محبوب، دل و جانم را صفا داد
و مسرور و ممنونم کرد. من که در
این مدّت شاهد تلاش و کوشش
این تدوین کننده کتاب بودم و
سالیان سال آرزوی چنین
مجموعه ای داشتم، اکنون در
غروب زندگی به آرزوی دیرین
خود رسیدم و دریغم آمد که
منسوبان و دوستان از این فیض
محروم مانند.

این آیات باهرات را که در واقع
کارنامه خدمت خاندان سمندر
و نبیل از عهد اعلی تا پایان دوره
میثاق است میتوان به دو قسمت
تقسیم کرد قسمتی اظهار عنایت و
بنده نوازی نسبت به مخاطبین
الواح مبارکه است، قسمت دیگر
مطالب عمومی است که همگان
را به کار آید. قلم اعلی در
لوحی چنین اظهار عنایت
می فرمایند:

".. طوبی لک یا سمندر بما یدکرک
مالک القدر..."

در لوح دیگری سمندر را چنین
می نوازند:

"... مظلومیت سبب حزن طائفین عرش
اعظم گشته..."

چنانچه ذکر شد قسمتی از این آثار مبارکه گرچه به افتخار یکی از رجال یا یکی از اماء الرحمن شرف نزول یافته ولی مطالب و فرامین عمومی است. در لوحی چنین مرقوم می فرمایند:

"... اماء الله هر يك را ذكر می نمائیم و به تجلیات انوار تیر عنایت الهی بشارت می دهیم یا امائی و ورقاتی فائزید به آنچه اکثر رجال ارض از آن محرومند، امروز اماء مقبلات مطمئنات درمخفیة حمرا از رجال مذکور و مرقوم، وصیت می نمائیم اماء الله را به عصمت گبری و امانت و دیانت و صدق و صفا..."

یا می فرمایند:

"... یا امة الله اماء آن ارض را تکبیر برسان و به تنزیه و تقدیس وصیت نما. بهترین جامه‌ی عالم از برای اماء الله عصمت است ان شاء الله کلّ به آن مزین شوند..."

خطاب به امه‌ی مؤمنه ای این کلمات عالیات نازل:

"... در جمیع اوقات به ذکر مالک ایجاد مشغول، ملک فانی، ملک فانی، مملوک فانی، فضل حق باقی، ذکرش باقی، گرمش باقی، آیاتش باقی، بیناتش باقی..."

در لوح مبارک دیگری چنین امر می فرمایند:

"... ان شاء الله اهل بها به کمال روح و ریحان بما یحبّ الرحمن عامل و مشغول باشند، نور کلمه‌ی طیبه و عمل طیّب، عالم را روشن نموده و می

نماید، طوبی للفائزین..."

در لوح زیبای دیگری یاران را چنین می نوازند:

"... یکتا خدا می داند که قلب و قلم و لسان لازال ذکر دوستان الهی را دوست داشته..."

باری، پس از غروب شمس بها، و جلوس سرالله الاعظم بر اریکه میثاق، طبق کتاب عهدی، عبودیت و محویت و فناء این خاندان به همان مهر و نشان باقی ماند. خصوصاً که نوجوان پرشور و عاشق (میرزا طراز) آن موقع مشرف و از این مصیبت عظمی مشرف به هلاک، که با حضور در محفلی که لوح عهدی تلاوت شد و با الطاف و عنایات سرالله الاعظم مطمئن القلب چون کوهی نار به قزوین وارد و عموم احبّا را به الطاف و عنایات "آن بهائی که لقب بنده‌ی ابهی داشت" بشارت داد و خود به خدمت قیام نمود قیامی که نزدیک یک قرن قعودی از پی نداشت.

از آن به بعد عنایات و الطاف حضرت عبدالبهاء به مدّت ۲۹ سال چون باران رحمت الهی بر این خاندان بارید، زن و مرد، بزرگ و کوچک حتّی کودکان مورد عنایت قرار گرفتند، در جمیع امور هدایت و راهنمایی فرمودند. قبلاً هم به مناسبتی نوشتیم آثار حضرت عبدالبهاء همه

زیبا، فصیح و شاهکار ادب فارسی و عربی است و (انتخاب ندارد) باید همه‌ی آنها را در متن کتاب خواند، لذّت برد و سرمشق قرار داد. به چند عنوان توجّه می کنیم تا مراتب لطف و عنایت حضرت عبدالبهاء رانسبت به سمندر دریابیم، می فرمایند:

"یا سمندر ریاض ملکوت عرفان، ای سمندر نار موقده‌ی ربّانی، ای منجذب به نقحات الله، یا سمندری، پاک جانا فی الحقیقه ثابت برپیمانی و بنده‌ی با وفای آستان یزدان، ای سمندر نار فاران الهی، ای مطلع عنایت جمال قدم واسم اعظم."

تمام افراد این خاندان از مرد وزن و کودک، مورد خطاب و عنایت قرار گرفتند.

در لوحی به افتخار مهدی کوچک* چنین مرقوم می فرمایند:

"ای طفل صغیر در ملکوت الهی کبیری، زیرا مؤمنی و موقن و این دلیل بلوغ است..." که در جای خود دنیائی فلسفه است.

این الواح مبارکه را باید در متن کتاب زیارت و در مضامین آنها تفکّر نمود، در هر یک هزاران نکته‌ی علمی، فلسفی، عاطفی و تاریخی بیان شده است که همگان را به کار آید. حضرت ولیّ عزیز امرالله فرمودند یکی از این الواح مبارکه را عموم احبّا

بزودی منتشر می شود**ارباب حکمت در لوح حکمت**

نوشته فریدالدین رادمهر

تحقیق دقیق در مواضع لوح حکمت نازله از قلم اعلی و حکمائی که در این لوح مبارک نامشان ذکر گردیده است. این کتاب نفیس در بیش از ۴۰۰ صفحه توسط مؤسسه معارف بهائی طبع و نشر خواهد گردید

جلد اول طراز الهی،

نوشته پریوش سمندری

شرح حال ایادی عزیز امرالله جناب میرزا طراز الله سمندری این کتاب در قطع بزرگ و بیش از ۶۵۰ صفحه، شامل تعداد زیادی از آثار مبارکه نازله از قلم اعلی و یراعة حضرت عبدالبهاء و همچنین عکس ها و مدارک و اسناد مربوطه از طرف مؤسسه معارف بهائی طبع و نشر خواهد گردید.

Association for Bahá'í Studies in Persian

596 Upper Sherman, Hamilton L8V 3M2, Canada

Tel: (905)388 0458 Fax: (905) 388 1870

Email: pibs@sprint.ca Website: absp.org

پنج صفحه اول کتاب، باتصاویر رنگی زیبا به آثار طلعات مقدسه مزین، که دل و دیده را صفا می بخشد و جان را به اهتزاز می آورد، به قول شاعر:

میرزاد دستی که مرخستگان را
دوای دل و راحت جان فرستد

* جناب دکتر مهدی سمندری

گشته و به صرف فضل و عنایت شرف نزول یافته، آنقدر پر لطف و مرحمت است که تا ابد سبب افتخار و مباهات آن مرحوم و سلاله ی او خواهد بود.

از دست و زبان که برآید
کز عهده شکرش بدرآید
کتاب "آیات بینات" با قطعی مناسب، کاغذی خوش رنگ و چشم نواز، حروفی شکیل و خوانا و بطور معجزه آسایی بی غلط چاپی است.

تلاوت کنند. (لوح شماره ۱۷ صفحه ۳۳۴)

پس از حوادثی که بعد از غروب شمس بها پیش آمد و آنچه بی وفایان و کج اندیشان انجام دادند، قزوین مطمح نظرشان بود، حتی جمال بروجردی به حضرات قول داده بود که (قزوین بامن) اما چون به قزوین رسید وزمینه ای نیافت (حتی نزد منسوبان نزدیکش) خائف و سرافکنده قزوین را ترک کرد. پس از این حوادث، لوح افتخار آمیزی به افتخار سمندر و سایر احبای قزوین شرف صدور یافت که با هم قسمتی از آن را زیارت می کنیم:

هوالله

خداوند مهربان! ستایش تو را که سمندر را وفاپرور نمودی و از پیمانه ی پیمان سرمست فرمودی، چنان ثبوت عطا کردی که هر بی رسوخ را حقیرتر از سنگ و کلوخ مشاهده نمود و مانند کوه آهن در مقابل هر اهرمن مقاومت کرد، تا آنکه قزوین به فیض میثاق بهشت برین شد و آئینه ی علین گشت، رائحه ی نقض ابداً تأثیری ننمود و رسائل ناریه منتشر نگشت ..."

سمندر خوش زیست و خوش رفت. حضرت عبدالبهاء ارواحنا فدا، در الواح عدیده نسبت به ایشان اظهار عنایت فرموده اند. در لوحی که به افتخار فرزندانش مرقوم

اشتراک مجلات امری

الهیّه و وقایع تاریخیّه و اقدامات محافل روحانیّه شرق و غرب گردد و انعکاسات بدیعه اش جم غفیری را مطلع و آگاه سازد و به شریعه بقا هدایت نماید." (از توقیع مبارک مورّخه ۸ جون ۱۹۲۵)

پیام بدیع

اشتراک سالیانه امریکا ۳۵ دلار سایر کشورها ۴۰ دلار

P.O.Box 698 clifton NJ07012 USA

پیام بهائی

اشتراک سالیانه، اروپا ۴۰ اورو، سایر کشورها ۵۵ دلار امریکائی،

Payám-i-Bahá'í

P. B. 9 06240 Beausoleil, France

پژوهشنامه

وجه اشتراک سالیانه، کانادا ۲۶ دلار کانادائی، سایر

کشورها ۲۶ دلار امریکائی

مؤسسه معارف بهائی

مجله عندلیب

اشتراک سالیانه، کانادا ۴۰ دلار کانادائی، سایر

کشورها ۴۰ دلار امریکائی

مؤسسه معارف بهائی

Association for Bahá'í Studies in Persian

596 Upper Sherman

Hamilton Ontario L8V 3M2 Canada

Tel: 905 388 0458 Fax: 905 3881870

Email: pibs@sprint.ca Website: www.absp.org

"در خصوص اشتراک مجلات امریه، از فرائض احبای الهی آنست که به تمام قوی تقویت و معاونت این مجلات بهائی را نمایند و در صورت استطاعت احباً جمعاً و رسماً بواسطه محفل روحانی خویش اشتراک به این مجلات کنند..." (از توقیع مبارک مورّخه اول ژانویه ۱۹۲۳)

"امروز یکی از وسائل مهمه بجهت انتشار افکار و فوائد ملیّه توسیع دوائر مطبوعات و نشر اخبار مفیده و بسط مضامین و دلائل علمیّه و انتشار مسائل مهمه و فرمودند که من مکرّر به احبای الهی نوشتم و این امر را مؤکّد داشتم که احباً در اشتراک روزنامجات و مجلات امریه نباید خودداری نمایند و در هر اقلیمی مطبوعات و مجلات بهائی سایر اقالیم را خریداری کنند و در نشر اخبار و مسائل روحانیّه بی اختیاری نمایند و در این گونه امور از سایر اقوام اگر سبقت نجویند اقلاً از دیگران عقب نمانند. لهذا مکرّر فرمودند که به اعضای آن محفل مقدّس نگاشته شود که در متحدالمآلّهای عدیده این مسئله را توضیح نمایند و با کمال تأکید ترویج فرمایند و در اشتراک احباً با روزنامه ها و مجله های امری سعی بلیغ مبذول دارند." (از ابلاغیه مبارک مورّخه ۲۳ آپریل ۱۹۲۷)

...به اطراف بنویسند و به احباً بفهمانند که مراد از اشتراک مطبوعات امریه در مقام اوّل تأیید و اعانت آنها است... احبائی که استطاعت دارند کمک و خریداری نمایند." (ابلاغیه مورّخه ۱۰ خرداد ۱۳۰۶)

"از وظائف اعضای محافل تأیید و تقویت مجلات امریه عالم بهائی است. امنای الهی باید در فکر انتشار و ازدیاد نفوذ و تنظیم و ترتیب و توسعه دایره این مجلات امریه باشند... و احباً را به اشتراک و تبرّعات و تحریر مقالات تشویق کنند و هرگونه مساعدۀ مالی و ادبی نمایند تا انشاءالله این مجلات امریه مرایای صافیّه تعالیم

بر باد صبح و بوی نوروز
 بکام درویشان و نجیبان
 مبارک بادت این سال و فصل
 چایون بدست این روز و نوروز



صائب تبریزی

تازه کن ایمان به نو بهار

که شد قیامت موعود آشکار امروز	بیا و تازه کن ایمان به نو بهار امروز
نشان صبح قیامت شد آشکار امروز	شکوفه از افق شاخسار اختر ریخت
پیاده جلوه کند در نظر سوار امروز	ز جوش لاله و گل کز رکاب میگذرد
توان کشید به آغوش جای یار امروز	چمن چنان به صفا شده که هرنهالی را
پیاله نوش و میندیش از خمار امروز	هوا خمار شکن گل پیاله گردانست
کف از شکوفه فکندست برکنار امروز	محیط رحمت حق در تلاطم آمده است
که عدل گشت ترازوی روزگار امروز	بشغل عیش شب و روز را برابر دان
برای کشتی می موسم بهار امروز	چه بادبان که مهیا نکرده است از ابر
شراب لعل برآید ز چشمه سار امروز	ز لاله جوش خُم باده میزند کُھسار

بهشت نقد طلب می کنی اگر صائب

چو غنچه سر زگربان خود بر آر امروز

ناتان رونشتاین (۱)

ترجمه صادق مهربان

یک موضوع تبلیغی

توکل به حضرت بهاءالله

اگر به حضرت بهاءالله توکل و اعتماد داشته باشیم از او طلب تأیید خواهیم کرد که به طور یقین به ما عطا خواهد شد. این حقیقت برای یک دانشجوی کالج میلز در اوکلند (۲) (کالیفرنیا) بدینطریق آشکار گردید. نامبرده یکروز در عبادتگاه کالج تنها و بسیار دلتنگ و افسرده بود بحدّی که آرزو میکرد حیات وی خاتمه پیدا نماید. در این حال بسوی محراب عبادتگاه دوید و خود را روی آن پرتاب کرد و گریان و نالان دست بدعا بلند نمود و از حضرت بهاءالله درخواست کرد بوی توفیق تبلیغ عنایت فرماید. چند ثانیه پس از آن دعائی که با خلوص نیت انجام گرفته بود درب عبادتگاه باز شد و جوانی که بوضوح متحیر بنظر میرسید وارد گردید. دختر دانشجو با چهره‌ای بشاش بطرف او رفت و بزودی باب مذاکره و گفتگو را باز نمود و ظهور امرمبارک را بوی ابلاغ کرد. جوان تازه وارد سؤالات دقیقی مطرح نمود و دختر

دانشجو با توضیحات کامل یک یک را بنوعی که هرگز قبلاً بفکرش نرسیده بود پاسخ داد. جوابهای جامع و کاملی که از لسان وی جاری گردید خود او را مبهوت و متحیر ساخت. هرچه توکل ما به حضرت بهاءالله بیشتر گردد بهمان نسبت در انتخاب زمان مناسب جهت ابلاغ کلمه الله حساس تر میشویم. دختر دانشجو این نیرو را در خود پرورش داده بود و علائم آن زمانی ظاهر شد که با دو دوست بهائی دیگر در محوطه کالج قدم میزد و چشمش به دو جوان افتاد که روی چمن محوطه کالج نشسته بودند و نیروئی او را بسوی آن دو نفر سوق میداد و احساس میکرد که باید امر مبارک را به آنها ابلاغ نماید. نامبرده اگر با دوستان خود نبود بدون درنگ از انگیزه باطنی خود پیروی مینمود. ولی بیم داشت که ممکن است همراهانش این اقدام او را نامعقول و غیر منطقی تلقی نمایند اما نیروئی که او را بسوی آن دو جوان جلب می نمود

بر وی غالب آمد و او را وادار به توقف نمود به دوستانش اظهار داشت که ده دقیقه دیگر در قهوه‌خانه کالج منتظر وی باشند و بسوی آن دو نفر رفت. وقتی نزدیک آنها رسید بنظرش آمد که آنها ناراحت شدند ولی بعد از اینکه امر مبارک را بایشان گوشزد نمود یکی از آن دو جوان با اظهارات وی شدیداً مخالفت نمود و بزودی آنها را ترک کرد ولی جوان دیگر مانند اینکه گنجی را کشف نماید چشمانش درخشندگی خاصی یافت و به همراه دختر دانشجو به دو دوست بهائی در قهوه‌خانه کالج پیوست و بمذاکرات خود ادامه دادند. این جوان در جلسات متعدّد تبلیغی حضور یافت و بفاصله دو سال به قصد مهاجرت عازم کشور ماداگاسکار گردید و اکنون در آن کشور بعنوان عضو هیئت معاونت بخدمت مشغول است.

لزوم انقطاع

همه ما از شنیدن اخبار و بشارات در باره موفقیت های تبلیغی

مسرور و خرسند میشویم زیرا به پیشرفت امر مبارک علاقه مند هستیم. اینگونه اخبار به کسانی که در جامعه بهائی خود موفقیت تبلیغی ندارند روح می‌بخشد و آنها را بهیجان می‌آورد زیرا متوجه میشوند که اقلاً بعضی جوامع بهائی رو به پیشرفت هستند و جنب و جوشی از خود نشان میدهند. ولی اغلب ما که مشتاق استماع بشارات بیشتری هستیم معمولاً تردید داریم که ما همه به موفقیت های مشابهی دست یابیم و با خود می‌گوئیم که وصول به چنین پیشرفتهائی برای ما مقدور نیست. زیرا ترس از ابلاغ کلمه‌الله هنوز بر وجود ما مستولی است و مانع از آنست که با نفسی منقطع و قلبی سرشار از محبت الله پا بمیدان گذاریم و آرزویی نداشته باشیم جز اینکه دیگران را در دستیابی به پیام حضرت بهاءالله شریک و سهیم سازیم.

بیم از آنکه دست ردّ بر سینه ما بزنند ما را فلج و عاجز میسازد و عکس العمل منفی کسانی که مورد احترام و حتی علاقه ما هستند ما را ناراحت میکند و احساس میکنیم مورد توهین و تحقیر قرار گرفته ایم زیرا احتمال می‌رود ما را بخاطر قبول اصولی غیر متداول و

نامأنوس شخصی نادان و جاهل محسوب دارند و بالمال انکار و عدم قبول این هدیه نفیس و عزیزی را که ما بآنها تقدیم میکنیم و تمام وجودمان با آن عجین شده است یکنوع بی اعتنائی و عدم توجه به خودمان بحساب آوریم. این احساس سرخوردگی و ناراحتی موقعی شدیدتر میگردد که کسی را که دوست داریم دست ردّ بر سینه ما بزند و عکس العمل ناخوشایندی نشان دهد و ما را باین فکر اندازد که آیا اگر باز هم در وضعی مشابه قرار بگیریم قادر به تحمل و بردباری خواهیم بود و روی این اصل در نقاط آشنا که معمولاً محلّ زندگی ما میباشد از گفتگو در باره امرالله پرهیز میکنیم.

برای غلبه بر اینگونه ترس و ناراحتی از عدم قبول سخنان خود، باید به انقطاع و از خودگذشتگی توسّل جوئیم. این کیفیت یا حالت که نوعی فداکاری محسوب میشود در اغلب کلاسهای امری مورد بحث قرار میگردد و ما غالباً وقتی تنها هستیم در باره آن میاندیشیم و تصوّر میکنیم دسترسی بآن از عهده ما خارج است در صورتی که واقعاً اینطور نیست و این حالت را هر فرد

بهائی میتواند در خود ایجاد نماید. انقطاع و وارستگی یک پدیده نسبی است و نمیتوان آنرا بفوریت کسب نمود این حالت در اثر تلاوت ادعیه و تعمق و تأمل در آثار الهی بتدریج و بمرور برای انسان حاصل میگردد و هرچه بر مراتب انقطاع ما افزوده شود بهمان نسبت رنج و ناراحتی از انکار نفوس را در قبال فعالیت‌های تبلیغی خود کمتر احساس میکنیم و بهمین نسبت نیز بروز حوادث و وقایعی که از نظم رو بزوال جهان سرچشمه میگیرد ما را کمتر ناراحت میکند و بما قدرت و شهامت بیشتری می‌بخشد تا در ساختن بنای نظم بدیع جهانی که در آن دردهای اجتماعی مبتلی‌به بشر امروزی وجود نداشته باشد کمک و یاری نمائیم.

هیکل مبارک حضرت مولی‌الوری دربیانات ذیل خاطرنشان میسازند که انقطاع تاچه حدّ میتواند نیروی ایمان ما را تقویت نماید و چگونه میتواند از ما مبلّغی ورزیده و کاردان بسازد. "اگر انسان بامور ملکوتی توجه کند چون صخره راسخ شود و لیکن اگر بامور دنیوی دل ببندد دستخوش تغییرات گردد. علائق دنیوی بمثابه ریسمانی است که ما را بسوی زمین کشانده از

پرواز باز میدارد. انقطاع ما را آزاد میسازد. طیران در عالم روحانی وسیلهٔ جدیدی است که مایه لطافت و موجد مسرت است. فرد بهائی باید خوشحال و مسرور باشد. او باید بدرجه ای از سرور برسد که همگان در صدد یافتن علت این کیفیت باشند. اگر او کاملاً منقطع و عاری از خودبینی باشد قادر خواهد بود که در هر قلب سردی شعله فروزنده ای احداث نماید" (ترجمه)

لوئیزگرگوری در تمام دوران حیات خدمات صادقانه اش بامر مبارک وجودش به زیور انقطاع آراسته بود و همین انقطاع بود که وی را موفق بانجام اموری نمود که در نظر دیگران قهرمانانه و تهوآمیز بشمار میرفت. یعنی اشخاص ضعیف النفس وی را بخاطر اقدامات تبلیغی او در قسمت جنوبی ایالات متحده آمریکا در اواخر سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ که سیاه‌پوستان را بعلت تخطی از رسوم و مبادی متداول اجتماعی بدون محاکمه قانونی به مجازات میرساندند شخص ناقص العقل میخواندند و منتظر بودند روزی در مطبوعات بخوانند که جسد وی را در حالی که از درخت حلق آویز شده است پیدا کرده اند ولی نامبرده به ندای قلب خود پاسخ میداد و نه

تنها برای تبلیغ امرالله به جنوبی‌ترین نقاط امریکا سفر کرد بلکه دوست سفیدپوستی را هم با خود همراه برد. احساس میکرد وجود سیاه و سفید نمائی ازافکار و عقایدی میباشد که وی سعی میکرد در نطقها و صحبت های خود دیگران را با آن افکار دمساز و شریک سازد. دوستان و متقدمین وی هر دو معتقد بودند که لوئیز گرگوری کاری غیر ممکن را ممکن ساخته و قادر است جامعه ای را که از لحاظ نژادی تجزیه و تفکیک شده اند در ظلّ تعالیم حضرت بهاءالله درآورد تا بدینوسیله اصل وحدت نژادی و توافق و هم‌آهنگی را بپذیرند. بدیهی است توفیق در این سبیل چندان آسان بدست نمی‌آید بلکه با رویدادهای تهدیدآمیز و ناراحت کننده نیز روبرو شد ولی این تهدیدها نتوانست نامبرده را ازادامه خدمتی که بنظر وی صحیح و درست بود باز دارد. توجه اصلی و اساسی او به نیروی خلاقه کلمه‌الله و موازین الهی بود و از آن دو کسب مدد و تأیید مینمود و آنچه که در نظر دیگران خطرناک بحساب می‌آمد در نظر او مانعی ناچیز قلمداد میگردید. احساس میکرد که تحت حفظ و حمایت الهی

قرار دارد و مثال زنده این بیان مبارک حضرت عبدالبهاء بود که میفرمایند: "اگر نفسی جهت ترویج کلمه‌الله با قلبی پاک و مملو از محبت‌الله و منقطع از ماسوی‌الله قیام نماید، ربّ الجنود با چنان نیروئی که قادر است تا اعماق وجود موجودات نفوذ نماید او را مدد میفرماید" (ترجمه)

با تلاوت ادعیه و ازدیاد معلومات امری ذوق و شوق تبلیغ در وجود ما تولید میگردد و ما را آمادۀ عمل و اقدام میکند ولی قدم گذاشتن در این راه جرأت و شهامت میخواهد که آنرا با توسل بدعا و مناجات بمنظور وصول باین هدف میتوان بدست آورد. اولین اقدام ما ممکن است کمی ناشیانه باشد ولی هرچه بیشتر دیگران را در این پیام شریک نمائیم ترس ما کمتر میشود تا زمانی که تبلیغ امری راحت و لذت بخش بشمار می‌آید و برای اینکه خود را مسرور و خوشحال نگاهداریم بانجام آن مبادرت میورزیم.

عللی که ما را از تبلیغ باز میدارد

بعضی از ما بهائیان با وجودی که دعا و مناجاتمان ترک نمیشود سعی میکنیم معلومات

امری خود را نیز افزایش دهیم اما در انجام امور تبلیغی مقاومت نشان می‌دهیم که ما را دچار یک کشمکش وجدانی مینماید. در حالی که نیروی روحانی فوق العاده ای در خود احساس میکنیم ولی از اینکه با دیگران در باره عقیده خود صحبتی نکنیم اکراه داریم زیرا در عمق ضمیر خود احساس میکنیم با این عمل در حقیقت شخص را به تغییر دین و عقیده دعوت کرده‌ایم. در ضمن میدانیم که امر به تبلیغ در آثار الهیه مکرراً تأکید شده است و از اینکه برای اجرای این امر قدمی بر نمیداریم خود را مسئول و گناهکار میدانیم از طرف دیگر بخاطر می‌آوریم اگر یک فرد متعصب مذهبی بما یورش بیاورد و سعی کند ما را به کیش خود دعوت نماید چه حالت انزجار و اکراهی بما دست میدهد. اغلب ما کلیسا و کنیسه را برای این رها کرده ایم که از امر بمعروف و نهی از منکر رهبران مذهبی انزجار داشتیم و در ظل امر بهائی وارد شدیم زیرا بهائیان هرگز عقاید خود را بما تحمیل نکردند بلکه ما را تشویق نمودند که خود شخصاً به تحرّی حقیقت بپردازیم. همه ما در اقدامات تبلیغی بیم داریم

مبادا این کار تجاوز به حقوق افراد تلقی گردد و مانع شود که هر شخصی بهرطریقی که میل دارد و در هر فرصتی که برایش مناسب است به جستجوی حق و حقیقت پردازد و در غیر این صورت ممکن است ما را متهم کنند که با فشار و اجبار می‌خواهیم مردم را از دین برگردانیم و همان اشتباهی را مرتکب شویم که اگر اشخاص دیگری در مورد ما انجام دهند ناراحت و آزرده میشویم. از طرف دیگر میدانیم حضرت بهاءالله چه نعمتی را بنوع انسان ارزانی فرمودند و میل داریم جمیع افراد بشر از این نعمت و داروی گوارا و شفابخش بهره و نصیب گیرند و آگاهی داریم که اگر این امر تحقق یابد وضع جهان دگرگون خواهد شد. حتی تفکر در باره امکان چنین تغییر و تحولی ما را بهیجان می‌آورد معذلتک هنوز در باره لزوم تبلیغ دچار شک و تردید هستیم و امیدواریم یک واقعه خارق العاده و یا عوامل ماوراء الطبیعه چشم مردم جهان را بگشاید و آنان را بسوی امر مبارک سوق دهد. این یکی از عللی است که اغلب ما شرکت در فعالیت‌های دسته جمعی را که جهت اعلان و معرفی امر مبارک برگزار میشود بر تبلیغ

انفرادی ترجیح می‌دهیم. بنظر ما گوشزد کردن تعالیم الهی بمردم از طریق مطبوعات یا تشکیل جلسات عمومی راحت تر و اطمینان بخش تر است تا با کسی مستقیماً در باره امر بهائی گفتگو کنیم و احياناً موجبات آزرده‌گی خاطر وی را فراهم سازیم.

در برخی جوامع بهائی یک نوع ترس دیگری نیز حکمفرما است که بهتر است بحث در باره آنرا مسکوت گذاریم زیرا مخالف روح امر و آثار مبارکه است. در واقع وجود چنین حالتی در یک جامعه بهائی نوعی تخلف صریح و آشکار از اصول و مبادی امریه است و هیچ فرد بهائی را یارای آن نیست که به وجود چنین ترس در خود اعتراف نماید. با تمام این احوال چنین ترسی وجود دارد و موجب خفقان بعضی جوامع امری میگردد. گرچه ممکن است یاران هرگز متوجه وجود چنین حالتی در جامعه خود نشوند زیرا بصورت ظاهر عیب و نقضی مشاهده نمیشود و افراد جامعه هر یک وظائف محوله خود را بخوبی انجام میدهند و در حقیقت همگی بقدری از وضع خود راضی و خوشنود هستند که در عمق ضمیر خود احساس میکنند

ورود نفس جدیدی بجامعه ممکن است نظم و ترتیبی را که فراهم آورده اند مختل سازد و در نزد خود دلیل می آورند که حفظ وحدت و یکپارچگی جامعه از همه چیز مهمتر است و عدم اقدامات خود را برای ازدیاد تعداد بهائیان بدینطریق توصیه مینمایند غافل از اینکه وضعیتی را که آنان آنرا بوحدت و یکپارچگی تعبیر میکنند چیزی جز یکنواختی و یک شکل بودن جامعه نیست و اصل وحدت در کثرت ابداً وجود ندارد. در چنین جامعه ای اگر تبلیغی هم انجام گیرد از صمیم قلب نیست و برای آنست که بتوانند در مقابل تقاضای فوری محفل مقدس ملی که گهگاه به جوامع محلی ابلاغ میگردد خود را راضی کنند و بدون شک کسانی که این نوع ترس بر وجودشان مستولی است از موهبت ایمان و عشق بحضرت بهاءالله برخوردار می باشند و بعضی از آنها در نظر خود در باره حفظ امرالله از نفوذ عناصر ناصالح آلوده به مفاسد اجتماعی که ممکن است به حیثیت و شهرت امرالله لطمه وارد سازند کاملاً صمیمی هستند.

غالباً این نوع ترس از تعصباتی ناشی میشود که قبل از ایمان

در ما وجود داشته و گرچه همه مابه اصل ترک تعصبات در امر مبارک آگاهی داریم و آنرا با متحرّیان حقیقت درمیان میگذاریم و حتی در باره آن داد سخن میدهیم ولی باور نداریم که نفس خود ما مشمول این نقیصه میباشد. هیکل مبارک حضرت ولی امرالله در کتاب ظهور عدل الهی (۲) باین موضوع اشاره نموده میفرمایند "بندرت کسی را میتوان یافت که وجودش کاملاً عاری از تعصب باشد. قدر مسلم آنست که در ظلّ تعالیم حضرت بهاءالله میتوان رشته این فساد را با موفقیت قطع کرد".

ترک تعصبات

سالمترین جامعه بهائی آنست که از نفوسی با سوابق گوناگون مذهبی و طبقات مختلف سنی، سطوح متمایز اقتصادی و اجتماعی و نژادهای متفاوت ترکیب یافته و بالاتفاق کوشش و مجاهدت نمایند که اعمال و رفتار خود را با موازین امری وفق دهند. بدیهی است در چنین جامعه ای متشکل از عناصر گوناگون تصادم آراء ناشی از اختلافات تربیتی و فرهنگی ممکن است مسائل غامضی ببار آورد ولی اگر برای حلّ این

مسائل و مشکلات از تعالیم مبارکه استفاده شود هر قدرهم که اینکار با زحمت و مشقت توأم باشد میتوانیم به خودمان و جهانیان که با بدبینی و تردید به اقدامات ما چشم دوخته اند عملاً نشان دهیم که طبیعت انسان قابل تغییر بوده و اصل وحدت درکثرت یک فرضیه غیر عملی نیست و امکان فراوان میرود که وحدت نوع بشر تحقق پذیر باشد. در اینصورت همین افراد بدبین و شکاک به تحرّی حقیقت پرداخته در جرگه مؤمنین وارد خواهند شد.

اگر یک جامعه بهائی وظایف خود را بنحو مطلوب انجام دهد خود نمونه کوچکی از اتحاد عالم انسانی بشمار میرود و هرگاه جامعه ای واجد چنین شرایطی گردد عالم بشریت یک قدم به مفهوم واقعی وحدت کره ارض نزدیکتر میشود.

برای یک فرد بهائی تنوع کمال مطلوب و غایت آرزوی اوست و آنرا با آغوش باز استقبال میکند چه که اطمینان دارد این کیفیت بالمآل به نفع جامعه است و از آن بهره مند خواهد شد. و آنانی که صمیمانه کوشش میکنند به رسوم و عادت و شیوه های تفکر سائرین به نظر احترام بنگرند عاقبت الامر

**اطلاعیه مجمع عرفان
پنجم تا هشتم اکبر ۲۰۰۲
مدرسه بهائی لوهلن**

جلسات مجمع عرفان بمنظور معرفی، بحث و مطالعه آثار مبارکه و اصول معتقدات بهائی از غروب جمعه پنجم تا ظهر دوشنبه هشتم اکتبر در مدرسه بهائی لوهلن برگزار می شود و بیشتر به مطالعات مربوط به آثار قلم اعلی که در اواخر دوره عکا نازل شده اختصاص دارد.

نظر به اهمیت موضوع «توحید حقیقی» در الهیات بهائی در این دوره جلسات مخصوصی برای مطالعه این موضوع با توجه به الواح مبارکه ترتیب داده میشود. از دوستانی که علاقه مند به مباحث مطالعات مربوط به آثار قلم اعلی هستند دعوت میشود که با شرکت در این برنامه بیش از پیش با مضامین و مفاهیم مندرج در آثار مزبور آشنا گردند. شرکت کنندگان مجموعه ای از نشریات مجمع عرفان را دریافت خواهند کرد.

برای ثبت نام و ذخیره جا مستقیماً به مدرسه بهائی لوهلن مراجعه فرمائید.

Louhelen Baha'i School

Tel: 810 653 5033 Fax: 810 653 7181

تعصبات خود را ترک خواهند کرد و عدم اعتماد و احساس انزجار را کنار گذاشته بجای اینکه در خفا بیکدیگر ناسزا گویند در مراسم و جشنهای همدیگر شرکت خواهند کرد. آیا این راهی نیست که جمال اقدس ابهی عالمیان را به متابعت از آن فرا خوانده است؟

وظیفه ما بعنوان یک فرد بهائی اینست که در تقویت حالت روحانی خویش کوشا باشیم و مادام العمر سعی کنیم وسیله ایجاد الفت و محبت بین نفوس گردیم که بعلت تمایزات شکل و قیافه و تفاوت از آداب و شیوه زندگی با سوء ظن بهم مینگرند. ملاحظه کنید چه نیروی فوق العاده ای در یک جامعه بهائی که از طبقات مختلف تشکیل یافته ایجاد خواهد شد مادامی که آن جامعه برای رهائی از چنگال تعصبات با کمال صمیمیت از مظهر امر الهی استمداد جویند. البته تحصیل چنین کیفیت بفوریت مقدور نیست. ایجاد محیطی خالی از تعصب چندان سهل و آسان نمیباشد. ما بهائیان پس از سالها موفق شده ایم شیوه تفکر خود را اصلاح نمائیم و بهمان اندازه وقت لازم داریم تا سراسر وجودمان را از آثار آن بکلی

مبری سازیم. برای یک فرد

بهائی این مسئله باید بصورت یک تعهد مشخص در آید و خالصاً لوجه الله سعی کند وجود خود را از لوث تعصبات پاک و منزّه سازد. در اینصورت تأییدات الهیه به صورت عجیب و غیر مترقبه ظاهر و نمایان خواهد شد.

یادداشتها:

۱_ Teaching the Baha'i Faith by

Nathan Rutstain

۲_ Mills College Oakland California

طنز

از هادی خرسندی

چند رباعی

یا شاعر واقعی نمیدانم کیست
با شعر و سرود خویش نتوانم زیست

هر چند که من شعر نمی دانم چیست
بی خانه و نان و آب نتوانم بود

درگیر خود و آتش انبار خودیم
مدّاح خود و شاعر دربار خودیم

ما عاشق شعر خویش و افکار خودیم
خوشنامی ما زسلف سرویسی ما است

ساعت بسرطاقچه تیک تیک تیک تیک
خودکار مرا بیار، بیک بیک بیک بیک

گنجشک بروی شاخه جیک جیک جیک جیک
من شاعرم و سکوت نتوانم کرد

که ذال و گهی "ز" و گهی ضاد شود
تا معنی از این میانه آزاد شود

که قافیه سین به همره صاد شود
گفتم قفس قافیه ها را بشکن

گوئی به سرم سبزه شده باغ هویج
گفتم بی چاره، آه، نیما یوشیج

از شعر نو فلان کسک گشتم گیج
شاعر نظر صائب من کرد سؤال

بی تو همه درد و رنج در شعر من است
چون چهلچله بلبل دور از چمن است

ای خاک دلاویز که نامت وطن است
دور از تو مرا هر آنچه شعر و سخن است

دکتر ماشاءالله مشرف زاده

گفتاری چند درباره عهدوميثاق

۱- تعريف عهد و ميثاق:

در اين مورد چه در نصوص مبارکه و چه در تألیفات دانشمندان امر توضیح و تشریح کافی بعمل آمده است و لکن بزبان ساده ميتوان گفت که عهد و ميثاق عبارت از یک قرارداد است که بين انسانها بطور خصوصی یا جمعی بسته ميشود. بطور کلی عهد و ميثاق از نظر دیانتی بر دو قسم است عهد و ميثاق بزرگ (اعظم) که شامل بشارات پیغمبر برای مظهر ظهور بعدی است مانند بشارات حضرت موسی^۱ برای ظهور حضرت مسیح و غیره و عهد و ميثاق کوچک (اصغر) که مربوط به جانشینان بلاواسطه پیغمبر است مانند آنچه که راجع به مقام حواریون و یا ائمه اسلام ذکر شده. بدیهی است که در این قرار دادها یک طرف حساب مردم هستند.

۲- خصائص عهدوميثاق دیانتی

در قراردادهای معمولی بین مردم (Contract) طرفین دارای حقوق مساوی هستند ولی وظائفشان بر

طبق مفاد قرارداد متفاوت است مثل قرارداد مالک و مستأجر. اول - در قراردادهای دیانتی که در حقیقت بین خدا و انسانها است بدیهی است که طرفین دارای حقوق مساوی نیستند و بهمین جهت آنها عهد یا ميثاق Covenant گویند. این قرارداد شبیه قرارداد ما بین محصل و معلم است. معلم تعهد می کند که مواد لازمه تحصیل و ترقی و تکامل را در اختیار محصل بگذارد و محصل نیز متعهد است که بدروس معلم و دستورات او توجه کامل مبذول کند و سرموئی از آن تجاوز ننماید و در غیر آنصورت به تنبیه و مجازات شدید تن دردهد.

دوم - از خصائص مهم قراردادهای دیانتی (عهد و ميثاق) لازمه وجود امتحان است و در حقیقت امتحان باعث ترقی و تعالی روحانی مؤمنین میباشد و بدون امتحان، صادق از کاذب ممتاز نگردد.. امتحان فقط مخصوص دیانت نیست بلکه یکی

از خصائص و شرایط پیشرفت و کمال در زندگی انسانهاست. در حقیقت ما شب و روز در معرض امتحان هستیم و هرچه کارسخت تر و دشوارتر و دقیق تر باشد امتحانش مشکلتر است. امتحان را ميتوان بمنزله مقاومت در مقابل ترقی و پیشرفت قلمداد نمود و هرچه سیر و سرعت پیشرفت بیشتر باشد میزان مقاومت و امتحان زیادتر است. در عوالم روحانی نیز هرچه احاطه و سرعت انبعاثات روحانی و مظهریت مظاهر الهی عظیم تر و مکمل تر باشد امتحان مؤمنین شدیدتر خواهد بود.

معلم در کلاس سعی میکند که مطالب درسی را در کمال وضوح به محصلین بیاموزد و به سؤالات آنان پاسخ گوید و هرکدام را مطابق استعداد و پشتکاری که دارند بنحو احسن از دانش و معلومات خود بهره مند سازد و لکن در موقع امتحان یک ورقه ای که شامل سؤالات است به آنها میدهد که در کمال سکوت

و توجّه آنچه را که میدانند در آن ورقه منعکس نمایند. محصلین هم میدانند که جلسه امتحان جای سؤال و جواب نیست و هرکدام باید مستقلاً از آنچه که در طول سال آموخته‌اند استفاده نمایند. همچنین است در مورد عهد و میثاق در ادیان. در دوره جمال‌مبارک، آنحضرت در کتاب مستطاب اقدس بطور تلویح در خصوص جانشین خود در دوجا اشاره فرمودند. در حقیقت کتاب‌عهدی بمنزله محک امتحان برای احبّا بود که آنرا میتوان ورقه امتحانی مؤمنین دانست.

در زمان حضرت عبدالبهاء نیز مسئله بهمین نحو بوده حضرتش در مدّت ۲۹ سال به تبیین و تشریح نصوص جمال‌مبارک پرداختند و ضمن هزاران هزار الواح نازله بسؤالات مؤمنان پاسخ دادند و لکن در مورد جانشین سکوت اختیار فرمودند. بطوریکه قبل از صعود مبارک جز تعداد انگشت شماری از خاصّان کسی نمیدانست که جانشین حضرتش کیست حتّی پس از گشودن و زیارت الواح وصایا قضیه برای خود حضرت شوقی ربّانی نیز بیسابقه و تعجّب‌آور و توأم با هیجان و شگفتی بود. در اینجا نیز الواح وصایای حضرت عبدالبهاء محک امتحانی یاران بود. حضرت ولیّ امرالله نیز در دوران

۳۶ ساله ولایت ضمن توقیعات مبارکه و جواب به سؤالات متعدّده زائرین عَلم امر را برافراشته و ندای امر را باقطار جهان رسانیدند و تمام سؤالات مؤمنین را بنحو احسن و اکمل پاسخ دادند و پایه نظم بدیع جهان آرای آلّهی را در قطب آفاق محکم و متین فرمودند و لکن باز آن حضرت نیز در مورد جانشینی سکوت اختیار فرموده و پس از صعود غیر مترقبه حضرتش ایادی امرالله وصیّت نامه‌ای نیافتند که خود محک امتحان یاران گردید. در اینجا نیز عدم وجود وصیّت نامه مبارک بمنزله برگه امتحان یاران بود. تشکیل و ایجاد بیت العدل اعظم الهی نیز اگرچه پایه‌اش بوسیله حضرت ولیّ عزیز امرالله پی‌ریزی شده بود و ایادی امرالله مقیم ارض اقدس فقط با پیروی از نصوص و هدایت حضرتش مقدمات انتخاب اعضاء معهد اعلی را فراهم نمودند معذّلك برای عده معدودی که دارای حبّ جاه و مقام بودند محکّ و امتحان بزرگی بود.

۳_ علل نقض عهد:

تمام کسانی که ناقض شده‌اند به عمق نصوص مبارکه پی نبرده‌اند ممکن است تمام کتب را خوانده

باشند ولی آن خلوص و افتادگی لازم را در فراگیری نکات مهمّه مندمج در نصوص نداشته‌اند و بنابراین گرفتار غرور و خودخواهی شده و همین باعث انحراف و افتادن آنان از قله جلال و بزرگی و هبوط در چاه مذلت و بیچارگی و نقض گردید.

این مسئله خودخواهی و غرور چه در جهان مادی و چه در جهان الهی مایه بدبختی و فلاکت است. حضرت عبدالبهاء روح ماسواه میفرمایند: (۱)

"هیچ آفتی در عالم وجود مثل خودپسندی نیست و آن اینست که انسان دیگران را نپسندد و خود را پسندد. خود پسندی عجب می‌آورد، تکبر می‌آورد، غفلت می‌آورد، هر بلائی که در عالم وجود حاصل میشود چون درست تحرّی بکنید از خودپسندی است. ما نباید خود را پسندیم بلکه سایرین را بهتر بدانیم حتّی نفوسیکه مؤمن نیستند زیرا حسن خاتمه مجهول است. چه بسیار نفوس که حال مؤمن نیستند و روزی بیاید که ایمان آورند و مصدر خدمات عالیه شوند و چه بسیار نفوسی که حال ایمان دارند ولی در آخر حیات غافل از حق گردند ... این از نفس اماره است که هرچیزی را بنظر انسان بد مینمایاند بغیر از نفس خود انسان و باینواسطه او را در چاه عمیق ظلماء که ته ندارد میاندازد ... خدا نکند که در خاطر یکی از ما

خودپسندی بیاید خدا نکند خدا نکند خدا نکند خدا نکند ...

صاحب امر منبع فیاض است که باران رحمت الهی را در این دور مبارک در متون یکصد جلد کتاب بجهان و جهانیان عرضه فرموده و بهار روحانی عالم امکان را با امر مبارک خود آغاز نمود گرچه باران به همه جا میبارد و لکن همه اشیاء بطور یکسان از آن بهره نمی‌برند. گیاهان و درختانی که در سطح پائین‌تر و عمیق‌تر قرار دارند بیشتر از باران بهره‌مند میشوند تا گیاهانیکه در قلّه کوه و سطوح بالاتر قرار گرفته‌اند. در مورد فیضان رحمت الهی نیز همینطور است. کسانی که خود را پست‌تر و کهنتر از دیگران بدانند و فارغ از حبّ نفس و خودپسندی باشند از باران رحمت الهی بیشتر نصیب می‌برند تا کسانی که گرفتار هوی و هوس، غرور و انانیت باشند.

۴_ فرق ناقضین و دشمنان امر:
علّت مخالفت و دشمنی اعداء نادانی و جهالت و بی‌خبری آنان از حقایق امر مبارک است و چه بسا دیده شده که پس از مطالعه و بررسی و آگاهی ایمان آورده‌اند حتّیٰ کسانی که حکم قتل شهدا را صادر کرده‌اند بخیال خودشان صواب می‌کرده‌اند و اگر حقیقت را

میدانستند به قتل نفوس بیگناه مبادرت نمی‌ورزیدند. سیّات آنان مبتنی بر نادانی است و لکن ناقضین دانسته با امر مخالفت کرده‌اند و علّت اصلی آن حبّ جاه و مقام و غرور بوده است. اعدای امر بمنزله بیمارانی هستند که بیماریشان قابل علاج است و لکن ناقضین گرفتار بیماری غیر قابل علاج و مسری هستند و برای حفظ سایر مردم بایستی از معاشرت و مصاحبت با آنان احتراز نمود زیرا بیماری نقض شدیداً مسری است. روی این اصل است که فرموده‌اند: (۲)

"بر جمیع احباء الله لازم که از هر نفسی که رائج بغضا از جمال عزّ ابهی ادراک نمایند از او احتراز جویند اگر چه بکلّ آیات ناطق شود و بکلّ کتب تمسّک جویند ... پس در کمال حفظ خود را حفظ نمایند که مبدا بدام تزویر و حیل گرفتار آیند"

حضرت عبدالبهاء نیز فرموده‌اند: "از اساس اعظم امر الله اجتناب و ابتعاد از ناقضین است" جمال مبارک در جمیع الواح و رسائل احبّای ثابت را از مجالست و معاشرت ناقضان عهد باب منع فرمود که نفسی نزدیکی با آنان نکند زیرا نَفْسشان مانند سمّ ثعبان میماند فوراً هلاک می‌کند ... نَفْسشان مانند سرمای زمهریر است"

۵_ عهد و میثاق حضرت ربّ اعلیٰ:

ورقه امتحانی اهل بیان شامل دو نکته انحرافی بود که کسانی که گرفتار آن دو نکته گشتند از صراط مستقیم منحرف و از ایمان به جمال مبارک (من یراه الله) محروم شده و به چاه مذلت نقض افتادند.

اول اینکه حضرت نقطه اولی بجهت حفظ جمال مبارک که در معرض خطر حتمی بودند اسم یحییٰ ازل را بعنوان حافظ و نگاهدارنده بیان بر سر زبانها انداختند تا انظار اعداء از اقدام به ارتکاب قتل و شهادت جمال مبارک منحرف گردد. در توقیعی که بدین منظور از حضرت باب نازل شده چنین فرموده‌اند

"ان یا اسم الوحید (مقصود یحییٰ ازل) فاحفظ ما نزل فی البیان و امر به فانک لمصراط حق عظیم" (مهر مبارک انا حجة الله و نوره) (۳)

و ملاحظه می‌فرمائید که در این بیان مبارک نه مسئله جانشینی مطرح است و نه سمت من یراه الله.

پس از مرگ محمد شاه و دگرگونی اوضاع مملکت جمال مبارک بعّت شهرت و معروفیت بعنوان قائد بابیان در خطر عظیم بودند ولذا حضرت باب ازل را که جوان ۱۹ ساله‌ای بوده و در ظلّ حمایت و هدایت

جمالبارک تربیت شده بوده و آثار آن حضرت را با شیوه‌ای شبیه خط حضرت اعلی مینوشته باین سمت منصوب فرمودند تا اذهان عامه از جمالبارک بسوی او منحرف شود.

ای کاش یحیی^۱ ازل نیز از این موقعیت سوء استفاده نمیکرد و گرفتار حبّ جاه و حبّ نفس امّاره نمیشد مانند دیگر برادرش جناب کلیم در ظلّ تعلیم و هدایت جمالبارک که ۱۳ سال بزرگتر از او بودند میماند. افسوس که غلبه نفس امّاره او و تحت تأثیر گرفتن معلّم و مشوّق منحرف او سیّد محمّد اصفهانی باعث فساد بیماری نقض گردیده و عده دیگری را نیز گرفتار این مرض کشنده گردانید. ازل شخصی بود ترسو، دمدمی مزاج، کوتاه نظر، خودخواه، زودباور و درعین حال بسیار قسی القلب. جناب دیان و میرزا علی اکبر از اقوام خودش را بوسیله طرفدارانش بشهادت رسانید، جمالبارک را مسموم نمود، سلمانی مبارک را تشویق به کشتن حضرتش کرد، نامه‌های فریب دهنده به بابیان و شکایت نامه‌های بی سبب و بیجا به دولتیان نوشت. شخصی بود بتمام معنی^۱ بیسواد، نامه‌ها و نوشته‌های او مملو از اشتقاقات نامأنوس و جملات عجیب و

غریب و بعیدالذهن و بدون مطلب و فی الحقیقه بی سر و ته (نویسنده چندین کتاب او را خوانده و در اختیار دارد و این انتسابات مبتنی بر تجربه شخصی است ولی در حقیقت قوی است که جملگی برآیند).

او در تمام عمرش یکنفر را هم تبلیغ نکرد و بالاخره در ۱۹۱۲ در قبرس وفات نمود.

مقایسه این شخص با جمالبارک همانند مقایسه خاک با ربّ الافلاک و یا مقایسه تراب با رب الارباب است.

نکته انحرافی دیگری که در ورقه امتحانی بابیان منظور شده مسئله مستغاث است که مطابق حروف ابجد ۲۰۰۱ می باشد و بابی ها و ازلی ها استدلال می کنند که دور بیان باید ۲۰۰۱ سال باشد و حال آنکه صرفنظر از اینکه در نقاط متعدّد از بیان بوضوح و یا به اشاره بشارت به قرب ظهور من یظهره الله فرموده اند و حتّی ذکر کرده اند که من یظهره الله ممکن است در میان شما باشد. عین بیان مبارک در باب دهم از واحد هفتم بیان چنین است:

"وهیج اسمی اعلی عددأ از اسم مستغاث نیست در رتبه اسماء و بر عدد اللهم که اعداد طرح کنی واحداً بعد واحد عدد اسم احد ناقص میشود و

اگر با الف و لام حساب کنی اسم مستغاث را عدد اسم حیّ زائد می آید و در يوم قیامت مظهر آن ظاهر شده که مدلّ بوده علی الله .. زیرا که از مبده ظهور تا ظهور آخر خدا دانا است که چقدر شود و لکن زیاده از عدد مستغاث اگر خدا خواهد نخواهد شد... زیرا که شجره حقیقت در هرحال ناظر است بخلق خود هر وقت که بیند استعداد ظهور را درمیرایای افنده مسجّین میشناساند خود را بکلّ باذن الله عزّوجلّ زیرا که از برای او حرکتی و سکونی نبوده و نیست الا بالله عزّوجلّ"

در این مقاله منظور اثبات حقانیت جمالبارک بر طبق کتاب مستطاب بیان نیست بلکه منظور فقط ذکر نکته انحرافی و انداختن سنگلاخ در مسیر تحقیق است که بامر خدا برای امتحان و تشخیص صادق از کاذب نهاده میشود. علل افتادن در این سنگلاخ نیز چیزی جز غرور و تکبر و خودستائی نبوده و نخواهد بود که متأسفانه یحیی ازل گرفتار آن بود. (۴)

۶- عهد و میثاق جمال اقدس ابهی:

حضرت بهاءالله در تمام چهل سال مظهریت صوری و ظاهری خویش قریب یکصد کتاب نازل فرمودند و به سؤالات مختلفه مؤمنین پاسخ دادند و لکن نظر به حکمت

الهی و برای امتحان بندگان راجع به جانشین خویش بطور وضوح لوح و یا بیانی صادر نفرمودند و درحقیقت این موضوع مهم و حیاتی بر طبق سنت الهی را ساکت و صامت نگاهداشتند. اگر چه عده‌ای از احباء به شخصیت و مقام حضرت عبدالبهاء پی برده بودند و میدانستند که بعد از صعود مبارک اداره امرالله در کف با کفایت ایشان است و لکن بطور رسمی اظهاری نشده بود فقط در دو جای کتاب مستطاب اقدس اشاره به مسئله جانشینی شده بود که تاریخ نزول آن ۱۹ سال قبل از صعود بوده و در اینجا از ذکر آن دو آیه شریفه صرفنظر میشود. تا اینکه ۹ روز بعد از صعود کتاب عهدی در حضور عده‌ای از احباء مفتوح و معلوم میشود که حضرت عباس افندی عبدالبهاء مبین آیات الله و جانشین حضرت خواهند بود. در حقیقت کتاب عهدی بمنزله ورقه امتحانی احباء بوده تا با زیارت آن و استفاده از نیروی ایمان و ایقان خود در کمال خضوع و خشوع و بدون ذره‌ای شک و تردید و کوچکترین اثری از غرور و حب نفس طوق بندگی حضرت عبدالبهاء را زینت سر و گردن خود نمایند. خوشبختانه احباء آنرا پذیرفته و در زمره ثابتین بر

میثاق درآمدند. معذک باز هم عده معدودی گرفتار نفس اماره گردیده و با نقض پیمان، میثاق خود را به فلاکت انداختند. سرحلقه این گروه میرزامحمدعلی نابرداری حضرت عبدالبهاء که متولد شده در بغداد و ۹ سال از حضرت عبدالبهاء کوچکتر بود میباشد علت بدبختی و انحراف این شخص و اطرافیانش نیز حب جاه و غرور و عدم خلوص نیت و صفای باطن و وارستگی از نفس و هوی بوده است. ایکاش محمد علی اطاعت و تمکین از برادر ارشد خود مرکز میثاق می نمود و باعث آنهمه اختلاف و انشقاق در امر مبارک نمیشد و در عوض مخالفت و عداوت برادر خود را یاری و یآوری میکرد و از آن باران رحمت الهی حصه و بهره‌ای میبرد اما افسوس که پس از زیارت ورقه امتحانی (کتاب عهدی) خود را مردود و منفور گردانید و همان موقعیت را پیدا کرد که یحیی ازل در دور ابهی داشت. نقض و مخالفت میرزامحمد علی بلافاصله پس از زیارت لوح مبارک عهدی شروع شد و لکن حضرت عبدالبهاء تا مدت چهارسال حرکات او را تحمل فرمودند تا اینکه بناچار فصل بین دو برادر اعلام گردید. اهم

مخالفتها و دشمنی‌های او و همراهانش اول دزدیدن دو صندوق (جانتیه) نصوص مبارک و سپس دست بردن و تغییر نصوص بنفع خود. مخصوصاً دست بردن در کتاب مبین بود دوم تکذیب مظهریت و مقام حضرت بهاءالله و اینکه حضرتش عالمی روحانی بنام شیخ کبیر بوده است نه مظهر ظهور کلی الهی. سوم ادعای شریک بودن در نزول وحی با پدر بزرگوار خود. چهارم همدست نمودن تمام عائله مبارکه با خود بطوریکه فقط حضرت ورقه علیا و میرزا محمدقلی عموی اصغر مبارک ثابت ماندند و بس. پنجم شکایت‌های متعدد به مقامات کشوری و ادعای فقر و بی‌پولی در حالیکه مرقه‌ترین زندگی مادی و تفریحی از قبیل اسب سواری و شکار برای او و دو برادر همدستش ضیاءالله و بدیع‌الله فراهم بود. ششم انتشار اعلانهای دروغ و کذب و ارسال برای احبای ایران و هندوستان مبنی بر اینکه حضرت عبدالبهاء حقوق او و برادرانش را غصب نموده و آنها را از همه مواهب حتی هدایای ارسالی محروم نموده است. هفتم گول زدن و همدست نمودن

میرزا آقا جان خادم الله با خود و وادار نمودن او به انتشارات دروغین و انتسابات ناروا به مرکز میثاق.

هشتم همکاری با ابراهیم خیرالله و دکتر فرید در خطّه امریک و اقدام به انتشار نقض بین مؤمنین آمریکا و همچنین همکاری با ناقضین ایرانی از قبیل جمال بروجرودی و جلیل خوئی و غیره برای مشوب نمودن ذهن مؤمنین ایرانی و پاشیدن تخم نقض بین آنان.

نهم اعلانهای دروغین و شکایت‌های گزاف به حکومت و دولتیان مبنی بر اینکه حضرت عبدالبهاء مالک یک چهارم زمین های عکا شده و مشغول قلعه بندی و استحکامات است که علیه دولت شورش نماید (مقصود ساختمان مقام اعلی در کوه کرمیل بوده) که منجر به اعزام هیئت تفتیشیه و ایجاد خطر حتمی جانی برای حضرتش گردید. بالاخره غصن اکبر در نتیجه غرور و خودستائی و عدم وارستگی تبدیل به ناقض اکبر شده و خود و برادران و همکارانش را گرفتار و باسفل السّافلین راجع شد.

یکی از سؤالاتی که گاهی پیش میآید اینست که چرا جمال‌المبارک فرموده‌اند "قد قدرالله مقام الغصن الاکبر بعد مقامه آنّه هو

الآمر الحکیم قد اصطفینا الاکبر بعد الاعظم امراً من لدن علیم خیر" (۵) در حالیکه حضرتش بعلم الهی از حالات درونی و حرکات میرزامحمد علی آگاه بودند چرا مقام او را بعد از حضرت عبدالبهاء قرار دادند؟

در جواب چنین میتوان گفت که عدل الهی اینچنین ایجاب مینمود که قبل از تقصیر و اظهار نقض حقّی از او گرفته نشود. فی المثل معلّم و آموزگار شاگردانی در کلاس خود دارد که میدانند آنها در امتحان موفّق نخواهند شد معذلک این دانستن و آگاهی موجب گرفتن حق آنان از شرکت در امتحان نخواهد شد بلکه به همه شاگردان بالسّویه ورقه امتحانی را داده و منتظر میماند که هر کدام آنچه را در چنته دارند نشان دهند آنوقت بهر کدام نمره ایکه حقّشان است میدهد و نفوسی که موفّق نشدند گرفتار بازیگوشی‌های سالیانه و نادانی خود میشوند. در اینجا نیز عدل الهی ایجاب میکرد که تنبیه محمد علی بعد از اعلام مخالفت و نقض او انجام شود.

سؤال دیگر آنست که چرا امریه جمال‌المبارک مبنی بر جانشینی غصن اکبر بعد از غصن اعظم جامعه عمل ننوشتید. در جواب میتوان گفت عهد و میثاق بین

خدا و بنده در مثل مانند قراردادی است که بین طرفین منعقد و امضاء میشود هرگاه یکطرف از شرایط قرارداد سرباز زد قرارداد بالطبع فسخ میشود غصن اکبر فسخ قرار داد خود را با جمال‌المبارک کرد و نسبت به مرکز میثاق نه فقط متابعت و اطاعت نکرد بلکه در نهایت قساوت دشمنی و عداوت نمود و بناچار عدل الهی وسیله فسخ قرارداد و عدم جانشینی او گردید.

۷- عهد و میثاق حضرت عبدالبهاء:

پس از صعود حضرت عبدالبهاء نیز عموم احباء بوسیله الواح مبارکه وصایا دچار امتحان الهی گشتند و لکن خوشبختانه اکثریت قاطع یاران آن امتحان را بخوبی گذرانده و ثابت بر عهد و میثاق و وفادار نسبت به حضرت شوقی افندی ربّانی ولیّ عزیز امرالله ماندند و لکن عدّه معدودی از یاران بعّلت غرور و نافرمانی و سرپیچی گرفتار طرد روحانی و بیماری نقض گردیدند.

کسانیکه باعث نقض و مخالفت شدند را میتوان بدو دسته تقسیم نمود دسته اول: میرزامحمد علی و طرفدارانش بودند که ادّعای جانشینی حضرت عبدالبهاء را داشتند و الواح وصایا را قبول نداشته و میرزامحمد علی را من

اصطفی الله نامیدند . دسته دوم: کسانی بودند که جوانی و بی تجربگی حضرت شوقی ربّانی را بهانه نموده و از راه نصیحت میخواستند حضرتش را وادار به تشکیل بیت العدل نمایند که خودشان مقام و رتبه‌ای پیدا کرده و بتوانند بدان وسیله نفس امّاره خود را سیراب نمایند.

انتصاب حضرت شوقی ربّانی برای خود ایشان نیز تعجب آور و تکان دهنده بود. پس از مراجعت از انگلستان به ارض اقدس مخالفین آنچنان عرصه را بر آن وجود مبارک تنگ کرده بودند که با در نظر گرفتن حادثه صعود ناگهانی مولا و محبوبشان حضرت عبدالبهاء تاب مقاومت نیاورده و موقتاً اداره امور را به حضرت ورقه مبارکه علیا سپرده و برای استراحت جسمی و روحی به سویس تشریف بردند.

میرزا محمد علی ادّعی تصدّی و تولیت روضه مبارکه را نموده و با کمک اعوانش کلید را از خادم با عنف و زور گرفت و مدّت ها طول کشید تا پس از دخالت وکیل و محاکمه در مراجع قانونی کلید روضه مبارکه عودت داده شد.

با وجود همه عداوتها و دشمنیها حضرتش در کمال استقامت و فداکاری تمام موانع را از سر راه

برداشته و در مدّت ۳۶ سال ولایت خویش پایه نظم بدیع را محکم و استوار فرموده و رشد کامل و سریع جامعه بین المللی بهائی را با طرح نقشه‌ها و صدور توقیعات و ترجمه نصوص هدایت فرمودند. در ارض اقدس نیز مقام اعلی را باحسن و اکمل وجه بنا نهاده و طرح ریزی ابنیه حول مقام و همچنین روضه مبارکه را انجام داده و بطور حیرت آوری پایه‌های تشکیل بیت العدل اعظم الهی را در کمال اتقان و انسجام بنا نهادند. خوشا بحال مؤمنین و ثابتین و مخصوصاً مهاجرین که با اقدامات و خدمات خود خاطر خطیر حضرتش را مسرور نمودند و وای بر کسانی که در امتحان الهی گرفتار روسیاهی و ادبار گشته و در حال خمودت بدیار فنا واصل شدند.

۸_ عهد و میثاق و ایادی امرالله بسمت خُراس امر:

صعود ناگهانی حضرت شوقی ربّانی در لندن برای جامعه بهائی واقعه‌ای دهشتناک و وحشت آور بود مخصوصاً اینکه بعد از تجسّس و تفحص معلوم شد که آنحضرت وصیت نامه‌ای مرقوم نفرموده‌اند. در این واقعه مسئله عدم وصیت نامه بمنزله ورقه

امتحانی احباء بود و خوشبختانه باز هم قاطبه یاران روسفید شدند و از امتحان موفق بیرون آمدند معذّک این بار هم عده‌ای نتوانستند از غرور و حبّ جاه گذشته و با خلوص نیت و صفا حقایق وقایعی را بررسی و رفع مشکل نمایند.

خوشبختانه ایادی امرالله بلافاصله در ارض اقدس مجتمع و از بین خود ۹ نفر را برای اداره امر انتخاب و بعنوان هیئت ایادی مقیم ارض اقدس در اجرای طرح‌هایی که حضرت ولی امرالله قبلاً ریخته بودند مخصوصاً در بثمر رساندن و ادامه نقشه ۱۰ ساله جهاد کبیر اکبر مشغول به کار و فعالیت گردیدند.

جالب اینجاست که قبلاً چنین وضعیتی یعنی افتادن اداره امر بدست ایادی توسط شارع مقدّس در کتاب مستطاب اقدس پیش بینی شده بود چنانکه فرمودند: (۶) قد رجعت الاوقاف المختصة للخیرات الی الله مظهر الایات لیس لاحد ان يتصرف فيها الا بعد اذن مطلع الوحي و من بعده يرجع الحكم الی الاغصان و من بعدهم الی بیت العدل ان تحقق امره فی البلاد و لیصرفوها فی البقاع المرتفعة فی هذا الامر و فیما اُمرُوا به من لدن مقتدر قدير و الا ترجع الی اهل البهاء

الَّذِينَ لَا تَكَلِّمُونَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِهِ وَ لَا تَحْكُمُونَ إِلَّا بِمَا حَكَّمَ اللَّهُ فِي هَذَا اللُّوحِ أُولَئِكَ أَوْلِيَاءُ النَّصْرِ بَيْنَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ". (مضمون بیان مبارک بفارسی چنین است: اوقاف مخصوص خیرات به خداوند ظاهر کننده آیات راجع هیچکس نباید در آن تصرف نماید مگر بعد از اجازه مطلع وحی (حضرت بهاءالله) و بعد از او حکم به اغصان (حضرت عبدالبهاء و حضرت شوقی افندی) راجع میشود و بعد از آنها به بیت العدل اگر تشکیل شده باشد تا اینکه آنها در بقعه‌هاییکه در این امر مرتفع میشود و همچنین در آنچه که از خداوند مقتدر قدیر بآن امر شده‌اند مصرف کنند. و الا (اگر هنوز بیت العدل تشکیل نشده) راجع میشود به اهل بهاء آنکسانیکه مگر بعد از اذن او تکلم نمیکنند و مگر بآنچه خداوند در این لوح امر فرمودند حکم نمی‌نمایند. آنانند اولیاء نصرت و یاری بین آسمانها و زمینها).

با در نظر گرفتن شرایطی که در سایر نصوص برای ایادی ذکر شده میتوان چنین فهمید که مقصود از کسانیکه جز بامر خدا حکم و تکلم نمی‌کنند ایادی امرالله هستند و در اینجا شارع مقدس پیش بینی فرموده که در فاصله

بین اغصان و بیت العدل بمدت زمانی اداره امر در اختیار ایادی خواهد بود. و این مسئله که باید ایادی امرالله ۹ نفر را از بین خود انتخاب کنند بر طبق نصّ الواح وصایا است. نکته دیگر آنست که حکمت اینکه بر طبق الواح وصایا ایادی باید ولی امر بعدی را تصویب کنند معلوم شد زیرامیسن ریمی ادعای جانشینی حضرت ولیّ امرالله را کرد ولی مورد تصویب ایادی واقع نشد. حضرت ولیّ امرالله ۵ ماه قبل از صعود در توقیعی بطور خاصّ مسئله حفظ و حفاظت جامعه امر را به ایادی امر سپردند و درست یکماه قبل از صعود مبارک آنانرا حُرّاس مرحله جنینی نظم جهانی بهائی نامیدند که خود دال بر وظیفه سنگین آنان بعد از صعود است (حُرّاس و حُفَاط The Chief Stewards The Custodians با در نظر گرفتن این حقیقت که جمال مبارک در کلمات مکنونه فرموده‌اند: "من اراد ان یأنس مع الله فلیأنس مع احبائه و من اراد ان یسمع کلام الله فلیسمع کلمات اصفیائه" (۷) یعنی هر که میخواهد با خدا مأنوس گردد باید که با احبای او مأنوس شود و هر که میخواهد کلام خدا را بشنود پس باید کلمات اصفیای خدا را بشنود.

میتوان چنین استنباط کرد که در مدت ۶ سالی که هیئت ایادی مقیم ارض اقدس زمام امور امر را بعهدہ داشتند تصمیمات و کلامشان خدائی بوده زیرا در آنزمان اصفیاء و اولیائی خالصتر و پاکتر از آن وجودات مقدسه نداشتیم.

۹- عهد و میثاق حضرت شوقی ربّانی

همانطوریکه قبلاً ذکر شد صعود حضرت ولیّ امرالله ناگهانی و غیر مترقبه و باعث نگرانی و وحشت احباء گردید و مخصوصاً هنگامیکه معلوم شد آنحضرت وصیت نکرده‌اند مسئله نداشتن وصیت نامه بمنزله ورقه امتحانی یاران و باعث غور و تفکر آنان در باره کیفیت موضوع و آتیه امر شد. امر وصیت نامه منصوص جمال اقدس ابهی در کتاب اقدس بود و حضرت ولیّ امرالله که در تمام عمر سرموئی از اجرای احکام و اوامر الهی فروگذار نکرده‌اند و در جمیع احیان جامعه امر را به عمل به تعالیم الهی هدایت و دلالت فرموده‌اند و این امر مهم را به شدت و حدت مجری داشتند بطوریکه حتی در نگهداشتن تعطیلات امری در مدارس بهائی ایران که منجر به بسته شدن آن مؤسسات مهم و با

ارزش گردید ذره‌ای تجاوز و انحراف از اجرای امر جمال اقدس ابهی را جائز ندانستند چطور شد که خودشان وصیت نفرمودند مستلزم دقت و بررسی دقیق و پیدا کردن راه حلّ توسط احباء مخصوصاً ایادی عزیز امرالله گردید. با کمی دقت میتوان چنین نتیجه گرفت که حضرتش که شب و روز خود را وقف اجرای مواد الواح وصایا فرموده بود برطبق همان الواح وصایا مأمور بر عدم نوشتن وصیت نامه گردیده است، بدلائل زیر:

اول اینکه: ایشان مبین بودند نه شارع و در الواح وصایا و سایر نصوص ذکر نشده که اگر ولی امر فرزندی نداشته باشد چه باید کرد. ذکر شده که اگر فرزند ذکور آنحضرت اعمال و رفتارش مخالف الولد سراییه بود غصن دیگری را انتخاب فرماید و لکن غصن دیگر نیز که واجد شرایط انتصاب باشد موجود نبود. تمام اغصان متأسفانه از امر مبارک منحرف و گرفتار بیماری نقض شده بودند. دوم اینکه: طبق دستور وصیت نامه هر فرد بهائی بایستی مسئله تقسیم اموال خود را روشن کند که آنحضرت از خود اموالی نداشتند که در مورد تقسیم آن دستور صادر فرمایند.

سوم اینکه: اساس وصیت نامه را

که عبارت از اقرار به وحدانیت الهی و مظهریت جمال اقدس ابهی و مقام سراللهی حضرت عبدالبهاء است حضرتش در متون توقیعات مبارکه مخصوصاً کتاب دور بهائی مفصلاً تشریح فرموده اند و دیگر لازم نبود که در نسخه‌ای جداگانه تبیین فرمایند. چهارم و مهم‌تر از همه آنست که حضرتش با نوشتن وصیت نامه جلسه امتحانی عظیمی را برای احباب تشکیل دادند که هر کدام از یاران بسهم خود وقایع را بررسی و ایمان واقعی خود را تحت محک امتحان و آزمایش قرار دهند تا مؤمنین حقیقی و ثابت قدم از نفوس مذبذب و دو دل و احتمالاً خودخواه و مغرور تشخیص داده شوند.

در این مرحله از سیر تکوین امرالهی ادعای میسن ریمی که مبتنی بر غرور و عدم ایمان واقعی و خودخواهی بود بطلانش بقدری واضح است که توضیح آنرا غیر لازم میدانند.

۱۰- عهد و میثاق و هیئت بیت العدل اعظم الهی:

بیت العدل اعظم الهی در ۱۹۶۳ میلادی درست یکصد سال پس از اظهار امر علنی جمال مبارک در بغداد بهمت حضرات ایادی امرالله و با انتخاب اعضاء محافل ملیه

موجود تشکیل گردید. از جمله شاهکارهای هیئت ایادی مقیم ارض اقدس بغیر از اعلان طرد روحانی میسن ریمی و اطرافیانش آن بود که بقدر سر موئی از دستورات و طرح‌های حضرت ولی امرالله پا فراتر نگذاشته و عکم امر را صحیح و سالم و دست نخورده تحویل بیت العدل اعظم دادند.

از ۱۹۶۳ به بعد جامعه امر تحت حفظ و صیانت و هدایت مؤسسه قوی بنیانی قرار گرفت که هم ملهم بالهامات غیبی و دارنده عصمت موهوبی از جمال مبارک است و هم شارع آنچه در نصوص نیست و ناسخ آنچه که خود تشریح فرموده میباشند. آن هیئت مجلّه دو اعلان مهم به جامعه فرمودند که سدّ همه نوع نگرانی و دو دلی و اضطراب را نمود یکی اینکه ولی امر ثانی وجود نخواهد داشت و دیگر اینکه دیگر انتخاب ایادی امر میسر نخواهد بود بنابراین محل و مقرّ مؤسس ولایت امر در ارض اقدس تبدیل به مرکز مطالعه نصوص و الواح شد و محلّ مؤسسه ایادی نیز تبدیل به مرکز تبلیغ بین المللی گردید.

همانطوریکه حضرت ولی امرالله در مدّت ۳۶ سال ولایت جامعه را با الهام الهی و حسن درایت

بدون وجود بیت العدل اداره فرمودند بهمان طریق نیز بیت العدل اعظم با الهام الهی تا اتمام دور بهائی علم امر را برافراشته خواهند داشت.

بخاطر بعضی ها چنین خطور نمود که معصومیت بیت العدل اعظم مربوط به حضور ولی امرالله بعنوان رئیس در آن مؤسسه است و حال آنکه طبق نصوص متعدده معصومیت بیت العدل مستقیماً بوسیله الهام و امداد از جمال اقدس ابهی است و ارتباطی به حضور و یا عدم حضور ولی امرالله ندارد زیرا در الواح وصایا فرموده اند که اگر ولی امرالله بعلی نتوانستند در جلسات شرکت نمایند نفس دیگری را بفرستند که میدانیم آن نفس دیگر ملهم نخواهد بود.

مسئله رئیس بودن ولی امر در بیت العدل اعظم موجب این تصمیم معهد اعلی گردید که بیت العدل رئیس ندارد و همه اعضا در صقع واحد هستند. درمورد اینکه ولی امر میتواند هر کدام از اعضا بیت العدل را که دچار خطا و اشتباه غیر قابل بخششی شدند از عضویت معاف بدارد این وظیفه از اختیارات خود بیت العدل اعظم خواهد بود.

درمورد ختم مقام ولایت امر به حضرت ولی عزیز امرالله با دقت

در آیه کتاب مستطاب اقدس میتوان دریافت که این موضوع پیش بینی شده است چنانچه فرموده اند "ومن بعده الی الاغصان" یعنی بعد از مظهر امر این حکم راجع میشود به اغصان (حضرت عبدالبهاء و حضرت شوقی ربّانی) استنباط دیگرش این است که حکم در صورتی به اغصان راجع میشود که جمالبارک حیات عنصری نداشته باشند و بعد میفرماید "ومن بعدهم الی بیت العدل" یعنی اجرای حکم موقعی به بیت العدل راجع میشود که اغصان (حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله) حیات عنصری نداشته باشند.

جان کلام آنست که مبدا مبدا هر کدام از ما که بسهم خود از بحر بیکران علم الهی قطره ای برچیده و در خدمت امر حرکت مذبوحانه ای میکنیم خدای نکرده گمان کنیم که چیزی هستیم آنوقت است که گرفتار امتحان الهی خواهیم شد خوب است بیان حضرت عبدالبهاء را همواره بخاطر داشته باشیم که فرموده "استخوان عبدالبهاء از خوف امتحانات جمال ابهی میگدازد"

فهرست منابع

- ۱- مانده آسمانی جلد ۵
- ۲- پیام بهائی شماره ۲۲۹

- ۳- قسمتی از الواح خط نقطه اولی و سید حسین کاتب منتشره بوسیله ازلیها
- ۴- برای اطلاع بیشتر متمنی است به کتاب فصل الخطاب صفحه ۳۲۱ به بعد و محاضرات جلد ۲ صفحه ۹۸۲ و همچنین کتاب محبوب عالم صفحه ۹۷ به بعد و کتاب استدلال (نوشته حقیر) صفحه ۲۹ ضمیمه به بعد مراجعه فرمایند.
- ۵- لوح عهدی کتاب ایام تسعه صفحه ۳۵۸
- ۶- مانده آسمانی جلد ۵ صفحه ۱۳۵



مطالعه‌ای در باره سال اول اظهار امر حضرت اعلی

ماه مهر گلستانه

سرگذشت دوعاشق حضرت باب، شروع تبلیغ در کرمان و بیداری ایرانیان
قسمتی از کتاب منتشر نشده نگارنده به نام "ستارگان کویر"

محمد جعفرته باغ لله‌ای و سید
جواد شیرازی امام جمعه کرمان
بودند.

ملاً محمد صادق مقدس: زاده
خراسان و فرزند میرزا اسماعیل بود.
تحصیلات علمیه خود را نزد آقا سید
محمد قصیر به انجام رساند و سپس
عازم عراق عرب گردید. در کربلا از
محضر حاجی سید کاظم رشتی
استفاده نمود و با علماء و اعظام
شیخیه معاشرت داشت. حاجی
میرسید علی خال حضرت باب بنا
برمیل خود و به موجب اصرار والده
حضرت اعلیٰ و تقاضای دیگر
بستگان برای مراجعت حضرت باب
وارد کربلا شد، با جناب مقدس
ملاقاتی نمود در باره حضرت باب با
او سخن گفت و بشیراز برگشت. پس
از وفات سید کاظم رشتی ملاً محمد
صادق به ایران مراجعت کرد و به
مشهد ورود نمود. او به انتظار
طلوع موعودی بود که از سید رشتی
مژده آنرا شنیده بود، به اصفهان
رفت و به امامت جماعت و تدریس

قرار داد. بسیاری از مردم چون
سنگ‌های بی‌جان شاهد آنهمه
جانبازی و فداکاری بودند و
بابی‌اعتنائی هر دم ناظر شهادت
انسانی دیگر می‌شدند. ملایان و
حکومت‌گران از هیچ ظلمی در باره
این درخت‌های تازه رسته کوتاهی
نمی‌کردند. غافل از اینکه دست
مکرمت الهی این باغ را آبیاری
خواهد کرد و حرف حق در قلبهای
پاک تأثیر خواهد نمود. آنچه که
اکنون می‌خوانید. سرگذشت زندگی و
فداکاری دو گوهر تابناک سال اول
اظهار امر حضرت اعلیٰ است که از
جان گذشتند و برای ابلاغ خبر ظهور
راهی قسمت جنوب شرقی ایران
یعنی، شهر کرمان گشتند.

دو نفر مأمور به تبلیغ در کرمان،
جناب ملاً محمد صادق مقدس و
جناب قنّوس بودند و چهار نفر نیز که
مورد مرحمت حضرت باب قرار
گرفتند و توقیعات مبارک برایشان
صادر شد، حاج محمد کریم خان
کرمانی، حاج احمد کرمانی و آخوند

تاریخ حوادث و وقایع عصر رسولی،
چنان آمیخته با صحنه‌ها و
داستان‌های شگفت‌انگیز از ایمان و
فداکاری پیروان حضرت باب است که
شایسته است برای هریک از این
وقایع کتاب‌ها تألیف گردد. چه که
حضرت باب، پس از اظهار امرش در
دل‌های مردم رنج کشیده و حرمان
دیده، دانه‌های محبتی کاشت، که
روز بروز بصورت درختانی پر شکوفه
و دل‌انیز جلوه‌گر شد. آنهم برای
مردمی که در آن دوران تاریک تاریخ
ایران، در انتظار موعودی بودند که
دست از آستین برکشد و به نجات و
رستگاری آنان بشتابد.

دل‌های پاک، چون مزرعه‌ای، آماده
برای کشت نهال‌هائی شد، که برویند
و هوای سنگین اطراف خود را
عطر آگین نمایند. در همان زمان که
جلوه این درختان تازه‌پا شوری در
دل‌ها می‌افکند و مردم محروم آفت
زده را به آینده امیدوار می‌نمود،
طوفان مخالف برخاست. نهال‌های
سرسبز را در معرض بادهای سهمگین

کتاب شیخ کاظم در مدت پنج سال همت گماشت. شبی با ملا حسین در منزل میرزا محمد علی نهری ملاقات نمود داستان تصدیق او را که بسیار مفصل و زیباست باید از مطالع الانوار خواند. پس از ایمان توقیعی از حضرت اعلی به ملا صادق مقدس رسید، به او امر شد. در موقع اقامه اذان نماز فصل جدیدی که شهادت بظهور حضرت اعلی میدهد بیفزاید. او کتاب تفسیر احسن القصص را بر جمع مردمان تبیین کرد و اذان را طبق نظر حضرت اعلی اجرا نمود. در نتیجه شورش ملاها به وقوع پیوست. او را به دارالحکومه بردند و فقها خروج وی از جاده اسلام را اعلام نمودند. بدن او را عریان کردند، تازیانه بسیار زدند، محاسنش را سوزاندند و با حضرت قُدوس و ملا علی اکبر اردستانی به محبس انداختند. روز بعد، در بینی هر سه نفر مهار کردند گونه های آن ها را بسیاهی اندودند و در معابر و بازارها گردانند. چنانکه تاجری متعصب محض دریافت اجر اخروی نزد دژخیمان شتافت، مبلغی پرداخت و چوب بزرگی حاضر کرد یکسر آنرا بر شانه قُدوس و سر دیگر بر شانه مقدس نهاد و هشتاد بسته شکر را به چنین ترازو وزن کرد. اگر آن مظلومان در شدت گرمای آفتاب

حرکتی میکردند میرغضب و فراش با چوب و ترکه میزدند و بیشتر می آزدند این دو وجود مقدس سنگینی بار را تحمل میکردند و بر جای میماندند. چون از شیراز اخراج شدند، در سعدیه به زیارت حضرت باب که از سفر حج مراجعت نموده بودند. فائز گشتند. ملا صادق به دستور حضرت اعلی متوجه یزد و کرمان شد. پس از مدتی که در یزد به تبلیغ مشغول بود و چندین بار مراحل سخت حمله و هجوم دشمنان را از سر گذراند، به کرمان رسید و سه ماه در آنجا اقامت نمود. دو نامه از حضرت باب را یکی برای حاجی محمد کریمخان و دیگری برای حاجی احمد از علمای مشهور کرمان تسلیم نمود و در جلسات متعدد امر جدید را با قوت و شجاعت ابلاغ نمود کریمخان در اول صحبت، مراتب علم و فضل جناب ملا صادق را تصدیق نمود ولی پس از آن راه مخالفت با حضرت اعلی را در پیش گرفت. بخاطر وضای کرمان حاکم برای ملا صادق محلی تعیین نمود که محفوظ ماند. بر حسب دعوت حکومت مردم به دیدار او میآمدند و او تبلیغ امر جدید مینمود. چون پس از مدتی مصمم بر حرکت گردید. حکومت حرکت او را در

مقابل فتنه حاجی محمد کریم خان تصویب نکرد و چهل روز حرکتش را به تأخیر انداخت. به همراهی عده ای از سواران حکومتی از کرمان خارج شد و در "انجیرک" که سر راه یزد کرمان و خراسان است به ملا حسین بشرویه ای پیوست و با او به مشهد رهسپار شد و در منزل باییه مسکن گزید. او در بین اصحاب قلعه شیخ طبرسی به دفاع مشغول بود تا آنکه در خاتمه واقعه اسیر شد. از کتاب ظهور الحق جلد سوم. تألیف جناب فاضل مازندرانی و مناظر تاریخی نهضت امر بهائی در خراسان تألیف فؤاد بشرویه.

شرح حال ملا صادق مقدس که از طرف حضرت بهاء الله اسم الله الاصدق نامیده شد به قلم حضرت عبدالبهاء در تذکره الوفا ثبت گردیده و الواح بسیاری از قلم مبارک حضرت بهاء الله و حضرت مولی الوری به افتخار او نازل شده است. در اواخر ایام از طرف حضرت بهاء الله به ارض اقدس احضار گردید. سپس به ایران مراجعت کرد و در سال ۱۲۰۶ هـ.ق در همدان صعود نمود. از او خاندان بهائی باقی ماند و فرزندش در زمان حضرت بهاء الله به مقام ایادی امرالله ارتقا یافت.

ملا محمد علی قُدوس: فرزند محمد صالح، متولد در محله آق رود قسمت آخر شهر بارفروش مازندران بود. در

بارفروش و ساری به تحصیل علوم مقدّماتی پرداخت. هنگام خروج از وطن دوازده سال بیشتر نداشت. درهیجده سالگی به کربلا رفت و نزد حاجی سید کاظم رشتی به مدّت چهار سال تلمذ نمود، که سید رشتی بارها در وصف او صحبت داشت. در مراجعت به بارفروش جمعی نسبت به او ارادت یافتند و مورد توجّه شریعتمدار واقع شد. کمتر از سالی نگذشت که خبر وفات سید رشتی رسید و ندای متّعیان منتشر گردید. قنّوس به عزم حج رهسپار طریق فارس گشت موقعی به شیراز رسید که جناب ملاّحسین بشروئی و ملاّعلی بسطامی و دیگر اصحاب اوّلّیه جمع بودند، روزی به طور تصادف یکدیگر را در بازار ملاقات نمودند فردی از اصحاب شکایت از باب الباب نمود. که خود به شرف لقا و عرفان مظهر امر رسیده و از ذکر نام مظهر ظهور مضایقه دارد؟ ملاّحسین گفت که دستور یافته تا کتمان نام نماید در آن حال حضرت اعلیٰ از آن مکان گذشتند قنّوس نگاهی کرد و گفت: من این جوان را از این کار برکنار نمی بینم. ملاّحسین بی اختیار این بیت را بر زبان آورد:

دیده می خواهم که باشد شه شناس
تا شناسد شاه را در هر لباس

حضرت باب اظهار اشتیاق به دیدار قنّوس نمودند، نورانیّت ضمیر آن بزرگوار را ملاحظه کردند و او را آخرین حرف حیّ منظور داشتند. حضرت نقطه اولیٰ حرم محترم خود را به والده و خال اعظم سپردند و با قافله حجّاج درحالی که جناب قنّوس ملازمشان و غلام حبشی در خدمتشان بود. راهی سفر حج گردیدند. در بوشهر به کشتی نشستند. مدّت دومه سفر دریا بطول انجامید. زحمات سفر، شدّت طوفان و بیماری حجّاج نتوانست حضرت باب را دمی از نماز، دعا و نگارش غافل گرداند. از جتّه سوار بر شتر به طرف مگّه توجّه نمودند. جناب قنّوس پیاده راه می پیمود و در طول آن راه هر قدر که حضرت اعلیٰ فرمودند که سوار شود او پیاده رفتن در حضور مبارک را ترجیح داد. حضرت باب پس از مناسک حج توقیعی برای شریف مگّه به ضمیمه بعضی از آیات و آثار دیگر به واسطه قنّوس ارسال نمودند و سپس اوّل محرم ۱۲۶۱ از مگّه عازم مدینه شدند. این سفر نه ماه قمری بطول انجامید. در بوشهر لحظه وداع رسید، حضرت باب قنّوس را مخاطب نموده با کمال مهر و محبّت فرمودند که به شیراز مسافرت نماید. به او گفتند دوران

مصاحبت من و تو به پایان رسیده و ساعت جدائی نزدیک است گرچه در این جهان ترابی دوران معاشرت من با تو فقط نه ماه بود ولی در عالم ابدی معاشرت ما جاودانی است. آنگاه مکتوبی بنام خال اعظم شامل خبر مراجعت خود از مگّه و ورود به بوشهر نگاشتند و "رساله خصائل سبعة" را که حاوی شروط اساسی امر جدید بود به او دادند وی را مرخص کردند. قنّوس به شیراز توجّه نمود به منزل حاجی میرزاسیدعلی خال وارد شد، شرح حال را بیان و امر مبارک را ابلاغ نمود. جناب خال اوّلین کسی بود که بعد از حروف حیّ به امر مبارک اقبال نمود تا جایی که پس از چندی یکی از شهدای سبعة طهران گردید. دوّمین نفری که قنّوس در شیراز ملاقات کرد ملاّصادق مقدّس خراسانی بود. جناب قنّوس رساله "خصائل سبعة" را به مقدّس داد و گفت امر مبارک این است که اوامر مسطوره در این رساله را به موقع اجرا بگذاری. از جمله اوامر این بود که بر اهل ایمان واجب است که در اذان نماز جمعه جمله "اشهد ان علیاً قبل نبیل (محمّد) باب بقیة الله" را اضافه کنند. همانطور که در زندگینامه ملاّ صادق مقدّس خواندیم دستور حضرت باب با اجرا در آمد

وهر دو آن بزرگواران بهمراهی ملاّعلی اکبراردستانی به انواع اذیت و آزار در شیراز گرفتار شدند. بدستور حضرت باب، قّدوس از ملاّصادق جدا شد و در کرمان بمنزل حاج سیّد جواد از منسوبین حضرت باب وارد شد. قّدوس تمام وقایع را از روزی که از کربلا بیرون آمده بود تا آن ساعت برای سیّد نقل کرد. داستان ایمان و ملاقاتش را با آن حضرت در سفر حج شرح داد. حرارت ایمان به امر جدید در قلب حاج سیّد جواد حاصل شد و بهترآن دید که ایمان خویش را مخفی دارد تا بهتر بتواند به امر جدید الهی خدمت کند. قّدوس هم باو وعده داد که خداوند ترا بخدمت امرش موفّق خواهد کرد و بر دشمنان و مخالفان غالب خواهد ساخت. قّدوس از کرمان بطرف یزد، اردکان، نائین، اردستان، اصفهان، کاشان، قم و طهران حرکت کرد. به هرکجا که رسید و شخص مستعلّی دید، بشارت امر جدید را داد. در طهران به حضور مبارک حضرت بهاءالله مشرّف شد. سپس به مازندران رفت و مدّت دو سال در منزل پدر در بارفروش اقامت نمود. وقتی که ملاّحسین بشروئی از حضور حضرت باب از ماکو مراجعت نمود دربارفروش به ملاقات قّدوس رسید به عظمت مقام و اهمّیت مراتب او

پی برد. در همان شب اوّل با قّدس پیمان بست و تا آخرین لحظه حیات خود در وعده خویش ثابت بود. جناب قّدوس به ملاّحسین فرمود در شهر مشهد خانه ای بنا کن، منزلی که برای پذیرائی واردین لازم است. منمهم بزودی بشما خواهم پیوست پس ازاتمام بنا قّدوس به خراسان آمد و در بابیه سکونت نمود. ورود قّدوس و قیام ملاّحسین در مردم تأثیر بسیار کرد و علّم سیاه از اوّل شعبان ۱۲۶۴ تا یازده ماه پیشاپیش اصحاب از خراسان تا طبرسی برافراشته بود. پس از فداکاری های بسیار بالاخره در میدان شهر بارفروش شهید گردید. خاندان شهیر بابی که در آغاز ظهور در کرمان تأسیس یافت خاندان ملاّمحمد جعفر بود. زمانی که حاجی محمد کریم خان از تحصیلات علمیّه در عراق عرب فارغ شد و با اجازه سیّد رشتی به وطن بازگشت وی در سلک تلامذه او درآمد، پدر و او هر دوشیخی شدند. چون خبر وفات سیّد کاظم رشتی به کرمان رسید، ملاّ محمد جعفر ببقار و آرام درصدد پژوهش ازرکن رابع عصر افتاد و از استاد بطور کتبی و شفاهی پرسش نمود. خان به اشاره و تلویح خود را نشان داد، آخوند راصفای ایمان نسبت به کریم خان حاصل نشد تا آنکه ندای حضرت

باب از شیراز بلند شد. ملاّمحمد جعفر بخاطر رویائی که دیده بود و قرائنی که داشت به دیانت باب مایل گردید و با ملاّصادق مصاحبه نمود و وارد طایفه بابیه گشت. چون خان بر احوالش آگاه شد، بنای تعرض گذاشت، ملاّ محمد جعفر روزگاری در خانه خود منزوی بود، دست از مسجد و تدریس برداشت تا عاقبت به حاجی سیّد جواد امام جمعه وحاجی آقااحمد کرمانی متنفذ شهر ملتجی شد و به حمایت آنها از خانه بیرون آمد و به امامت جماعت و تدریس مشغول گردید. وی با اعظام اصحاب معاشرت نکرد، درهیچ کدام از مراحل قیام و اقدامهای خطرناک بابیه داخل نشد و در ظاهر مقام ملاّتی اسلامی را محفوظ داشت. (ظهورالحق جلد سوم).

حاجی سیّدجوادکرمانی ملقب به کربلانی: از سادات طباطبائی مقیم کربلا و ازسلسله بحرالعلوم معروف بود. در جوانی خدمت شیخ احمداحسانی مشرّف شد و معارف روحانیّه را درکلاس درس سیّدکاظم رشتی دریافت. به ایران مسافرت نمود و درمحافل دروس علمای ایران داخل شد. چندی در بمبئی توقف داشت و دوسفر به مکه مشرّف گردید. کودکی حضرت باب را دیده بود و دل در گرو مهر اوداشت و

معرفی کتاب

ذکرالله خادم ایادی امرالله

ایادی عزیز امرالله جناب ذکرالله خادم به گفته خودشان "در بهار زندگانی شوق زیارت روی دلجوی غصن ممتاز بها بر سرافتاد و شعله عشق زبانه کشید" این عشق چنان در جان عاشق دلباخته مؤثر شد که تا آخرین لحظات حیات بدو به عنوان یکی از خادمین جامعه بهائی در مهاد امرالله و سپس در جامعه ایادی امرالله برای حفظ و حمایت جامعه جهانی بهائی در شرق و غرب عالم از هیچگونه تحمّل زحمت و فداکاری فروگذار نکرد.

سرکار خانم جاویدخت خادم همسر گرامی ایشان شرح حیات آن فدائی جان نثار را بدو به لسان انگلیسی نگاشته و سپس آن را خود به زبانی ساده و شیرین به فارسی ترجمه نموده و اینک مؤسسه معارف بهائی این کتاب نفیس را به اجبای عزیز فارسی زبان هدیه مینماید.

Association for Bahá'í Studies in Persian

596 Upper Sherman. Hamilton ON, L8V 3M2 Canada

Tel: (905) 388 0458 Fax: (905) 388 1870

E-mail: pibs@sprint.ca Website: www.absp.org

در بوشهر هم در تجارتخانه خال به ملاقات ایشان میرفت. جالب است بدانیم که ایمان او به حضرت باب به وسیله ملاّعلی بسطامی در کربلا و تنها با شنیدن کلمه شیراز صورت گرفت. قلبش به نور الهی روشن شد و به سوی شیراز روان گشت. چون حضرت باب از مکه به فارس مراجعت و به حکم والی در خانه ماندگار شدند با اجازه حضرت باب تا زمان حبس آن حضرت در بیت داروغه شیراز بود. پس از رفتن حضرت اعلی به اصفهان عازم کربلا گردید. در کربلا بحضور مبارک حضرت بهاءالله رسید. سه سال در سبزوار در مجلس ملاّ هادی سبزواری حاضر می شد. پس از مدتی در کرمان مجاور شد و در سن هشتادسالگی، عاقبت در منزل جناب اعتضادالوزراء میرزا علی رضا خان محلاتی علیه بهاءالله صعود نمود. (به کتابهای زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی تألیف جناب روح الله مهرباخانی، محاضرات جناب اشراق خاوری، لثالی هدایت، مصابیح هدایت نوشته جناب عزیزالله سلیمانی و کتاب کشف الغطاء بقلم جناب ابوالفضل گلپایگانی مراجعه فرمائید)

پس از اظهار امر حضرت باب، هیجان گسترده ای در شیراز، یزد، کرمان و بسیاری دیگر از شهرهای

نشد و چه سرها بود که بالای دار نرفت. بیست هزار شهید و نابودی بسیاری از انسانها، ره بغربت سپردن هزاران پیرو دو دیانت بابی و بهائی، حاصل قلوب پرکینه و جهل و بیسوادی کسانی است که خود را عالم دین میدانند. از همان سالهای اول برجسبها و تهمت ها راجع به دو دیانت بابی و بهائی شروع شد، تا کی این تهمت های غرض ورزانه جای خود را به تحقیقات شرافت مندان سپرد؟ بامید آنروز.

ایران بوجود آمد. این خصوصیات بینهایت از لحاظ تاریخی، شایسته تحقیق و بررسی است و بنظر می آید که لازم است جریان غیرعادی و هیجانی که در کرمان با وجود چند مهمان تازه وارد بوجود آمد دنبال شود.

باید اذعان نمود که فرزندان و شاگردان آن رادمردان در ایران متفرق شدند و بهرکجا که رفتند آئین تازه را بین مردم منتشر نمودند، چه گردنها بود که به تیغ دشمن آزرده

پطرس گلستانی

طلاق سفید

هم پیوستن دختر و پسر در تشکیل خانه و خانواده بقدری زیبا و هیجان‌انگیز است که قرنهای متمادی ادبا و شعرا و نفوس سخن سرا هریک آنرا بنحوی مجسم ساخته و بنوعی، جنبه‌های دلپذیر و روح‌پرور آنرا بتصویر و قلم و بیان آورده‌اند. هزاران جلد کتاب در تعریف و توصیف عشق و دلدادگی عشاقان برشته تحریر آمده و شمار کثیری داستانهای شورانگیز نوشته شده که هریک میتواند بیانگر جلوه و شکوه این وحدت و وصلت باشد، وحدتی اصیل و بی‌نظیر که برای یک عمر در این جهان و برای ابد در جهان بعد ادامه می‌یابد، از برکت آن انسانها مؤانس می‌شوند، عشق می‌ورزند و این عشق و محبت به ورود و وجود اولاد و احفاد توسعه یافته و همچون دایره‌های موجی تکثیر می‌یابد و نسل اندر نسل پیش می‌رود. اگر قصد آن کنیم که ثمرات چنین پیوند مقدسی را بقلم آورده و نتایج آنرا که به مرور و دهور حاصل میشود توصیف نمائیم داستانی است که البته پایان ندارد و خاتمه نپذیرد.

در این دور مبارک نیز پیوند زناشویی از مقام و موقعیت خاصی برخوردار است و هریک از طلعات مقدسه این امر اعظم در توضیح و توجیه و کیفیت و اهمیت آن کلمات و عبارات لازمه و نصایح مشفقانه بیان داشته‌اند: "خداوند بی‌مانند زن و مرد را آفریده که با یکدیگر در نهایت الفت آمیزش نمایند و زندگانی کنند و حکم یک جان داشته باشند. زن و مرد دوریق انیس هستند که باید در غم یکدیگر شریک باشند" (گلزار تعالیم ص ۵۹).

آنچه که در برپائی یک ازدواج ایده‌آل و سپس بوجود آوردن یک عائله سالم و کامیاب نقش مهمی ایفا میکند، تلاش و کوشش دختر و پسری است که در این هدف مقدس هم عهد شده‌اند. آنها میتوانند از هر فرصت و موقعیتی بجهت تحکیم اساس مودت و وحدت استفاده کنند، همواره در جستجوی یافتن بهانه‌ای باشند از برای ایجاد سرور و امید، و در برخورد با مسائل چنان حالت انعطاف و ملاطفتی را بکار گیرند که حتی جدی‌ترین پیش‌آمدها را سهل و ساده نموده و بر آن فائق آیند. اصل وحدت و محبت در

خانواده، امری است که نباید اجازه داد بهیچ عنوانی صدمه بیند و این عهد و پیمان بین زن و مرد دستخوش نقض و بیوفائی شود. با اینحال واقع میشود که برخی اوقات بعلی منجمله حساسیتهای فوق‌العاده، بدبینی‌ها، سخت‌بینی‌ها، خودبینی‌ها، برداشتهای ناصحیح و یا مقایسه تعالیم و دستورات الهیه با اعمال و رفتار شریک زندگی سبب شود حالت برودت و کدورت بر محیط خانه و خانواده حاکم گردد و روابط زیبا و محبتانه را متدرجاً به جو ناگوار بیگانگی و بی‌مهری یا خدای ناخواسته خصومت و خشونت مبدل سازد.

در این قبیل موارد هیچ بعید نیست که هریک از طرفین بفکر جدائی و رهایی از این گرفتاری و فرار از این اصطکاک روحی و عصبی افتد، در مخیله اش زوجهای مهربان و پرمحبتی را مجسم کند که دست در دست هم، شادان و خندان، از مواهب زندگی بهره می‌گیرند و یار و غمخوار یکدیگرند و با تجسم و با احساس کمبود مهر و محبت بتدریج به افکار متشتته و احياناً ناصواب

کشیده شده و حسرت زوجهای خوشبخت و موفق بر دلش بنشیند. گرچه عوامل مختلفی از جمله نیروی ایمان، و وجود طفل یا اطفال، نام و اشتها امر مبارک و امثال آن ظاهراً میتواند مانع از جدائی و بروز طلاق در این موارد شود اما در باطن، چنین زن و شوهری که مرتب در حال قهر و کدورت و برخورد های روحی بسر میبرند، عملاً از هم جدا و مرتکب طلاق شده اند چه که دیگر به درد و غم یکدیگر نمی رسند، متحد و متصل نیستند، معاونت و معاضدت یکدیگر نمی کنند و با هم بیگانه اند. اینها از هم طلاق گرفته اند چه که فقط بفکر خویش و مصالح خویشند، همواره منتظر و مترصد بهانه و معذوری که بهم بتازند و همدیگر را شکست دهند، از هم نکته بگیرند و آنرا کوهی کنند و چون حربه ای بر علیه یکدیگر بکار گیرند. در چنین حالتی چگونه میتوان به آنان لقب زوج داد و زن و شوهر محسوب داشت؟ بروز این اختلافات که روابط را از هم می پاشد، در واقع ایجاد همان طلاقی است که اینقدر مضموم و مکروه است و میتواند همان اثرات و لطامات نامطلوب طلاق رسمی را بلکه شدیدتر بر هریک از طرفین و بر اطفال وارد سازد. این همان جدائی و طلاق است ولو آنکه

بدون محضر و شاهد باشد. و طلاق حتی ذکرش بسیار زشت و کریه است به هر صورت و کیفیتی که باشد تا حدی که مسبب آن قویاً اخطار و انذار به عواقب شوم و دردناک آن شده:

"اساس ملکوت الله بر مودت و محبت و وحدت و مؤانست و اتفاق است و نه بر اختلاف خصوصاً ما بین زوج و زوجه اگر یکی از دو طرف سبب طلاق شود البته در مشکلات عظیمه افتد و بمدمات شدید گرفتار آید و پریشان و پشیمان گردد" (گنجینه ص ۲۷۸)

رنجشها و بعد دلسردهای بین زن و شوهر که فاصله بین آن دو را روز بروز زیادتیر و شکافش را عمیق تر میسازد گرچه میتواند "طلاق سفید" نام گیرد اما شکی نیست که اگر گذشت و فداکاری، خوش بینی و بلند نظری، و حزم و عاقبت اندیشی، محبت و دلجویی، بعمل و بزبان، بوسیله هر دو طرف مخصوصاً طرفی که بیشتر باین اختلافات و تشنجات دامن میزند بماند و به فریاد نرسد، این طلاق سفید زندگی سیاهی را ببار آورد که سیاهییش تا اعماق وجود اثر گذارد و طرفین را به سیه روزی نشاند.

"هروقت اختلاف نظری بین ایشان تولید شود باید به منتهی درجه سعی نمایند که آنرا بین خود حل کنند و نگذارند خبر آن بخارج سرایت کند زیرا مردم مستعد

هستند که ذره صغیر را جبل کبیر نمایند و نیز هرگاه بعثت پیش آمدی رنجشی از یکدیگر حاصل نمودند نباید آنرا در دل نگهدارند بلکه بالطبع باید آنرا برای یکدیگر شرح و توضیح دهند و کوشش کنند هر چه زودتر این نفاق و کدورت بر طرف شود" (گلزار تعالیم ص ۵۹)

گرنسیمی پروزد در کوی عشق
رازاها برگوید از اسرار عشق

مونی کوبا انیسی ره گرفت
گریکی شد جان و دل ناید شگفت

گریکی نالان شدی درنیمه شب
آندگروزش سیه آید چو شب

ورباید ساعت فصل و فراق
روح واحد را چه سان آید طلاق؟

مرغ عشقی کودو بالش همره است
لانه اش در آسمان وحدت است

ور شکستی آیدش یک بال را
بال دیگر چون کند پرواز را؟



الهام میثاقی

تحقیق و تتبع

"...خوشا بحال نفوسی که ایام خویش را در تحصیل علوم و کشف اسرار کائنات و تدقیق حقیقت صرف نمایند و وای بر نفوسی که بجهل و نادانی قناعت کنند و بتقائیدی چند دل را خوش دارند و در اسفل درکات جهل و نادانی افتادند و عمر خویش را بباد دادند(۱)"

اعتقاد به این اصل که داروی شفابخش این دور، امر جمال مبارک است. پس برای یافتن اصول نظام‌های علمی در امر حضرت بهاء‌الله و پی بردن به ارتباط درونی آن، لزومیت تلاش و غور و دقت، تحقیق و تتبع، مشخص می‌شود. این امر سبب ارائه بینش‌های عمیق نسبت به علوم غیر دینی می‌شود و از سوی دیگر مطالعه نظام‌های علمی دیگر باعث وسعت نظر در شناخت تعالیم امر می‌شود.

از این رو محقق بهائی فردی وسیع‌النظر است. فردی که نه اسیر تعصبات و معتقدات جذمی است و نه در گرو فرمولهای محدود مادی که بدون چون و چرا و فقط به دلیل متداول و مرسوم بودن مورد قبول هستند. او با اعتقاد به تأییدات الهی، مخلصانه و با نیت یافتن حقیقت که همین امر سبب جذب امدادات جنود ملأ اعلی می‌شود و ملهم از هدایات جمال مبارک مسئولیت خطیر خود را همواره در نظر دارد و مستمراً در پی دانستن

حصول بینش گردیده است. آنچه مسلم است اینکه دامنه تحقیقات در امر بهائی در علم و دین همچون جوامع مادی یا مذهبی صرف، دو قلمرو جدا از هم نیست. چه که اصل توافق علم و دین همواره مورد تأیید و قبول می‌باشد، تعالیم دینی در پرتو منطق و استدلال و ایمان و الهام بررسی می‌شود. در تحقیقات خود، فرد واقع بین است و ایمان او به مظهر ظهور نه تنها تعصب به بار نمی‌آورد بلکه آن معیار حقیقت، شناسایی حق از ناحق، است. "دانشمندان بهائی اگر امر حضرت بهاء‌الله را پایه و اساس تحقیقات و مطالعات خود قرار ندهند در کار خود صادق نبوده‌اند بلکه باید موازین دانش حقیقی را از استدلال و اطلاعات حسّی به تعالیم جمال مبارک تغییر دهند... در صدد درک امر حضرت بهاء‌الله خاضعانه برآیند چه محقق صادق بودن به مفهوم اعتراف به این امر در آثارشان است." (۲)

با توجه به نکته‌ای که ذکر گردید و

تحقیق و تتبع در دیانت مقدس بهائی حائز اهمیت فراوانی است. به آن حدّ که یکی از اساسی‌ترین تعالیم جمال اقدس ابهی "تحری حقیقت" است، مبنای برایمان فرد، آن جستجو برای یافتن حقیقت امر است که مسلماً بر پایه کوشش و تلاش در دانش اندوزی می‌باشد. تحقیق، از نظر لغوی به معنای به حقیقت امری رسیدگی کردن و تتبع امری یا موضوعی را به دقت مطالعه کردن است. اساس و بنیان و دوام و رشد هر امری بستگی به دانش، علم و تحقیق دارد. چیزی در جهان وجود ندارد که به علم و آگاهی و دانش وابسته نباشد، چه در امور مادیّه و چه معنویّه. به عنوان مثال علم فیزیک که با کشف قوانین و ارتباطات که از طریق تحقیق و آزمایشات مداوم میسر است. سعی در بوجود آوردن تسهیلات بیشتر برای بشر قدم برمی‌دارد. تا حدّی در همه ادیان و بالاخص در دیانت بهائی تأکید فراوان به کسب دانش و ایجاد آگاهی و

و کسب دانش است.

"ذهن پویا دقیق و زنده است، فکر متحرک و بی تفاوت بی اثر و مرده است" (۳) (ترجمه)

محقق بهائی در طریق ارائه تحقیق خود در هر زمان، از حدود تدبیر و حکمت تجاوز نمی کند تا نه تنها سبب تفرقه نشده بلکه عالم انسانی را برای وصول به بلوغ روحانی کمک نماید.

در لوح حکمت این بیانات عالیات نازل شده است:

"لَا أَذَانُ الْمَعْرِضِينَ مَمْدُودَةُ الْيَنَّا لِيَسْتَعْمُوا مَا يَعْتَرِضُونَ بِهِ عَلَى اللَّهِ الْهَيْمَنُ الْقِيَوْمُ". (۴)

از این رو کلام باید خاصیت "لبن" داشته باشد نه آفاتی به بار آورد که سبب پژمردگی جامعه شود.

"معرفت حقیقی معرفتی است که مورث آسایش عالم باشد نه اینکه سبب غرور و ظلم و شدت و دهشت گردد". (۵)

بیت العدل اعظم، نیز بالاخص در این دور، تأکیدی خاص بر تأسیس دوائر آموزشی و کسب معارف و غور در آثار الهیه به جهت ارتقاء کیفی جامعه و تقویت بنیه علمی و امری آن دارند. جناب ابوالفضائل گلپایگانی که به جرأت می توان ایشان را از بزرگترین محققین و مبلّغین و نویسندگان قرن اول بهائی در تاریخ امر بشمار آورد، (در روش خود) در امر تبلیغ چنین نگاشته است: "این عبد که اول عباد حضرت مالک ایجاد محسوب است و بقطره از بحر ایقان مرزوق نظر بهمایون خطاب رب الاریاب که مرقوم شده،

حاضر است که هرکس از هر مملّت از ملل موجوده بخواهد شفاهاً و کتباً در این امر اعظم نظر کند او را بادلّه واضح که دین خود او به آن ثابت و مقرر است بر حقیقت امر مبارک مطلع و آگاه نماید و اگر از اهل فلسفه و قیاسات منطقیّه بادلّه عقلیه و اگر از اهل مجادله و مکابره است بادلّه الزامیه ملزم و ساکت گرداند. لیبین الرشد من الغیّ والحقّ من الباطل والصّحیح من العلیل واللّه تعالی علی ما نقول وکیل... (۶)

حضرت ولیّ عزیز امرالله خطاب به یکی از افراد احباء میفرمایند:

"اگر احباء بخواهند واقعاً در تبلیغ امرالله توفیق یابند، باید بسیار مطلع بوده و قادر به بحث و مشورت عالمانه و عاقلانه در مورد وضع کنونی عالم و مشاغل آن باشند

ما نیازمند محققین بهائی هستیم که نه تنها حقیقتاً از تعالیم الهی اطلاع کامل یابند بلکه دارای مطالعه و معرفت کافی و وافی بوده قادر به ربط تعالیم مقتّسه بهائی به افکار جاری رهبران جامعه باشند به عبارت دیگر ما باید به سلاح معرفت مجهّز شویم تا بتوانیم هر چه بهتر حقایق مندمج در امر مبارک را مخصوصاً به طبقات تحصیل کرده عرضه نماییم." فرد بهائی که تعالیم جمال اقدس ابهی را مطالعه نموده و با تحرّی حقیقت، راه نجات را یافته و به مظهریت ظهور الهی در این عصر ایمان آورده است و در تلاش به اجرا درآوردن تعالیم

مبارک در زندگی روزمره است، در اثر تحقیقات منطقی و تأیید تجارب عملی به این باور است که دیانت حقیقی سبب تقلیب فکر و عمل انسان می شود و با تحقیق و دقت عمیق تر و بیشتر و کشف ارتباطات راه نیل به حقیقت، سهلتر و مستقیم تر می شود با چشم حقیقت بین اسیر حجبات علوم مادیّه و خرافات مذهبی نمی گردد و علم و دیانت را مخالف یکدیگر نمی داند با تواضع و خضوع نسبت به دیگران و افراد جامعه سعی در کشف حقیقت و دلایل مکنونه، به هدف ارتقاء رفاه عالم انسانی و حفظ و توسعه و تحکیم جامعه امر و دفاع از امر مبارک در مقابل نظریات عامّه و دانشمندان مادی می نماید.

"طوبی لکم یا معشر العلماء فی البهائت الله انتم امواج البحر الاعظم وانجّم سماء الفضل والویه النصّر بین السموات والارضین انتم مطالع الاستقامه بین البریه و مشارق البیان لمن فی الامکان" (۷)

یادداشتها

- ۱- مفاوضات عبدالبهاء، ص ۹۹
- ۲- قسمتی از نطق جناب پیترخان در دانشگاه NS.W استرالیا ۱۶ سپتامبر ۱۹۹۵
- ۳- Counsels of Perfection, P.72
- ۴- لوح حکمت، مجموعه الواح نازله بعد از کتاب اقدس چاپ آلمان ص ۸۳
- ۵- از الواح فارسی حضرت بهاءالله
- ۶- فرزند ص ۲۶۷ چاپ آلمان
- ۷- کتاب مستطاب اقدس آیه ۱۷۳

احسان همّت

فوندائک^(۱)

"بنیاد آموزش و کاربرد علوم"

راهنما و پیش‌آهنگ آنها دکتر فرزام ارباب بودند که کوشش‌های مداوم ایشان در بنیان‌گذاری و معرفی و تعیین مبانی فکری و سپس تهیه کتب متعدّد درسی و پیشبرد اهداف این مؤسسه سهم بسزائی داشته‌اند.

اقدامات فوندائک

از جمله اقدامات مهمّ فوندائک در دوره فعالیتش عبارت است از:

۱ - تهیه برنامه و کتب درسی دبیرستانی به نام: "سیستم فراگیری با کمک مریّی" (SAT) (۲) بمنظور تعلیم و کارآموزی جوانان بخصوص در روستاها که شامل ۸۲ کتاب درسی است و به تصویب وزارت فرهنگ کلمبیا رسیده‌است. این برنامه بی‌نظیر از جهات متعدّد با برنامه‌های دبیرستانی متفاوت و ممتاز است. برنامه ای است معطوف به عمل و مبتنی بر اصل خدمت که از نظر زمان آموزش و انتخاب موادّ درسی انعطاف‌پذیر بوده و محصلین را برای مواجهه با مشکلات بهداشت، کشاورزی، دام‌داری، تولید، تعلیم و تربیت و اداره امور جامعه آماده می‌کند. در حال حاضر حدود ۴۵۰۰۰ محصل در بیست ایالت کلمبیا و نیز در کشورهای هندوراس، برازیل و گواتمالا به تحصیل آن مشغولند. بعضی از این محصلین در دورترین نقاط مانند آمازون که فاقد مدرسه و معلّم و وسائل اولیه زندگی است با استفاده از آزمایشگاه سیار به تحقیق و تفحص و تفکر در باره تغییر وضع زندگی خود می‌پردازند، عمق مطالب تدریسی این برنامه چنان

در روزهای ۱۲ تا ۱۴ فوریه سال جاری حدود ۴۰ نفر از مؤلفان، استادان، معلّمان و کارکنان فوندائک در سمیناری که در ساختمان مرکزی این مؤسسه در کشور کلمبیا تشکیل گردیده بود گرد هم آمدند تا فعالیت‌های ۲۵ ساله خود را مورد بررسی قرار داده و در مورد اصول و اهداف فوندائک و اقدامات، مشکلات و موفقیت‌های خود در راه وصول به این اهداف و طرق بهبود اقداماتشان مشورت و تبادل نظر نمایند.

روحیه مثبت شرکت کنندگان (که عده زیادی از آنان غیر بهائی بودند) و رضایت و خشنودی آنها از خدماتی که در زمینه تعلیم و تربیت و توسعه طیّ سالهای متوالی و در شرایطی سخت در نقاط دور دست انجام داده بودند منحصر به فرد و کم نظیر بود.

فوندائک (۲) که مؤسسه ای غیر دولتی است در سال ۱۹۷۴ در شهر کالی در کشور کلمبیا تأسیس گردید. هدف این مؤسسه آموزش علم و دانش بمنظور کاربرد آن برای بهبود زندگی مردم بخصوص روستائیان است. مؤسسان آن گروه کوچکی از دانشمندان و استادان دانشگاه بودند که با آگاهی از اینکه در آمریکای لاتین برنامه آموزشی مناسبی برای روستائیان وجود ندارد و دولت و سازمان‌های عمرانی هم توجه کافی به این امر مهمّ مبذول نمی‌دارند به منظور جبران این نقص و تهیه برنامه جامع و مفیدی برای حلّ مشکلات روستائیان گرد هم آمدند. مبتکر و

اسپانیا، چین اتیوپی، ونزوئلا، اکوادور، هندوستان و برخی از کشورهای عربی مورد تدریس قرار گرفته است.

۴ - فوندائک علاوه بر برنامه های آموزشی، پروژه های مفیدی برای توسعه و بهبود زندگی روستائیان داشته از جمله پروژه "گروه های متحد تولید": در این پروژه به مدت ده سال به سه هزار روستائی وام های کوچک دراز مدت و آموزش لازم داده شد تا پروژه های کوچک شخصی مانند مرغداری، دامداری و کشاورزی، که با همکاری گروه انجام می شده به بهبود وضع خویش و روستای خود کمک نمایند.

پروژه دیگر ایجاد صنایع کوچک متناسب با احتیاجات روستاها و مقتضیات محلی کشاورزان بوده تا به رفع نیازهای اولیه و خودکفائی اقتصادی آنها کمک نماید.

اصول فکری و مبانی نظری فوندائک

دکتر هاله ارباب کرا (correa) رئیس دانشگاه فوندائک در ضمن بیانات خود در جلسه فوق الذکر بعضی از اصول و زمینه های فکری فوندائک را به شرح زیر بیان داشتند:

- هدف ما از شرکت و مداخله در امور اجتماع بنای تمدنی است که دائماً درحال تکامل و پیشرفت است

- فعالیت های ما نیز که شامل مطالعه و تحقیق، عمل، تعمق و بررسی تجربه ها است در چهارچوبی از اصول فکری که خود دائماً در حال تحول و تکامل است انجام میگیرد. از جمله این اصول عبارتند از:

اعتقادات: اعتقاد ما راجع به موضوع های اساسی عالم وجود مانند هویت بشر، ماهیت جامعه، هدف از زندگی، نقش هدایت الهی در تغییر مسیر تاریخ

است که معلمینی که خود متخصص و فارغ التحصیلان دانشگاهی بوده اند اذعان میدارند که مطالعه و تدریس آن برای خودشان مفید و آموزنده بوده است. نتایج مفید و غیر منتظره این سیستم درسی بهترین مشوق معلمین آن بوده تا در سال های متوالی و شرایط مشکل به خدمت خود ادامه بدهند.

۲ - دانشگاه عمران روستا (۳)

این دانشگاه از سال ۱۹۹۰ شروع به تربیت معلم و مروج و رهبر توسعه در روستاها نمود. هدف این دانشگاه آنست که روستائیان با دسترسی به علم و دانش و استفاده از تکنولوژی، روش تولید و توزیع خود را متناسب با احتیاجات محلی تغییر دهند و با ایجاد گروه های تولیدی و مبادله کالا بین خود و سایر روش های مفید، به اقتصادی مستقل از نوسانات بازار و پایدار برای جامعه محلی دست یابند. دوره های لیسانس این دانشگاه که به تصویب وزارت فرهنگ کلمبیا رسیده در دو رشته "آموزش و پرورش روستا" و دیگر "آموزش و پرورش روستا با تأکید در علوم کشاورزی و دامداری" هم اکنون در نه منطقه کلمبیا و نیز در کشورهای اکوادور و ونزوئلا تدریس میگردد. در دو کشور اخیر و نیز در بعضی نقاط کلمبیا برنامه تدریس دوره لیسانس با برنامه منظم آموزش معارف بهائی همراه است. بدین ترتیب دانش جویان به مدت پنج سال هم به تحصیل معارف بهائی و هم به فراگیری دروس رسمی می پردازند. بعلاوه دوره لیسانس شامل دروسی از مطالب اخلاقی است که از تعالیم دیانت بهائی و سایر ادیان الهام گرفته است.

۳ - برنامه تخصصی (فوق لیسانس) در "آموزش و پرورش برای توسعه"

این برنامه ابتدا به زبان اسپانیولی و سپس به زبان انگلیسی در کلمبیا و چند کشور دیگر از جمله

و تحوّل و تکامل بشر

نگرش: دید ما راجع به نقش دانش در زندگی فردی و توسعه اجتماعی، مانند نقش علم و دین در پیشرفت بشر، برداشت ما از آموزش و پرورش، درجه عینیت‌گرایی و واقع‌بینی ما در قضاوت در امور، طرز فکر ما راجع به صنایع و استفاده از تکنولوژی مدرن

اصول اخلاقی: ارزش‌هایی که بر زندگی ما حکمفرما هستند مانند عدالت، محبت، بخشش و انگیزه خدمت.

روش کار: تشویق به همکاری بجای رقابت، تفکر و بررسی مستمر و منظم اعمال و تجارب گذشته و یادگیری از وقایع.

اصول و مبانی فکری ما راجع به آموزش و پرورش: هدف از آموزش و پرورش کاربرد آن در اجتماع است و با در نظر گرفتن این‌که؛ اولاً جوهر وجود انسان روح اوست که باید برای سیر در عوالم الهی کمالات لازمه را کسب نماید، ثانیاً این کمالات باید در حین عمل و اقدام در راه بنای تمدن بشری کسب گردد و روحانیت باید در عمل و خدمت جلوه نماید. لذا هدف ما از آموزش و پرورش شکوفائی کمالات روحانی افراد است تا آنکه خود پیش‌آهنگ رشد مادی، عقلانی و روحانی خود شده و در تحوّل و پیشرفت اجتماع خویش نیز شریک گردند...

بعضی از وجوه تمایز فوندائک:

پروژه‌ها و برنامه‌های فوندائک با الهام از تعالیم بهائی در قالب فکری و بر مبانی مشخص فوق الذکر بنا گردیده و همواره سعی بر این بوده که از

این اصول تجاوز نکرده. این رویه وجه تمایز فوندائک با بسیاری از سازمان‌های توسعه اجتماعی و اقتصادی است که غالباً بنا به مقتضیات زمان و برای استفاده از فرصت‌های حاصله بتدریج از اصول و اهداف خود منحرف می‌گردد.

دیگر از وجوه تمایز فوندائک با سایر مؤسسات آموزشی آنست که از نظر فوندائک رشد اقتصادی و ازدیاد خرید و فروش و تولید و جمع ثروت بر خلاف تصوّر رایج، نشانه توسعه و رفاه واقعی نبوده و رفع نیازهای مادی بشر به تنهایی کافی نیست. بلکه لازمه رفاه حقیقی توسعه جامع و متوازن مادی، عقلانی و روحانی است. در هر فردی گنجینه‌ای از استعدادها نهفته است (۴) که با تربیت صحیح می‌تواند در خدمت به جامعه بکار رود و لازمه آن طرح و اجرای یک برنامه آموزشی جامع برای توسعه جسمانی، عقلانی و روحانی اوست. لذا فوندائک آموزش ارزش‌های اخلاقی و کمالات معنوی و ذوق و شوق به خدمت به عالم انسانی را با تحصیلات علمی و آکادمی توأم نموده و فعالیت‌هایش تا حد امکان با برنامه‌های مؤسسات روحی در کلمبیا همگام بوده است.

دیگر آنکه جوامع روستائی و آنان که عقب‌افتاده شناخته شده اند دارای خصوصیات با ارزشی هستند که برای توسعه واقعی ضروری است. از جمله توزیع و بخشش منابع خود بین خانواده و فامیل، و تشریک مساعی و تعاون در کارها. بعلاوه شناسائی و تجارب این افراد اگرچه بطور منظم تدوین و تعریف نگردیده و در کتاب‌ها نوشته نشده، بسیار با ارزش و مفید است. لذا فوندائک معلّمین و مربیان خود را به مشورت با افراد محلی و جستجوی حقیقت و استفاده از معلومات و ارزش‌های سنتی و فرهنگی ترغیب

مینماید تا در اثر این مشورت و همفکری راه های توسعه و رفاه حقیقی و پایدار کشف گردد. از این نظر مانند کالای صادراتی نیست که از طرف متخصصین جوامع با اصطلاح پیشرفته به عقب ماندگان نادان و بینوا تحمیل گردد بلکه باید با استفاده از معلومات قدیم و انتخاب تکنولوژی مناسب جدید، افراد محلی را قادر ساخت تا خود به تغییر جامعه خویش و ترقی آن قیام نمایند و بجای دریافت کنندگان وام و کمک، پیشتازان ترقی و تکامل خویش گردند.

در اینجا تفاوت دیگر روش فوندانک با سایر مؤسسات آموزشی، دانشگاه ها و آژانس های توسعه کاملاً واضح می شود. برخلاف دانشگاه ها و مدارس مرسوم که سال ها فرد را به مطالعه و تحصیل و نیل به درجات عالی تخصصی مشغول داشته و سپس با غرور و اعتماد به درجه تحصیلی بدون تجربه و تماس با مشکلات واقعی مردم، و با دیدی محدود به تخصص خویش به اجتماع تحویل می دهند. فوندانک از همان سالهای اولیه تحصیل، محصلین را به تحقیق متواضعانه، تفحص و مشورت با مردم و تجربه و تفکر راجع به واقعیات تعلیم داده، خدمت را محور اصلی اقدامات آنها به شمار می آورد. بنا بر این هدف آموزشی فوندانک پرکردن ذهن دانشجو از اطلاعات جمع آوری شده و ارائه تئوری های ثابت و جامد نیست بلکه هدفش آنست که افرادی را تربیت نماید که عامل تغییر و پیشرفت اجتماع بوده و با فراگیری علوم و مهارت های لازم به رفع مشکلات جامعه قیام نمایند. لذا فوندانک روش دائم مطالعه و تحقیق، تجربه و عمل مجده را مانند سلسله اتمام ناپذیری در تمام سطوح آموزشی خویش بکار برده و توصیه مینماید.

از خصائص دیگر برنامه تحصیلی فوندانک اجتناب از تفکیک علوم و تجزیه دانش به رشته های مجزی^۱ و مستقل از یکدیگر است. اگر در سیستم های آموزشی معمول هدف نهائی، بدون توجه به توسعه فرد و جامعه، فقط تربیت متخصص در رشته های متعدّد است، فوندانک با اعتقاد به اینکه مبدأ دانش و معرفت واحد است^(۵)، تخصص های مختلف را با هم جمع نموده و برحسب کاربرد عملی شان آنها را تعلیم میدهد. فی المثل تعلیم ریاضی با مورد استفاده آن در بهداشت و حلّ سایر مشکلات اجتماعی همراه بوده و تاریخ و جغرافیا با جامعه شناسی و سایر رشته های مربوط به هم توأمّاً تعلیم داده می شود. بدین طریق هم یادگیری را تسهیل نموده و هم محصلین را به کسب نگرشی جامع و وسعت نظر راجع به مشکلات اجتماعی و توجه به پیچیدگی این مشکلات و کشف رابطه آنها بایکدیگر تشویق مینماید. فقدان چنین روشی در سیستم های آموزشی مرسوم موجب بی علاقه محصلین نسبت به مطالب درسی و نگرش محدود و یکطرفه ایشان راجع به امور و شکست آنها در حلّ مشکلات مردم و اجتماع گردیده است.

۱ - فوندانک: "Fundacion para la Aplicacion y Ensenanza de las Ciencias"

۲ - "SAT: 'Sistema de Aprendizaje Tutorial'"

۳ - "Centro Universitario de Bienestar Rural"

۴ - "انسان را به مثابه معدن که دارای احجار گریمه است مشاهده نما به تربیت جواهر آن به عرصه شهود آید و عالم انسانی از آن منتفع گردد" (حضرت بهاء الله، لوح مقصود، مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی^۱ که بعد از کتاب مستطاب اقدس نازل شده، چاپ لانگنهین، نشر اول، ص ۹۶)

۵ - "العلم نقطة كثرة الجهالون" (حدیث مندرج در کتاب مستطاب ایقان ص ۱۴۲)

پیک عندلیب

ناگهان همه به درخواست زانبوه ملک
با کف و هلهله بردند سوی رضوانش

* خانم نصرت روشن همسر متقاعد الی الله
جناب دکتر علی محمد روشن ضمن مرقومه
مفصلی درج مطالب متنوع بخصوص الواح و
آثار مبارکه را در عندلیب ستوده و در خاتمه
نوشته اند:

به چه برگ تو زنده بوسه نداند چه کند
به سر سفره سلطان چو نشیند درویش
عندلیب از لطف و محبت ایشان تشکر می کند.

* جناب عطاء الله روحانی نجف آبادی شرح حال
متقاعد الی الله آقا سید عبدالرحیم اصفهانی
ملقب به اسم الله الرحیم که اولاد و احفاد ایشان
اکنون در کشورهای متعدد جهان مهاجر و ساکنند
را ارسال داشته اند. با تشکر از جناب روحانی از
این مقاله در مجموعه ای که به مخاطبان الواح
مبارکه اختصاص خواهد یافت استفاده خواهد شد.

* عده ای از سروران گرامی و خوانندگان ارجمند
عندلیب عید سعید نوروز و آغاز سال ۱۵۹۹ بدیع
را تبریک گفته اند.

با تشکر فراوان از همه یاران حضرت رحمان،
عندلیب نیز عید سعید نوروز و عید اعظم رضوان
را تبریک و تهنیت گفته و سرافرازی و پیروزی
یاران رادر میادین تبلیغ، مهاجرت و خدمت در
سال نو از درگاه ملک قدر سائل و آمل است.
بضمیمه یک جلد کتابچه "ستایش و نیایش" به
عنوان عیدی به خوانندگان عزیز تقدیم میگردد.

* شماره ۸۰ عندلیب اکنون با اندکی تأخیر
به خوانندگان گرامی تقدیم میگردد. علت این امر
مربوط به نقل مکان مؤسسه معارف بهائی به محل
جدید است که آدرس و شماره تلفن و فکس جدید
باستحضارتان میرسد:

Association for Bahá'í Studies in Persian (Andalíb)

596 Upper Sherman Hamilton, L8V 3M2, Canada

Tel.: (905) 388 0458 Fax: (905) 388 1870

E-mail: pibs@sprint.ca Website: www.absp.org

* جناب دکتر نصرت الله محمد حسینی مرقوم
فرموده اند در مقاله "حضرت فتح اعظم" مندرج در
عندلیب ۷۹ صفحه ۴۶ ستون وسط یک سطر
به شرح زیر از قلم افتاده است: زینت بگم همراه
پسرانش میرزا حیدر علی و میرزا محمد حدود
دوماه پس از ظهور حضرت باب از امر جدید
اطلاع یافت و مؤمن گشت، جد زینب بگم میرزا
محمد مهدی حکیم الملک ...
با عرض اعتذار، از خوانندگان عزیز تقاضا
می شود مقاله مزبور را تصحیح فرمایند.

* سرکار خانم پری وحدت حق همسر شهید مجید
مهندس حسین وحدت حق اشعاری را که خانم
اقدس تقدیری بمناسبت نوزدهمین سال شهادت آن
شهید مجید سروده اند ارسال داشته اند که ابیاتی
از آن را ذیلاً درج مینمائیم:

وہ چه زیبا و تماشائی و نیک

سفر وحدت حق رو بسوی جانانش

پاک زردشت ندا داد کہ آشکده ها

برفروزد از این شعله جاویدانش

In This Issue of 'Andalib Magazine No. 80

1. Passages From the Writings of Bahá'u'lláh
2. Some Tablets Revealed by 'Abdu'l-Bahá
3. Some excerpts from 'Abdu'l-Bahá's talks, by Ibrahím Khalili
4. Letters from some early believers by Dr. Vahíd R'afati
5. A poem about springtime by Muhammad Zahari
6. The Bahá'i Faith and Global Application of Human Rights by Dr. Gíve Khavari
7. Once Again Is Naw-Rúz, a poem by Farahmand Moqbelín
8. The Presence of 'Abdu'l-Bahá, a talk given by Dr. Cyrus 'Ala'i
9. The Last Protectors of the Temple of Love by Parivash Samandari
10. The Services of Pioneers Towards the Goals of the Plans by Dr. Sírous Towfigh
11. The Holy Writings by Malih Bahár
12. Subscribing to the Bahá'i Periodicals
13. A poem by Sa'ib Tabrízi
14. A Discussion on Teaching translated by Sadiq Mehrabán
15. A few humorous couplets written by Hádi Khorsandi
16. The Covenant by Dr. M. Mushrefzadeh
17. A study on the first year of the Declaration of the Báb by M. Gulestanih
18. The White Divorce by Petrus Gulestani
19. Research and Investigation by Ilhám Missaghi
20. The Foundation of Education and Application of Sciences by Ihssán Himmat



عکس تاریخی
کنفرانس جوانان بهائی همدان سال ۱۳۱۹ شمسی (۴۲ سال پیش)
از آلبوم متصاعد الی الله جناب سعید خاوری

'ANDALÍB

'ANDALÍB

